

سال چهاردهم - شماره پیاپی ۱۶۴ - اول مهر ۱۴۰۲ - ۷ دلار

AZADI

No 8 Vol.14 ; 21 Sept., 2023. Published by Pars Mass Media, Inc.

آزادی
نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری



زادروز شهبانوی تاجدارمان را گرامی می‌داریم

با آثاری از: * دکتر همایون آرام * مرتضی ایرانی * زنده یاد دکتر طلعت بصری * کیخسرو بهروزی * سردارینا * مرتضی پاریزی * الکس تمرز * بهمن چهاردهی * اشرف حمیدی * هادی خرسندی * فیروزه خطیبی * الهه خوشنام * محمدعلی دولتشاهی * مجیدزندیه * دکتر منصور سیاوشی * تیمور شهابی * روحپرور شیرانی * دکتر زهرا کریمی پور * دکتر رزمی کهن * آذر گل آرا * مایکل مبشری * پروفیسور کاظم ودیعی * ک. هومان * غزاله یزدی

عنوان مطالب	نویسنده	صفحه
یادداشت	مرتضی پاریزی	صفحه ۲
پیام های شما	-	صفحه ۴
دومقاله از دکتر ودیعی	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۶
همراه انقلاب (دردنیای مجازی)	-	صفحه ۹
همراه آفتاب	کیخسرو بهروزی	صفحه ۱۰
یادی از زینت مؤدب خطیبی	فیروزه خطیبی	صفحه ۱۲
ابراهیم گلستان رک و بی رودربایستی	الهه خوشنام	صفحه ۱۴
دستور زبان فارسی	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	صفحه ۱۶
خاطره ای نیالوده	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۱۷
درام القرائ اسلامی چه خبر؟	تیمور شهابی	صفحه ۱۸
اسانس ها یاروغنهای معطر	ترجمه روحپرور شیرانی	صفحه ۱۹
کوتاه وخواندنی، پرسش وپاسخ	-	صفحه ۲۰
درنهمانخانه جان	سرداربینا	صفحه ۲۶
جسته وگریخته	بهمن چهاردهی	صفحه ۲۷
تالیه پرتگاه	ک. هومان	صفحه ۲۸
شاهکارهای ادبیات ایران و جهان	دکتر زهرا کریمی پور	صفحه ۳۰
محمدعلی تبریزی، نقاش رنگ وروغن	علی دولتشاهی	صفحه ۳۱
جمهوری اسلامی وادبیات فارسی	دکتر محمد شهبازی	صفحه ۳۴
با هادی خرسندی	هادی خرسندی	صفحه ۳۶
غم مخور	-	صفحه ۳۷
نقد کتاب	مایکل مبشری	صفحه ۳۸
دانشتیبهای پزشکی	دکتر همایون آرام	صفحه ۴۰
مجسمه ابوالهول	ترجمه الکس تمرز	صفحه ۴۱
آیا ارباب علیه مباشر خود.....	مرتضی ایرائی	صفحه ۴۲
داستان کوتاه - خیانت	آذر گل آرا	صفحه ۴۳
اندیشه های ناب	دکتر منصور سیاوشی	صفحه ۴۴
جدول کلمات متقاطع و چیستان	-	صفحه ۴۵
قنات قصبه کیخسرو	اشرف حمیدی	صفحه ۴۶
گوشه هایی از تاریخ موسیقی ایران	مجید زندیه	صفحه ۵۰
بخش انگلیسی	-	ازصفحه ۵۲

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - فرهنگی - هنری
شماره ۱۶۴ - سال چهاردهم
مهرماه ۱۴۰۲

ازانتشارات رسانه گروهی پارس
مدیر مسئول: مرتضی پاریزی
زیر نظر شورای نویسندگان
AZADI Monthly Magazine
Chief Executive:
Morteza Parizi
Publisher:
Pars Mass Media, Inc
P.O.Box 455
Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاداست. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در قبال موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

حق اشتراک ذکر شده در فرم درخواست اشتراک فقط برای داخل آمریکا است و برای خارج از آمریکا، اشتراک یکسال ۶۰ دلار با اضافه هزینه پُست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعداز ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

ویا از طریق ئی میل به آدرسهای زیر با ما در ارتباط باشید

azadi@parsmassmedia.org
azadimagazine@aol.com

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است:

www.parsmassmedia.org

لطفاً چکهای خود را فقط در وجه Pars Mass Media ارسال فرمائید

بخش انگلیسی را از صفحه ۵۲ مطالعه فرمائید

داشت تا برای مردم میهنش گامی مثبت بردارد. او شاید تنها مقام کشور بود که بی محابا بمیان جذامیان رفت و با آنها رو در رو به صحبت نشست.

بر انجمن ملی حمایت کودکان، مرکز طبی کودکان، بنگاه حمایت مادران و نوزادان ریاست داشت. جمعیت ملی مبارزه با سرطان، جمعیت آسیب دیدگان از سوختگی، بنیاد ایرانی بهداشت جهانی، سازمان نابینایان فدراسیون ورزشی کرو لاله، سازمان ناشنویان، تحت ریاست او بود که منشأ خدمات بسیاری بود.

در زمینه فرهنگ پر بار ایرانی دلسوزی وافر داشت از جمله ریاست بر انجمن ملی روابط فرهنگی، انجمن شاهنشاهی فلسفه، گفتگوی تمدن ها، جشن هنر شیراز، جشن توس، جشن هنرهای ملی فولکلور ایران، سازمان ملی فولکلور ایران، جشن هنرهای مردمی اصفهان، فرهنگستان علوم، بنیاد فرهنگ ایران، شورای عالی پژوهش های علمی، و بسیاری دیگر را در کارنامه خود دارد.

فعالیتهای شهبانو در زمینه های گوناگون که همه در جهت امتیاز بخشیدن به ایران و ایرانی بود از دید جهانیان نیز پنهان نمی ماند. برای مثال در ۱۶ دی ماه ۱۳۴۶ روزنامه واشنگتن پست به خاطر فعالیت های ارزشمند اجتماعی شهبانوی ایران عنوان « بانوی برجسته جهان » را به ایشان اعطا کرد.

همچنین هیئت انجمن ایران شناسی بریتانیایخاطر توجهات شهبانو به « هنر و معماری » سپاس خود را توسط رئیس این انجمن سر ماکس مالوان با تقدیم « محراب کاشی کاری » متعلق به قرن چهاردهم میلادی ابراز داشت.

در سال ۱۳۵۰ جایزه « دیهیم مردمی » بوسیله آلن پوهر رئیس مجلس سنای فرانسه در پاریس

او دیری نپائید و شاهد ازدست رفتن تاج و تخت همسرش و تبعیدی خود خواسته شد که با مرگ پادشاه ضربه ای هولناک بر روح لطیف و حساس او وارد آمد.

هنوز غم از دست دادن همسر رهایش نکرده بود که خودکشی دختر جوانش او را بیشتر اسیر غمی بزرگ کرد.

شاید خداوند او را در بوته آزمایش قرار داده بود تا صبر و شکیبایی اش را در برابر ناملایمات زندگی بسنجد. چرا که سومین ضربه مهلک نیز برون پاک و پراز صفایش وارد شد و به سوک از دست رفتن پسر نوجوانش علیرضا نشست.

با اینهمه روحیه مقاوم و شکیبایی بی حدش او را به زنی مقاوم و استوار در برابر ناملایمات تبدیل کرد و هر زمان که نوگلی از بوستان ایران زمین پرپر می شد او نخستین کسی بود که به خانواده های عزاردار تسلیت می گفت. هنوز هم با چنین روحیه ای به زندگی سرشار از شرافت و مهربانی خود ادامه می دهد.

تازه ترین آن همین ماجرای « زن، زندگی، آزادی » بود که سعی می کرد به بانوان هموطنش دلداری و امید بدهد و آنان را برای رسیدن به آنچه لیاقت آن را دارند برساند.

شهبانو فرح در کنار همسر تاجدارش توانست جامع سنتی و مذهبی ایران را بسوی ترقی و تجدد پیش ببرد. او که خود مادری سرشار از مهر مادری بود برای پیشرفت و رفاه کودکان ایران زمین تلاشها کرد. بارزترین آن کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود که به استعداد یابی کودکان و نوجوانان ما می پرداخت و چه هنرمندان بزرگی از این کانون به جامعه هنر ایران پیوستند.

با قبول ریاست بسیاری از سازمانهای آموزشی، درمانی، و خدماتی ورفاهی سعی فراوان



روز بیست و دوم مهرماه در تقویم رسمی کشورمان همواره یاد آور زادروز خجسته علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی تاجدار ایران زمین است.

از روزی که فرح دیا دانشجوی رشته معماری از دانشگاهی در پاریس به تهران آمد و والا در خانه اردشیرزاهدی و والا حضرت شهنواز بحضور پادشاه معرفی شد و پس از آن روزها که بعنوان ملکه ایران انتخاب گردید همواره یک بانوی نمونه ایرانی بود، هست، و خواهد بود.

بسیاری، او را مادر ایران زمین می نامند. اما خود ایشان خود را دختری کم رو و خجالتی و ساده و بی پیرایه می داند که پادشاه به او گفته بود یکی از دلایلی که او را بهمسری خود انتخاب کرده است همین سادگی و و صمیمیت و صراحت او بوده است.

در تمام سالهای اقامت شهبانو در کاخ بسیار ساده و بی آرایش پادشاهی هرگز شنیده نشد که کسی به او ناسزا گوید و از همه شعارهایی که علیه دربار و خانواده پهلوی در روزهای غم انگیز سال ۵۷ در خیابانها شنیده می شد مقام او مورد اهانت اراذل و اوباش قرار نگرفت.

شهبانو توانست بزرگترین آرزوی پادشاه را که داشتن فرزند ذکور بعنوان ولایت عهد ایران بود برآورده کند. و نه تنها شاه را که بسیاری از مردم عاشق ایران و شاهنشاهی آن را خوشحال سازد. شوربختانه، اما خوشبختی خود



روباه و کلاغ

کلاغی بر سر شاخهٔ درختی نشسته بود و تکه پنیری در منقار داشت. روباهی زیر درخت لانه داشت. از لانه بیرون آمد و بادیدن پنیر در دهان کلاغ، دهانش آب افتاد و با خود گفت چگونه می توانم پنیر را از منقار کلاغ به در آورم. به کلاغ گفت شنیده ام در بین پرندگان آواز تو بسیار خوش است. می خواهم آواز ترا بشنوم. کلاغ بوجد دهان باز کرد تا آوازی بخواند پنیر در دهان روباه حیله گر همان باشد که خوانندگان ارجمند از نکته پند آموز این داستان عبرت گیرند.

نیویورک - کفایت آرام

بزرگداشت دکتر همایون آرام

با درود فراوان
روز ۱۹ جون ۲۰۲۳ مراسم مفصلی در باشگاه سالمندان گریت نک در نیویورک برای بزرگداشت دکتر همایون آرام برگزار گردید و گزارش آن نیز در روزنامه Great Neck Record News چاپ گردید که عین صفحه روزنامه برای شما ارسال میشود. خانوادهٔ دکتر آرام - نیویورک



ملای بی دین

شعری از آقای رحیم قربانی رکن آبادی ساکن اروپا دریافت داشته ایم



کده در زیر عیناً بنظر شما می رسد: چو ملای بی دین به کذب وریا گرفت کشور پاک و آبادما به ظلم و جهالت ملوث نمود چنان گوهر بی نظیری که بود جوانان! بکوشید تا این نگین ستانید از قوم بی شرم و دین یکی روضه خوان رهبر ما شده همه کاره در کشور ما شده گمان می کند کشورم کربلاست که هر کذب و کشتن در آنجا رواست چو فرد گدا معتبر می شود ز دین و خدا بی خبر می شود چنین فرد خائن به ایران زمین شاید که باشد به قدرت قرین «چو ایران نباشد تن من مباد» اولی الامر در میهن من مباد چو این قوم نادان ز قدرت روند چه کشور چه ملت به عزت رسند

دیجیتال به مجله آزادی ارسال کنید. امیدوارم اگر مردم استقبال نکردند شما اجباراً مجله را فقط بصورت دیجیتال منتشر کنید. تا هر کس مایل بود مشترک شود. این تنها راه حل است.

احمد رضا - ت از کانادا

نگران محیط زیست

بسیاری از اعضای حزب دموکرات آمریکا همواره از هر رویدادی سوء استفاده کرده و آن را به اوضاع اقلیمی مربوط می کنند. ۲۲ یا ۲۳ سال پیش الگور معاون کلینتون برای محیط زیست ضجه میزد که تا ده سال دیگر هوای ما قابل تنفس نیست و دمای هوا بالا می رود. اکنون از آن تاریخ ۱۳ سال گذشته و هیچ تفاوت محسوسی روی نداده است. اما دموکرات ها آتش سوزی هاوائی که بیش از ۱۱۱ نفر کشته داد را به شرایط اقلیمی مربوط می کنند. در حالیکه آلودگی هوا بیشتر به هند و چین مربوط می شود، اما شاهدیم با فشار دموکراتها برای برقی کردن اتومبیل ها سود اصلی نصیب چین می شود. از سوی دیگر آمریکایی ها باید برای خرید اتومبیل برقی پول بسیار بیشتری بپردازند و از خدمات کمتری بهره مند شوند. آیا جمهوری خواهان نباید اقدامی بکنند و جلوی این روند را بگیرند. یا حداقل کند کنند؟

ترامپ با حفاظت از آب و هوا مخالف نبود بلکه می گفت چرا آمریکایی ها باید هزینه پالایش هوا را بپردازند. بیشترین هزینه را چین و هندوستان باید بپردازند نه آمریکا. اما او را متهم کردند که با پالایش آب و هوا مخالف است.

آمریکا به راستی در چه سمت و سویی حرکت می کند؟

آنها که منتقد وضع بد آب و هوا هستند خود از جت خصوصی برای نقل و انتقالهایشان استفاده می کنند در حالیکه هواپیماها بزرگترین آلوده



کننده شرایط جوئی هستند. م-پ. بوستن

حق و تو

۵ کشور مؤسس سازمان ملل متحد دارای حق و تو هستند. شوروی که یکی از آنها بود فروپاشید اما این حق به روسیه تقویض شد. چرا؟

سؤال من این است که چرا روسیه جانشین شوروی است ولی مثلاً اوکراین یا مغولستان یا قرقیزستان و گرجستان نیستند.

از این گذشته اکنون که روسیه اوکراین را به چالش کشیده است بجای کمک های نقدی و تسلیحاتی به اوکراین چرا هیچکس پیشنهاد نمی کند که حق و تو را از روسیه بگیرند؟ و فقط چهار کشور حق و تو داشته باشند.

البته پس از آن کم کم باید این حق و تو بکلی از میان برود. چون این حق هیچ ارتباطی با دموکراسی و حقوق بشر و اینگونه تیتراها ندارد.

یکی از خوانندگان شما - اروپا

طرفداری از پادشاهی

ماهنامه شما وقت و بی وقت تصاویری از خاندان سلطنت را چاپ می کند و تبلیغاتی ب نفع رژیم پادشاهی دارد. اگر پادشاهی خواهان، واقعاً طرفدار رژیم سلطنتی هستند کمر همت ببندند و هزینه های چنین ماهنامه ای را تقبل کنند. دوست داشتن یک فرد یا یک رژیم که تنها به حرف زدن نیست. باید عمل کنند.

ع-پ. مخالف سلطنت از کالیفرنیا

آقای ع-پ اگر شما مخالف سلطنت هستید چرا اعصاب خودتان را با خواندن ماهنامه آزادی خراب می کنید؟ باور کنید شما هم با رژیم شاهنشاهی موافقت می کنید. من که شک ندارم. بنابراین منتظر کمک شما هم هستیم.

همردی

پینوسید درگذشت آقای امامقلی جلی بزرگ خاندان جلی را به فرزندان آن مرحوم و خانواده های فراوانی و مدنی تسلیت گفته و خود را در غم آنان شریک می دانم.

مرحوم جلی سالها از خوانندگان وفادار ماهنامه آزادی بود.

روانش شاد و یادش جاودان باد.

مرثی پاریزی - ماهنامه آزادی

حق اشتراک یکسال
ماهنامه آزادی برای کشورهای مختلف به شرح زیر است:
آمریکا ۶۰ دلار
کانادا ۱۱۰ دلار
اروپا ۱۶۰ دلار
خاور میانه ۱۷۰ دلار
استرالیا ۱۹۰ دلار
اشتراک نسخه دیجیتال سالانه ۲۰ دلار در سراسر جهان است
حق اشتراک برای یکسال پیشاپیش فقط با چک دریافت می شود.

از دوستان عزیز: آقای دکتر ح.ا. دکتر پرویز بهفرین، دکتر اسمعیل فراهانی خانم گلاویژ معتمدی، آقای امیر روشن، که بخشی از هزینه چاپ ماهنامه آزادی را در این ماه تأمین کرده اند بی نهایت سپاسگزاریم.
امیدواریم در ماه های بعد نام شما در این صفحه بعنوان حمایت کننده نشریه آزادی داشته باشیم.
ماهنامه آزادی

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری

رویدادهای مهر ۱۴۰۲

شنبه ۱ مهر (۲۳ سپتامبر) آغاز حمله مغول به ایران در پاییز ۵۹۸ خ جمعه ۷ مهر (۲۹ سپتامبر) سقوط هواپیمای حامل جمعی از فرماندهان جنگ یا قتل عمد آنها (کلاهدوز، نامجو، فلاحی، فکوری، جهان آرا) در سال ۱۳۶۰ همچنین روز بزرگداشت شمس تبریزی

شنبه ۸ مهر (۳۰ سپتامبر) روز بزرگداشت مولوی و روز جهانی ناشنویان همچنین روز جهانی ترجمه و مترجم

یکشنبه ۹ مهر (اول اکتبر) روز جهانی سالمندان

دوشنبه ۱۰ مهر (دوم اکتبر) مهر روز، جشن مهرگان

چهارشنبه ۱۲ مهر (۴ اکتبر) آغاز هفته جهانی فضا

پنجشنبه ۱۳ مهر (۵ اکتبر) روز جهانی معلم

دوشنبه ۱۷ مهر (۹ اکتبر) روز جهانی پست

سه شنبه ۱۸ مهر (۱۰ اکتبر) روز جهانی مبارزه با حکم اعدام

چهارشنبه ۱۹ مهر (۱۱ اکتبر) روز جهانی دختر

پنجشنبه ۲۰ مهر (۱۲ اکتبر) روز بزرگداشت حافظ

جمعه ۲۱ مهر (۱۳ اکتبر) روز پیروزی کاوه و فریدون بر ضحاک

شنبه ۲۲ مهر (۱۴ اکتبر) زاد روز شهبانو فرح پهلوی

یکشنبه ۲۳ مهر (۱۵ اکتبر) روز جهانی عصای سفید

Azadi Monthly Magazine Subscription Request Form

ما یلم نشریه آزادی را بشرح زیر مشترک شوم:

I would like to receive AZADI for:
 6 months for \$35.00 12 months for \$60.00

My check is attached Please bill me later
First Name Last Name

Address:

حمایت کننده عزیز برای مشترک شدن میتوانید این فرم را پست کنید و یا با آدرس ئی میل ما تماس بگیرید

Dear Supporter for subscription you can mail this form or Email your request to:

azadi@parsmassmedia.org

دومقاله از: دکتر کاظم ودیعی- پاریس

سایه بر واقعیات

***فرانسه در اشغال عراق نقشی نداشت. آمریکای اشغالگر صدام برانداز، عراق را نتوانست به صلح ملی و به رونق اقتصادی ببرد. خصومت مردم عراق علیه آمریکا دامنه دار شد.**



لوموند دیپلماتیک می نویسد: که بحث بزرگان سیاسی اروپای متحد در سانسور رسانه های داخلی قرار گرفته است. اینگونه بینی معتبرترین رسانه ها، منحصر به اروپا نیست. هم اکنون در آمریکای منتظر انتخابات، برسر جنگ اوکراین اختلاف نظر هاست. به این شرح:

– جمعی معتقدند آمریکا و شخص رئیس جمهور به موقع و بقدر کافی به سود اوکراین اقدام نکرده است.

– جمعی دیگر معتقدند اولویت هابرای آمریکا امروز، جنگ اوکراین نبود و نیست.

– و سرژ حلیمی مفسر و سردبیر لوموند از قول بسیاری از سران آمریکا نقل می کند که: «وقت آن است که آمریکا به خانه برگردد.» که تفسیر این جملهٔ کوتاه کل سیاست خارجی نیمقرن اخیر و پیشتر از آن آمریکارازیر سؤال می برد. ***

نگفته پیدا است که در شرق مردم همیشه غرب را از بابت سیاست خارجی «مهمان ناخوانده» لقب داده اند. اینکه دیدگاه چین (تجارت نه دخالت) جایی در اذهان مردم غرب باز کرده باشد موجب سؤال هاست.

در مورد جنگ اوکراین، اکثر متفکران، روسیه یوتین را از باب تجاوز و آمریکارا از باب کمک به گسترش جنگ در ملامت دارند. فکر غالب علیه روسیه آن

است که مهار شود ونه جز آن. به هر حال وضع فعلی خطر زاتر از جنگ سرداست.

ایران در پس خیز

خامنه ای (رهبر) ، ایران را از شعار « نه شرقی نه غربی» دور کرد. بحق یا به ناحق در ایران جمعی از هواداران آن شعار که متعلق به خمینی بود، کار رهبر را به تردیدها سپردند.

از عهد آقای احمدی نژاد ، ایران مایل بود به عضویت و قرارمندی کامل شانگهای در آید. چین راه بند این تمایل

انقلاب اسلامی طی بیش از ۴۰ سال ۱/۳ میلیون ایرانی را مقیم خارج کرد که سازمان ملل در آمار خود از مهاجران به آن می پردازد.

وهمان سازمان وقتی به ایرانیان مقیم آمریکا می رسد شمار ایرانیان را بین ۴۰۰٫۰۰۰ تا ۶۲۰٫۰۰۰ رقم می زند.^۱ جای تعجب نیست که مارقم ایرانیان مقیم آمریکارا نداشته باشیم. در حالیکه آمریکا کشور آماراست؟

اینک بین خودمان رقم ۴۰۰ هزار پذیرفته شده است. اما هیچ معلوم نشد که رقم ۶۲۰ هزار مبنایش کجاست؟ رابرد و به درون مرزهای خود نشانید.

عدم محبوبیت آمریکا به سبب اشغال عراق فرصت به چین داد تا جوّ، در منطقه تصفیه شود. و دیدیم که عراق که دنباله رو یا اسیر ایران بود بشیوه ای صمیم اما قانونی راهی استقلال خود شد. حرکت بانوان به امید « حق انتخاب در پوشش اسلامی» به راحتی گسترش یافت و لی به ریشه یابی نرفت. زیرا رسانه های غرب به قصد دست نهادن بر آن به کوریبینی رفتند تاروژی که رئیس جمهور فرانسه گفت:«من بقدر چندثانیه هم به امر ایران فکر نمی کنم.» زنان ایران جوشیدند ولی در کار سازماندهی نکوشیدند.

البته قضیه رفت به کوتاه آمدن نظام و تفسیر شد به کوتاه کردن دست رهبر نظام که به صبوری رفت تادوباره برتابد و چنین شد که تند خیز ترین ها به خموشی رفتند . و امروز سن بالای رهبر به آنها فرصت می دهد که به بحث در بارهٔ جانشینی رهبر اکتفا کنند. و گاهی هم پیرسند: «از رضا پهلوی چه خبر؟»

*** اما هرگز دست به انتقاد از کرده ها و درس گرفتن از آن وطراحی برای فردا نمی زنند. در همان حال ایران که نبض تحول ناگزیر آن می زند علیرغم نارضایتی طبقهٔمتوسط که اهرم جنباننده جامعه اند نظام درمذاکره هاست باسران قدیمی رنجیده از رهبرو باسران سپاه پاسداران که بسیار به حسابند و ارتش را

هم با خوددارند. درین میان بحث از برآمدن خاتمی ها یا بقیه در صفحه ۸

طبیعت ذّخار در ما وجود داشته است که سرزمین خدائی است و مهمان گرامی. و نیز می دانیم که در ایران اقوام مهاجر به سرکردگی و بسیار بالاتر از آن رسیدند. نمی توان یک ایرانی را جدا از عواطف سرزمین و آدمهای ساکن آن یافت. بویژه آنکه مهاجران غالباً از سرزمین های مجاور « واحد جغرافیائی ایران» باستان اند.

تمایل مهاجران ایران بعد از انقلاب اسلامی به رفتن به غرب امری طبیعی بود و شادروان محمد رضا شاه در کتاب خود آور ده است که« ایرانیان بطور طبیعی نگاهی به غرب دارند» و هیچ سندوشاهدی بر نفی این مهم نمی تواند وجودداشته باشد.

در بحبوحهٔ بحث غرب زدگی که ریشه در گرایش های متعدد دارد تا امان به امن وایمان به تجدد سست شود… سخن شاه زنده یاد قابل تکرار است چنانکه بود. فراریان هرگز به روسیه و سرزمینهای درحق دفاع که انقلاب بر آن در بست و کتاب داستان قاضی شرع منصوب آقای خمینی یعنی «خلخالی» گویاترین

سند است بر ستمی که رفت و جنایاتی که شد تادست غارتگر برجان ومال

مردمان بازباشد.

باری موج اول طبق حدسیات رقم پانصد هزار تن را می رساند. بجز آن گروه فراری اکثراً سیاسی که رقم آنها به هزارتن هم نمی رسیده. به عهد رفقسنجانی با تدایمی راه بر مهاجرت قانونی گشود زیرا یقین داشت بر مهاجرت افغانستانی ها به ایران که سابقه ای داشت در نظام پادشاهی کمابیش.

ایران هرگز یک کشور مهاجر فرست نبود. به دلایل فرهنگی وعشق جانانه به سرزمینی شناختهٔ تاریخ که جان به مهر ماست

اما ایران همیشه یک کشور مهاجر پذیر بود. این نکته که اسکندر مقدونی افسران خود و بسیاری دیگررا به ازدواج با ایرانیان تشویق کرده است باین دلیل که این مردم بزرگووار و پرمنش خواهی نخواهی به حقیقت نزدیک ونوعی باور به مشارکت آدمیان بر سفره یک طبع و

مهاجرت ایرانیان

ای دارد نزد یهودیان و در غرب بهائیان متمکن وزنه ای به حسابند.

در آغاز انقلاب اسلامی، فرانسه تسهیلات بسیار فراهم یاران خمینی وشخص ایشان کرد وسالی بعد روابط چنان تیره شد که ترورهای سنگین صورت گرفت بویژه در پاریس. اگرچه پاریس سران مخالف خمینی بشمار قریب به ده تن را نواخت ولی رفته رفته ایرانیان دریافتند که

پاریس جای کاروزندگی نیست. آمریکا که خمینی را سخت نواخت وحتى موجبات دادن وامی درحد ۲۵۰ میلیون دلار با وساطت عرفات مدد رسان شد ، طی هشت سال جنگ اسلحه فروخت واپوزیسیون هارا ذکنارزد. پس بسیاری به روزه سیاسی رفتند و یاساکن آمریکا شدند. و آمریکا مجاهدین را در حمایت گرفت.

قشروسیعی از مهاجران ایرانی که در کسب و کار یدی داشتند عازم کانادا شدند زیرا این کشور هرگز مهاجران سیاسی را بخود ندید و دریک مورد یک تن از سرکرده های مالی و بانکی به اصطلاح مجرم مالی را در سرزمین کانادا نشاند و تا به امروز این داستان تارو بودش شناخته نشد.

ژان مری لوین رئیس حزب افراطی فرانسه(جبهه ملی فرانسه) در آن ایام می گفت ایرانیان تبعیدیان طلائی اند. چون مردمی اند مرفه و متمدن. حرف او دربارهٔ ایرانیان دردوسه سال اول انقلاب اسلامی درست بود ولی وی بی خبر بود لابد از ستمی که به عهد کلود جیسون وزیر خارجهٔ ژیسکار دستن به ایرانیان خوب درس خوانده کرد.

در حالیکه اینان از بهترین دانشگاههای فرانسه بیرون آمده بودند و با دستوری محرمانه راه کار بر آنها بسته شد.

بگذریم از کرنش ها که به آنها می شد قبل از انقلابین حداقل چندمورد آن را لمس کردم ولی جای شکایت نبود. ایرانیان آذری تبار در ترکیه ۶/۴ درصد از کل مهاجران اند ودر وطن دوم خودهستند.

دورترین مقصد ایرانیان مهاجر باستاند آمار ها استرالیاست(۵/۶ درصد)

و نزدیک ترین در اذهان فرانسه است. که بقرار جز دو درصد مهاجر ایرانی ندارد. ***

روحانیون مخالف حرکت خمینی در بیرون مرز وجودی ملموس و سازمانی محسوس ندارند. اما گاه در رسانه ها از آنها یادی می شود ونه حضوری پیگیر. طبع سلیم وصورایرانیان مهاجر که آگاهانه غرب را انتخاب کرده اند بر سلامت شهرت آنها افزوده است. شمار مهاجران ایرانی که دراین ۴۰ سال در غربت جان گزینند و دست به ماجراجوئی زده باشند برابر هیچ است. ایرانیان در حراست نام خوش خود غالباً در کناره رفتن هایند.

اما حرکت بانوان ایران در کار آزادی انتخاب پوشش نسل جوان را در جاذبهٔ مبارزات در ابعاد وسیع قرار داد. جزاینکه مبارزه آنها مثل همان حرکت « بهار عرب» بمدد وسایل الکترونیک خوش درخشید و فروکشید و رد پای بنهاد. امید آنکه یأس بر آنها چیره نشود. بیلان مهاجران ایرانی دربرون از حرکات سیاسی مثبت و بسیار آبرومنداست. ایرانیان استعدادی چشمگیر در اخذ تمدن وقبول فناوری دارند. این شد که بعد از انقلاب عوضی باصطلاح اسلامی بسرعت خود وفرزندان را به راه دور گرفتن از آن جامعهٔ رو به عزا و جنگ شهید پروری از فرصت بدست آمده در غرب بسود نسل تازه دست بکار شدند پدیده ها در کسب و کار و در هنرها و نویسندگی بسیارند. متأسفانه تک روی ها موجب ناشناختن همدیگر و بی خبری از یکدیگر شد.

در کل بانوان ایرانی بعد از مهاجرت در هر زمینه که تصور شود موفق تر از آب درآمدند تا مردان.

ماهه تأسیس هیچ نوع مرکزیت برای فعالیت ها تن ندادیم. زیرا های وهوی اوپوزیسیون های وابسته و باوری سطحی بر بازگشت قریب الوقوع جوشش برای زیستن در همین جا که هستیم رابه تأخیر برد.

مهاجران ردهٔ اول از پاریس امیدی کور بقیه در صفحه بعد

بقیه : **سایه برواقیات**

میرحسین موسوی که کناره رفته ومی روند ودر کلیات حرف می زنند ودر بند تدارکات نیستند،سودمند نیست.

اپوزیسیون فردی دردرون و قدری هم دربرون البته وجوددارد. اما آن اپوزیسیون که دربرابر تز قدرت حاکم مسلح باشد به یک آنتی تز بسیج آفرین هنوز وجود ندارد.

وتکیه بعضی محافل بر حقوق بشر نوعی دلبری نزد غرب گراها است. زیرا خود غرب آن حقوق بشررا دیگر مصرف نمی کند.

اسرائیل:

درخاورمیانه اسرائیل بعداز روی کار آمدن دوبارهٔتانیاهو مسئله ساز غرب شده است. واشینگتن ، لندن، بروکسل درنگرانی های بی سابقه ای هستند. رسانه ای نیست که از تصوصب طرح خطرزای اصلاحات دستگاه قضا دراین کشور ننویسد. مردم اسرائیل اینک ماههاست در تظاهرات ودولت در کِنِست، قویاً ازتصویب آن در سرفرازی هاست.

آمریکا متحد تاریخی اسرائیل به گفتن نگرانی ها واطهار تأسف اکتفا می کند. بسیاری از رسانه ها در آمریکا معترض کمک های میلیاردی به اسرائیل اند. اما همه چیز بجاست. وروابط آمریکا و اسرائیل برهمان شیوهٔستنی می چرخد. اسرائیل در تحولی منفی است ودر دورکنشی است از دموکراسی ادعائی. به هرحال اسرائیل در حال یک دگرگونی است.

بعید است هدف تانیاهو تدارک زدن ایران باشد. زیرا ایران درتوسعه طلبی تازه ای نیست. ودر مورد سلاح اتمی در مذاکرات است. هرچند در درون تدابیر زهر آکین می کارد.

جالب است که مردم یهود ساکن دیگر کشورها درحیرت اندو تماشا...

چهار نکتهٔ فوق یعنی:

– صدور دموکراسی بجای عدم دخالت درامور دیگران،
– پس خیز نظام ایران
– دور کشی اسرائیل از دموکراسی ادعائی

– حرکت بی سرانجام بانوان ایران به ما می فهماند که سیاست های بزرگان دردنیای امروز ین دراعتنا به ناراضیان درون وبرون کشور نیستند. زیرا این ناراضیان امیدشان برقدرت خودی استوار نیست.

بقیهٔ: **ایرانیان مهاجر**

ساختند که ظرف ده سال اول موجب انحراف شد. به همانگونه که غرب، ایران را نشناخت وبرای انقلابیون راه بازکرد، مهاجران ایرانی نیز دست غرب را نخواندند ورؤیای خودرا عین اراده دول غرب طامع گرفتند.

اخذفناوری جدید ورفتن به کاربردهای الکترونیک موجب فردگرایی شد واین سخن ساده که ما دیگر به هیچ منبعی جز پیام آفرین هایی مثل گوگل و شرکاء نیاز نداریم تبدیل به یک تک روی وبی نیازی ازباهمی هاشد.

غرض این نیست که نفی هوش صنعتی کنیم هدف آن است که ازخودپیرسیم کدام مسئله را به مدد آنهاقادریم به راه حل ها ببریم.

شاهدیم هم امروز که درغرب صنعت نشر کتاب نه فقط بسبب رونق الکترونیک کساد نشده است بلکه هرگز از مدار رشد خودهم دور نشده است. اما بسیار می شنویم که «دیگر نیازی به کتاب و روزنامه نیست» که سخنی است غیرقابل اثبات.

واما نسل دوم وسوم مهاجران ایرانی اسمی ازایران وایرانی گریهای پدربزرگ شنیده وبطوری سطحی با بعضی از امتیازات در کسب لذت اند.. انگار در دریای فرهنگ رسانه های نیرومندکشور میزبان دست وپامی زنند. واز این که غرق آن شوند ابا ندارند.

می شود و می توان یک روز،یک هفته؛ یک ماه و سالها شورید ولی تا شور مندان تبدیل به قدرت مسلح به یک سلسله اصول ومبانی نشود ودرقالب سازمانی قانونی ودورنگر جا نگیرد رؤیا بر واقع غلبه می کند. تا به امروز اپوزیسیون ها فریاد می زنند دموکراسی . آیا ما خود به دموکراسی عمل می کنیم؟ این سؤال ازسر ملامت نیست . در آن امید به عنایت کاشته شده است.

کاظم ودیعی

همیشه بامن

شب‌ی بگوش تو خواندم ز بخت والا یم

درون خرم و طبع سگفته ای دارم

من آفریده ندیم را بچنان که تونی

بهی ز دوست یانمخته ام صبوری را

تو برکشانی رویای دیرباز منی

ترا سرشت دگر هست درخامت و سخن



خواننده ارجمند

۱.لطفاً وقتی آدرس پستی شما عوض می شود به ما اطلاع دهید تا در ارسال مجله به آدرس شما وقفه ای حاصل نشود ومانیز متحمل هزینه پست اضافی نشویم.

۲.زمانی که حق اشتراک خودرا ارسال می کنید لطفا چک خودرا دروجه :

Pars Mass Media

بنویسید.
باسپاس از توجهی که مبذول میفرمائید.

در دنیای مجازی چه میگذرد

همسراه با انقلاب مردم ایران

* درفضای مجازی این سروده را به دکتر شفیعی کدکنی نسبت داده اند. درهرحال سروده هرکس که باشد شعر جالبی است:

بیا ای دوست اینجا در وطن باش
شریک رنج و شادی‌های من باش!
زنان اینجا جو شیر شرزه کوشند
اگر مردی، بیا اینجا و زن باش !
پادشاه فصل ها پائیزسیاووش
! آ آی بیژن ! آ آی فرهاد
منیژه یا نسیم و یاسمن باش !
اگر مردی بیا ایران چو زن‌ها
حریف ازدها و اهرمن باش !
ببین اینجا سپاه کرگدن‌هاست
اگر شیری، حریف کرگدن باش !
اگر رودابه‌ای، در جنگ شیخان
نه یک تن، بلکه صدها تهمتن باش !
به پیش صد حریف ناجوانمرد
چو یک زن، اهل جنگ تن‌به‌تن باش !
به هر گوشه کمین کرده گرازی
مهیّای ز هر سو تاختن باش !
به جنگ گرگ تا دندان مسلح
زره وا کرده، یَک تا پیرهن باش !
به دست دشمنان تیغ و اسید است
بیا آماده بهر سوختن باش !
ز سوز آتش سطل اسیدش
بیا بی‌چشم و بینی، بی‌دهن باش !
کهن شد شیر آهنکوهِ مردی
بیا تو شیر آهنکوه زن باش !
دفاع از خویش کن پیش مهاجم
سپس در رقص، آویز از رسن باش !
جوانمردی دگر رسمی کهن شد
جوان‌زن باش و هم سنّت‌شکن باش !
«دلیری» این زمان در یک کلام است
اگر مردی بیا ایران و زن باش !
* احمدخاتمی امام جمعه یدکی تهران می گوید:« تا ظهور امام زمان می مانیم وبه معترضان توسری میزنیم.
* پیمان جبلی رئیس صداسویمیای جمهوری اسلامی در جلسه هفتگی با معاونان خود گفت:« تلاش می کنیم حق پخش تلویزیونی ظهورامام زمان را خریداری کنیم.»

* حسن عباسی، تئوریسین سپاه پاسداران در یاوه گویی تازه خود گفته: سازمان سیا اعلام کرد همانطور که دلیل هبوط آدم (ع) این بود که ابلیس رفت سراغ حوا، ما هم اگر خواستیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم، باید

* برویم سراغ دختران و زنان آن جامعه!
* سازمان دیده‌بان حقوق بشر در بیانیه‌ای با اشاره به بازداشت‌های گسترده در آستانه سالگرد انقلاب مهسا نوشته است که حکومت ایران فشار بر مجموعه بزرگی از مخالفان مسالمت‌آمیز را افزایش داده است.
این نهاد بین المللی حقوق بشر تاکید کرده است که مقامات حکومت جمهوری اسلامی، اعتراضات ضد حکومتی را با بی‌رحمی سرکوب کردند، صدها نفر را کشته، و هزاران معترض رادستگیر کردند.

یک پژوهشگر دیده‌بان حقوق بشر در این باره گفت: مقامات حکومت ایران در آستانه سالگرد مرگ مهسا امینی به دستور کار مورد علاقه خود برای وارد کردن فشار حداکثری به مخالفان مسالمت‌آمیزبازگشته‌اند.
این در حالیست که نماینده ویژه آمریکا در امور ایران گفته: جهان ناظر است و رژیم ایران را به‌خاطر نقض حقوق‌بشر و آزادی های بنیادین مورد حسابرسی قرارمی‌دهد.
* زهرا رهنورد، از رهبران جنبش سبز، در پیامی رویه‌های جاری در جمهوری اسلامی را به یک کودتا تشبیه کرده و گفته این رویه به سقوطی دردناک برای حاکمان منجر خواهد شد.

* امام جمعه اهل سنت زاهدان گفت نماینده مجلسی که استقلال ندارد بهتر است «برود پی کارش». او همچنین با اشاره به ماه‌ها تجمع اعتراضی اسرائیلی‌ها علیه سیاست‌های دولت بنیامین نتانیاهو گفت اسرائیل برخلاف

جمهوری اسلامی، در این مدت حتی یک تن از مردم خود را نکشته است. امام جمعه اهل سنت زاهدان با تاکید بر اینکه «افق روشنی» برای ایران دیده نمی‌شود، ادامه داد: «اگر افق روشنی هست که مسوولان آن را می‌بینند و ما مردم نمی‌توانیم ببینیمش، بیانش کنید. اگر قرار است با انتخاب نمایندگان جدید مجلس، زندگی مردم راحت شود، بگویید.»

مولوی عبدالحمید یادآور شد که «اگر افق روشنی در کار نیست و مجلس جدید تکرار مکررات قبلی‌ها خواهد بود»، شرکت در انتخابات و رای دادن

مردم هم اثری بر مشکلات کشور نخواهد گذاشت وبی‌فایده است.
* روزنامه هم‌میهن نوشت: از اواخر تیرماه، خبرها درباره صدور حکم‌های عجیب قضایی برای متهمان پرونده‌های حجاب یکی یکی از راه رسید. اولین مورد هم مربوط به یک بازیگر بود که او را به مراجعه به مرکز روان‌درمانی محکوم کرده بودند. برای زن دیگری در ورامین، با اتهام مشابه، یک‌ماه کار در غسالخانه در نظر گرفته شد و برای یک زن پزشک، محرومیت از اشتغال در مراکز درمانی و الزام به انجام خدمت به عنوان نظافتچی؛ احکامی که بازتاب‌های رسانه‌ای وسیعی داشت.

* شهردارتهران درروزنامه همشهری نسخه ای پیچیده است برای پایان دادن خیزش بانوان شرافتمند ایرانی که عینا از فضای مجازی برای شما

کپی کرده ایم:*



درضمن آقای شهردار به محل فسادبودن خانه های عفاف هم ناخواسته اقرار کرده است.

* قطعات پله‌برقی تحریمه ولی ۸هزار دوربین بوش آلمانی باقابلیت تشخیص چهره وارد میشه!
دارو تحریمه ولی گاز اشک آور انگلیسی‌وارد میشه!

ساجمه زن ایتالیایی و پینت بال امریکایی به راحتی به نیروهای سرکوبگرمیرسه!

اِینا همونایی هستن که ظاهرا جمهوری اسلامی ایران رو محکوم می‌کنن ولی در پشت پرده باهاشون معامله میکنن! هیچ کسی در کره زمین جز خود مردم به داد خودشان نخواهد رسید.

* در فضای مجازی این شعر زیبا را خواندیم .حیفمان آمد که برای شما ننویسیم:

ما که درسایه خورشیدمعذب بودیم
چشمان کور سزاوار همین شب بودیم
* علی مطهری به خبرگزاری فارس گفت: یک اتفاقی افتاد (قتل مهسا) و این‌ها هم خیلی خوب استفاده کردند و باید بگوییم انصافا مدیربتشان خیلی خوب بود واز این نقطه ضعف به خوبی استفاده کردند. الان جامعه ما حالت طبیعی ندارد. کینه‌ها و لجاجت‌هایی وجود دارد که ناشی از برخی اتفاقاتی است که افتاده است و بخشی از این بی‌حجابی به عنوان مخالفت با نظام است. الان هر اقدامی که حکومت بخواهد انجام بدهد، آنها در مقابلش می‌ایستند

* وحشت امام جمعه‌های خامنه‌ای در همدان و اردبیل در آستانه انقلاب مهسا: دشمن بیدار است و در حال سربازگیری است. ما خواب باشیم

ضربه‌می‌خوریم
آخوند عاملی، نماینده و امام جمعه خامنه‌ای در اردبیل گفت: دشمن را ما باید رصد بکنیم دشمن با تمام توانش آمده از ما سرباز بگیرد از ما
الآن در حال سربازگیری است شب دفترچه آماده به خدمت در کانال‌ها پخش می‌شود... آخوند فاضلیان، امام جمعه خامنه‌ای در همدان هم گفته: از پارسال شروع کردند ۲۵شهرپور حضرت آقا فرمودند اینها برای این‌که

دانشگاهها را مدرسه‌ها را دبیرستانها را به آشوب بکشند دیدید چه بلوایی به‌پا کردند یک نفر را بهانه کردند مملکت را به آشوب کشیدند حواستان جمع باشد سالگردش هم دارد می‌آید دشمن بیدار است ما خواب باشیم ضربه می‌خوریم شما هم بیدار باش شما هم هوشیار باش شما هم کم نگذار کوتاه نیا...

* فرش قرمز جشنواره فیلم ونیز روز شنبه دوم سپتامبر با برگزاری یک فلش موب در همبستگی با مردم ایران، مبارزه با سرکوب، و همچنین فیلمسازیانی که به خاطر کارشان تحت ظلم و ستم و دستگیری قرار می‌گیرند، زرق و برق را با سیاست عوض کرد.

پادشاه فصل پایتیز

مهر و مهرگان مانند سایر ماههای سال در ایران باستان ماه جشنهای ملی بوده است. اجدادما از هر فرصتی برای برپایی جشن و شادی استفاده می کرده‌اند. تا این که اسلام آمد و یا خود غم، اندوه و گریه وزاری آورد.

به ویژه در تاریخ اساطیری ما، **مهر ماه**، **ماه پیروزی کاوهٔ آهنگر بر ضحاک مار دوش بود و به تخت نشستن و تاجگذاری فریدون شاه**. حکیم ابوالقاسم فردوسی فرماید:

فریدون چو شد بر جهان کامکار

ندانست جز خویشان شهریار

به روز خجسته سر ماه مهر

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

ماه مدرسه

دوباره پائیز از راه رسید و کودکانی بر برگهای زرد و نارنجی قدم می گذارند و نخستین روز کلاس را تجربه می کنند. که نخستین ها همیشه در خاطره ها مان می مانند.

اول مهر، **اولین روز درس** که با صدای اولین زنگ مدرسه هیاهو ها و شیطنت ها فرو می نشست و ساکت و آرام باشوقی همراه با دلهره در صنف کلاسهایمان جای گرفتیم و سراپا گوش به نطق مدیر مدرسه و پس از سخنان پراز نصیحت او دعای صبحگاهی را که یک دانش آموز ارشد با صدای بلند می خواند همگی تکرار می کردیم: خداوندا مارا براه راست هدایت فرما.
پدرو مادر مارا بسلامت نگاهدار.
به ما توفیق ده تا به میهن خود خدمت کنیم...
و در پایان آمین همگی.

در سال های بعد ، در اولین روز ، **سرود ای ایران** که معلم موسیقی یادمان داده بود می خواندیم. سرودی که اکنون همهٔ ما از چپ و راست، جمهوری خواه و مشروطه طلب در وطن و غربت دوباره به یادش افتاده ایم و آن را باشک و حسرت و اندوه می خوانیم.

در آن سالهای روشن ، در آن کوچه های

هسراه آفتاب

گمشده فصل های دور، **ای ایران** را می خواندیم و نمی فهمیدیم چه **پی** خوانیم و حالا می فهمیم که **مرز بُرْگَهر** نشانهٔ هویت ماست . نشان تاریخی ماست در گسترهٔ هزاران سال تاریخمان.

باری، برگردم به روز اول مدرسه که با زنگ اول صف می بستم. بازنگ دوم درجا می زدیم. و بازنگ سوم و سوت ممتد آقای ناظم بطرف کلاس های درس براه می افتادیم.

سال بعد ، پس از سه ماه تعطیلی تابستان به مدرسه می رفتم و از حوادث و رویدادهای تابستان برای همکلاسهایمان می گفتیم که همگی **تارزان** های کوچکی بودیم تاب خوران برشاخه های بی خبری در جنگل آزادگی و شادی.

قهرمان قلبانی

در بالا اشاره ای به اسطوره ایرانی پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک مار دوش کردم. اسطوره واژه ای است عربی به معنی روایت وحدیتی که اصل وریشه تاریخی و حقیقی ندارد.

در زبان های اروپائی به آن **میت** و علم اسطوره شناسی را **میتولوژی** می گویند. کشورها و قوم هایی اسطوره و حماسه دارند که سابقهٔ تاریخی چند هزارساله داشته باشند. در واقع اسطوره و حماسه مادر تاریخ هر قوم وملتی است و بهمین جهت اسطوره شناسی یا میتولوژی بخش عمده‌ای از مردم شناسی فرهنگی است. در دل اسطوره های ملت ها داستانهای پهلوانی، حماسه ها و افسانه ها جای دارند.

حماسه‌ها، آرزوها، امیال و انتظارات یک قوم و ملت هستند که جای پای آنان را امروز در آثار باستانی ، آثار هنری ، نقاشی ها و حجاری‌های شوم مشاهده کرد. شوربختانه زمان عصر ما عصر باور حماسه نیست. جوانان نه قصه های حماسی را می شناسند و نه باور دارند و نه از اسطوره ها برای خود الگو می سازند.

جوانان امروزی قهرمانان تلویزیونی فرنگی مانند سوپرنن، بت من و از این

قبیل را می شناسند و باور دارند که این از مهمترین مضرات دهکدهٔ جهانی است . از مضرات یکی شدن تمدنها و فرهنگهاست که باعث می شود جوانان کشورها و اقوام باستانی رفته رفته حماسه ها و اسطوره های خود را فراموش کنند و قهرمانان قلبانی را که تلویزیون های غربی برای آنان می سازند ستایش کنند. بیشتر جوانان ایرانی ، بویژه جوانانی که بیشتر عمر خود را در خارج از ایران گذرانده‌اند **آرش کمانگیر** پهلوان نامدار حماسی ایران را نمی شناسند و از حرکت پهلوانی او چیزی نخوانده و نشنیده‌اند. **آرنولد شواتزنگر** و **ترانسفورمر** را می شناسند و **سوپرنن** و **بت من** را قبول دارند. داستانهای سیمرغ، رستم و سهراب، اسفندیار و زال را شوربختانه نه خوانده و نه شنیده‌اند. بر ماست که در رسانه های فراوانمان در خارج از ایران ، لااقل کمی هم از فرهنگ، اساطیر و حماسه های ایرانی بنویسیم و بگوئیم.

توهم

ما ایرانیان دربارهٔ آیندهٔ میهنمان آرزوهای بزرگ و شیرینی داریم . اما در عین حال بعضی از ما از توهماتی خطرناک رنج می بریم و برای آنکه راه تحقق پذیر شدن آرزوهایمان هموار گردد باید دست از توهمات برداریم.

آرزوی هر ایرانی وطن خواهی این است که هر چه زودتر در ایرانی آزاد، آباد و فارغ از استبداد زندگی کند و **تَوَهْم** این که خارجیان بیایند این تکلیف ملی را برای ما حل کنند در خود ریشه کن آورند و خودشان هم خواهند برد نه تنها به تحقق یابی آرزوهای ما کمکی نمی کند، بلکه در جهت عکس آن عمل می کند زیرا ملتی که برای تغییر رژیمی که مورد نفرت اوست ، چشم به دست خارجی دوخته باشد، هرگز سزاوار آزادی و استقلالی که آرزو می کند نیست.

اگر خارجی بتواند یا بخواهد رژیم عقب ماندهٔ کنونی را برافکند، بی گمان

بیانا قدر یکدیگر بدانیسم...

فروردین ۱۳۷۱ در فضای باز دانشگاه UCLA نوروزباستانی جشن گرفته شده بود. پس از سالها ، دیداری داشتم با **خانم دکتر سوسن مطلوبی** مشهور به **«سروش ایزدی»** آواز خوان بسیار برجسته و استاد موسیقی اصیل ایرانی که هرگز بدنبال شهرت و هیاهوی رایج نرفت و متخصص و جاسنگین باقی ماند. بانویی تحصیلکرده و پزشک . قراردیداری گذاشتیم و گفت و گوی مفصلی کردیم که برای آشنایی بیشتر با این هنرمند بسیار ارزنده بخش های عمدهٔ آن را در زیر می خوانید:

سروش ایزدی: من در اردیبهشت ۱۳۲۶ در تهران ، خیابان فخر آباد، محلهٔ آب سردار بدنیا آمده ام. دوران دبستان و دبیرستان رادر همان محله به پایان رسانده‌ام.

خانوادهٔ من به هنر و کسب دانش علاقمند بودند و همهٔ خواهران و برادران مراد این راه تشویق می کردند. مادرم صدای گرم و لطیفی داشت . پدرم هم تار می نواخت. اکثر ترانه های قدیمی پدرم در خانه می شنیدم و مشتاقانه علاقه داشتم که این ترانه هارا یاد بگیرم.

آغاز راه: حدود هشت نه ساله بودم که برنامهٔ کودک رادیو تازه شروع شده بود. مرحوم داود پیرنیا سرپرست و خانم مولود عاطفی گویندهٔ این برنامه بودند. پدرو برادرم مرابه رادیو بردند و یکی از خواه را افزایش نخواهد داد، لیکن برای مورد توجه آقای پیرنیا قرار گرفت؛ اما از این افسانه بهره برداری های خود را بکنند.

ما ایرانیان باید بر اساس تفاهمی همگانی دربارهٔ ارزش های اولیه دموکراتیک و حقوق بشر ، مقاومت در برابر رژیم سفاک را سازمان دهیم.

استمگری هایی که از این حکومت بر همهٔ ایرانیان رفته است ، نباید موجب شود از شیوهٔ درست ادارهٔ کشور در آینده غافل بمانیم.

چه فایده که قدرت فقط دست بدست شود و همچنان استبداد بر کشور حکم براند؟ آرزوی اکثریت ایرانیان تنها در یک نظام دموکر اتیک بر آوردنی است. اما برای رسیدن به این آرزو نخست باید **تَوَهْم** کمک خارجی را از ذهن و فکر مان برانیم و دست به هم دهیم، متحد شویم و ایران آزاد را دوباره پایه ریزی کنیم.

سروروش ایزدی، خواننده و آوازخوان ایرانی

بیا به اینجا...» و به این ترتیب من بعنوان یکی از نخستین خواننده برنامهٔ کودک رادیو شروع بکار کردم. برادرم شاعر نبود، آن زمان درس‌های آخر دبیرستان تحصیل می کرد و بعد هم وارد دانشگاه شد و الآن هم جراح وارتوید است.

فراگیری موسیقی: آقای وحدانی نوازنده تار و شاگرد علی اکبر خان شهنازی با پدرم دوستی داشتند. هفته ای دوروز به منزل ما می آمدند و به من و خواهرم تعلیم می دادند تا اینکه یازده–دوازده ساله بودم که پدرم گفتند: اگر واقعاً دوست داری ادامه بدهی باید به هنرستان موسیقی بروی و از راه درست ادامه دهی. وقتی علاقهٔ مرا دیدند، من و خواهرم را گذاشتند هنرستان آزاد موسیقی، اول خیابان شاه آباد–بهارستان. در آن زمان استاد امیر جاهد سرپرست هنرستان بودند و استاد دوامی مسئولیت کلاس را بعهده داشتند و اغلب همراه با استاد کریمی به کلاس می آمدند. من آن موقع کوچکترین شاگرد کلاس بودم. خواهرم حدود دو سال ونیم ازم ن بزرگتر بود. برنامهٔ هنرستان ، هفته ای دوشب کلاس آواز ، یک شب کلاس ساز و آواز، یک شب سلفژ و تئوری و یک شب هم نت خوانی بود. پس از پایان دبیرستان پدرم مرا تشویق کردند که به دانشگاه بروم. در کنکور دانشگاه شرکت کر دم و جزء نفرات اول در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شدم.

فعالیت های دانشجویی: در دوران دانشجویی در فعالیت های فوق برنامه ، در جشن ها و کنسرت های دانشگاه



سوسن مطلوبی

شرکت می کردم. و در کلاس های فوق برنامه تعلیم آواز می دادم. در مسابقات هنری دانشگاه هاهم شرکت می کردم و نفر اول می شدم.

پس از اتمام دانشکده دورهٔ تخصصی را شروع کردم و تخصص اطفال را در ایران گرفتم.

گلچین هفتهٔ رادیو: در سال آخر دورهٔ تخصصی بودم که از طرف برنامهٔ گلچین هفته رادیو دعوت شدم که با این برنامه همکاری کنم. سرپرست این برنامه آقای **هوشنگ ابتهاج** و دستیار ایشان **آقای ایرج برخوردار** بودند. در این برنامه با همکاری **آقای فرامرز پایور ، آقای محمدرضا لطفی، و آقای فریدون شهبازیان** به بازخوانی ترانه های قدیمی پرداختم و هفت تصنیف قدیمی را بازخوانی کردم که **سرود ای وطن**. بخاطر این که یادآور سرزمین ماست خیلی مورد علاقهٔ من است. این سرود دو صدایی اجرا شده است. صدای دوم آن را آقای **گلریز** خوانده است. برادر **آقای اکبر گلپایگانی**.

من چون پزشک بودم و نمی خواستم کارخوانندگی و پزشکی را باهم مخلوط کنم هیچوقت پیشنهاد اجرای برنامه های صحنه را قبول نکردم. حتا **آقای داریوش صفوت** از طرف **مرکز حفظ و اشاعهٔ موسیقی** ازم ن دعوت کردند. گفتم: تنها برای تدریس یا ضبط موسیقی آماده‌ام ولی برای اجرای کنسرت متأسفم.

نام اصلی: وقتی که آقای ابتهاج مرا به رادیو دعوت کرد من به شرطی دعوت ایشان را قبول کردم که بانام مستعار بخوانم. نام ونام خانوادگی من **سوسن**

مطلوبی است تا این که آقای ابتهاج از سر لطف گفتند: **صدای تو ، صدای الهی و آسمانی است** و با آن شخصیت پاک و صدافتی که در وجود شما هست باید شمارا **سروش ایزدی** دانست و من پذیرفتم.

موسیقی برای من یک عبادت است و برای عبادت محل و شرایط مخصوص لازم است و حیف است، شایسته نیست که در هر جا و هر مجلس شلوغی در صحبت کردن ها، و برو و بیا ها این موسیقی اجرا شود.

بعد از انقلاب: من تمهدی در برابر ملت و کشور و فرهنگ خودم دارم. همانطور که در حرفهٔ پزشکی تمهدی دارم. من به مردم ایران مدیون هستم. سالها دانشگاه رفته ام و از پول مردم درس خوانده ام. و باید به مردم خدمت کنم. پس از انقلاب به ایران رفتم بقصد آنکه از راه پزشکی به مردم خدمت کنم. دیدم نمی شود. به اتریش آمدم و در آنجا ساکن شدم.

گروه عشاق: برای اولین بار در تابستان ۱۹۸۶ به دعوت گروه عشاق در لس آنجلس بروی صحنه رفتم. کنسرت موفقی بود. چون دیدم این ها تنها گروهی هستند که با من هدف و ایده های مشترک دارند با آن ها همکاری کردم. برای دومین مر تبه که از طرف این گروه دعوت شدم همراه با بچه هایم آمدم و امیدوار بودم که بتوانم در لس آنجلس بمانم و بکارم با این گروه ادامه دهم. که بعلت مسائل خانوادگی و حرفهٔ پزشکی نتوانستم بمانم.

بهروزی: من بسهم خود تلاش و کوشش های صمیمانهٔ شما را در گسترش و دوام بخشیدن به موسیقی اصیل و ملی ایران ستایش می کنم و متشکر مکه با اینهمه گر فتاری دعوت مرا برای این گفت و گو پذیرفتید.

سروش ایزدی: خواهش می کنم. من کاری نمی کنم، کار شما ارزنده و قابل تقدیر است که با این همه مسائل در این طرف دنیا ، هنرمندان را پیدا می کنید ، وقت می گذارید و این گفت و گوهارا ضبط می کنید و نگاهمدارید و در اختیار پژوهندگان و علاقمندان قرار می دهید. از شما باید تشکر کر د. یعنی یک ملت باید از شما تشکر کند که این گنجینهٔ موسیقی و فرهنگ مارا حفظ می کنید

بهروزی: متشکرم . من این کار را وظیفهٔ خود می دانم. هر کس در برابر سرزمین و فرهنگ خود وظیفه ای دارد که باید انجام دهد. من هم این وظیفه را بعهده گرفته‌ام.

یادی از زینت مؤدب (خطیبی)

❖ دوفیلم « توفان زندگی» و « زندانی امیر» که خانم مؤدب در آن نقش اول راداشت در آتش سوزی سوخت و به این ترتیب نام زینت مؤدب نیز برای مدت کوتاهی از خاطره ها محو شد.
❖ زینت مؤدب نخستین هنرمند ی بود که داخل ایران دربرابر دوربین فیلمبرداری قرارگرفت



شرکت نفت بود درآورد و به آبادان فرستاد. سه سال بعد توانستم با وجود سختی هایی که برای زنان آن دوران وجود داشت از شوهرم جدا شوم و به همراه دخترم- نسرين- از آبادان به تهران نقل مکان کنم. درهمان زمان به وزارت کشورمراجعه کردم و در آنجا بعنوان ماشین نویس استخدام شدم.»

هرچند کار اداری از خانه نشینی که گریبانگیر اکثر زنان و دختران آن دوره را گرفته بود بهتر به نظرمی رسید اما روح زینت مؤدب که زن جوان و آرزومندی بود به مسیری در آسمان های گسترده تری گرایش داشت:

«درآن زمان، کار در یک موسسه دولتی ازنظرمن چیزی جز وقت گذرانی بیهوده در یک محیط کسالت آور نبود. به همین جهت هم اغلب اوقات بیکاریم رادرمیدان «اسکیتینگ رینگ»(اسکیت) تهران یادرسینماهای پس از **عفت تجارِتچی**) را برای ایفای

نقش «ناهید» بازیگر نقش اول فیلم طوفان زندگی انتخاب کرده بود، پس از پرس و جو درباره خانواده ام و اینکه آیا آن ها درمورد بازی من درفیلم تعصبی بخرج خواهند داد یا نه ؟ نقش اونیا را به من واگذار کرد.»

دکترکوشان سپس از زینت مؤدب خواست تا ضمن بازی درفیلم «طوفان زندگی» با آموختن تدوین گری فیلم های دوبله شده بفارسی بطورتمام وقت دراستودیوی نویای «**میترا فیلم**» مشغول به کارشود: «همان روز دکتر مرا به همکاریاش و کارمندانی که در اطاق های مختلف مشغول به کار بودند معرفی کرد. دریکی از همین اطاق ها با خانم شوکت علو آشنا شدم که در آن زمان شغل منشی و ماشین نویس استودیو را برعهده داشت. اما بعد ها نقش کوچکی هم دردوفیلم طوفان زندگی و زندانی امیر به ایشان واگذارشد.»

«روز بعد ما دراطاقی با حضور آقای دریاییگی - کارگردان - و بازیگران دیگر به تمرین پرداختیم. یک خانم فرانسوی هم استخدام شده بود که به ما یاد می داد باگذاشتن چند کتاب روی سرمان، صاف و با وقار راه برویم. تمرین نرمش و روخوانی هم داشتیم. فیلم در منزل **ارباب جمشید** درباغ بزرگی درجنوب تهران فیلمبرداری شد. من نقش ناهید را بازی می کردم که دریکی از شب نشینی های انجمن



پرویز خطیبی و زینت مؤدب

موسیقی با فرهاد آشنا و عاشق همدیگر می شوند. پدروناهید که با این ازدواج مخالف است او را به عقد شوهرپولدارو فاسدی درمی آورد اما درپایان فیلم عاشق و معشوق به وصال هم می رسند.»

زینت مؤدب می گوید با شروع فیلمبرداری بود که متوجه شدیم با چه دردسرهایی روبروهستیم: « اول اینکه تنهادوربین استودیو، یک دوربین کوچک کوکی بود که هرلحظه می بایست کوک آن را تجدید کنند. هنرپیشه ها بایستی در یک نقطه معین بایستند چرا که تکان دادن دوربین بدلائل فنی امکان پذیرنیبود. بخاطرتازه کاربودن بازیگران، فیلم خام که آن روزها خیلی گران بود هم زیاد مصرف می شد.»

«روزی که **محمد مسعود** مدیرروزنامه **مرد امروز** را ترورکردند (دیمه ۱۳۲۶) من برای خرید روزنامه به



ازراست: پرویز خطیبی، زینت خطیبی، دلکش

سراغ بساط روزنامه فروش محله رفتم و با کمال تعجب عکس خودم را پشت جلد دو مجله معروف «**اطلاعات هفتگی**» و «**صبا**» دیدم. دکترکوشان دراینمورد چیزی به من نگفته بود و من خوشحال و خندان هردو مجله را خریدم و با عجله به استودیو رفتم. در آنجا همکارانم گوش تا گوش نشستند بودند و دربدو ورود روی خوشی بمن نشان ندادند. ظاهرا بسیاری از آن ها در غیاب من دکتر کوشان را سؤال پیچ کرده بودند که چرا عکس آن ها روی جلد مجله نرفته است. ازجمله بازیگر لاغراندام و کوتاه قدی با سرطاس که با لهجه شیرین گیلکی به دکترگفت: اگر من نبودم از این دیوارفیلم برمی داشتی؟ بخشی از فیلمبرداری فیلم ۱۰۰ دقیقه ای و سیاه و سفید «طوفان زندگی» که به مدت ۱۰ ماه فیلمبرداری آن بطول انجامید، توسط دکتر کوشان و بخشی هم توسط یک فیلمبردار جنگی آلمان ها که سرراه بعد از آزادی از شوروی به تهران آمده بود انجام شد . فیلم علیرغم مشکلات تکنیکی، ازجمله نور و صدای بسیارضعیف درهفته اول نمایش با فروش خوبی روبرو شد: «**سینما رکس** چنان جمعیتی بخود دید که **خیابان لاله زار**بند آمد.»

زینت مؤدب، درادامه همکاری با میترا فیلم در فیلم دوم این استودیو بنام «**زندانی امیر**» نیزنقش اول - دختر امیر- را بازی کرد. چندی بعد وهنگامی که دکترکوشان از پرویزخطیبی که در آن زمان بخاطر موفقیت های پیش پرده های تئاتری و روزنامه فکاهی - سیاسی «**حاجی بابا**» به معروفیت زیادی رسیده بود دعوت کرد تا فیلم بعدی «میترا فیلم » را نوشته واین نخستین فیلم کمدی تاریخ سینمای ایران بنام «**واریته بهاری**» را

کارگردانی کند.

زینت مؤدب و پرویز خطیبی ضمن تهیه این فیلم با هم آشنا شدند و پس از ازدواج، زینت درآثار سینمایی دیگری از پرویز خطیبی ازجمله «**خانه شیاطین**» با **اکبرمشکین** (۱۳۳۴) و «**دشمن زن**» با **ناصرملک مطیعی** همبازی شد: «درهمان زمان ها ناصرملک مطیعی که مربی ورزش مدارس بود درباشگاه المپیاد که من در آن اسکیت بازی می کردم از من خواست که او را به دکتر کوشان معرفی کنم. او برای اولین بار درفیلم «واریته بهاری» نقش کوچکی عهده داشت و کارسینما را از همانجا آغاز کرد.»

زینت مؤدب بعد از ازدواج و تولد فرزندانش فیروزه، فرزین و فرناز فعالیت های خود را محدود به کار دوبله فیلم با پرویزخطیبی نمود. او دراوایل دهه ۱۳۴۰ به استخدام رادیو ایران درآمد و در مدت ۱۷ سال ضمن دوبلاژ فیلم درنقش های کلیدی چون «**بارباراآیدن**» درسریال تلویزیونی «**من خواب جینی را می بینم**» و منشی **پری میسون**، با نام مستعار «آرزو» یکی ازپرکارترین گویندگان و بازیگران نمایشنامه های رادیویی به شمار می آمد. او اولین گوینده «**رادیو دریا**» و مجری برنامه «**راه شب**» رادیو بود. برنامه **فرهنگ مردم** به کوشش **انجوی شیرازی** که از مهم ترین بخش های آرشیو رادیو ایران محسوب می شود نیزبارها جایزه بهترین گوینده رادیویی را از آن زینت خطیبی ساخت.

زینت خطیبی تا زمان مرگ درلس آنجلس زندگی می کرد. او پس ازمهاجرت به آمریکا در سال ۱۹۷۴ موقتا دست از کارهای هنری کشید ولی چند سال بعد به همراه پرویز خطیبی، نخستین رادیوی فارسی زبان حرفه ای شهر نیویورک را پایه گذاری کردند و در اجرای نوارهای سیاسی - فکاهی ویدیویی و تئاترهای همسرش بعنوان بازیگر، دستیارکارگردان، طراح صحنه و لباس تا تاریخ درگذشت خطیبی درسال ۱۹۹۳ نقش اساسی و موثری داشته است.

آزادی: خانم زینت مؤدب خطیبی در سال ۱۳۰۲ بدنیا آمد و در زمان مرگ یکصدسال ازعمر پربارش می گذشت. باغم همه بازماندگانش بویژه هنرمند گرامی فیروزه خطیبی شریکیم. روانش شاد باد.

اولین فیلم ناطق فارسی - «**دخترلر**» - و ستاره آن **روح انگیز سامی نژاد** بود. فیلم در هندوستان با کارگردانی **اردشیر ایرانی** ساخته شد و **عبدالحسین سپنتا** هم امکانات نمایش آن را در ایران فراهم آورد. داستان فیلم در لرستان اتفاق می افتاد و در آن افراد بازی که فارسی را با لهجه حرف می زدند با کشتی به هندوستان می روند. با این همه این فیلم درسال ۱۳۱۲ در ایران با موفقیت به نمایش درآمد و اکران آن مدت ها ادامه یافت.

اما اولین فیلم ناطق سینمای ایران که درداخل ایران با بازی بازیگربار اول و نخستین ستاره سینمای ایران - **زینت مؤدب** - ساخته شد داستان دیگری دارد.

دراوایل سال ۱۳۲۴ با پایان جنگ جهانی دوم، **دکتر اسماعیل کوشان** (کارگردان، تهیه کننده، تدوین گر و فیلمبردار) که در آن زمان در آلمان در رشته اقتصاد مشغول به تحصیل بود به ترکیه می رود و در آنجا با همکاری تعدادی از محصلین ایرانی، دوفیلم خارجی بنام «**دختر فراری**» و «**دختر کولی**» را به زبان فارسی دوبله می کند.

کوشان در اوایل سال ۱۳۲۵ یعنی در زمان قوام السلطنه به ایران می آید و با افتتاح این دو فیلم در سینما کریستال، استودیوی میترا فیلم را برای دوبلاژ فیلم بنیان می گذارد. اومدتی بعد راهی مصر می شود و پس از خرید وسایل فیلمبرداری از فروشندگان آمریکایی در آن کشور به ایران بازمی گردد و بالاخره در اردیبهشت ۱۳۲۶ تهیه فیلم «**طوفان زندگی**» آغاز می شود.

دو فیلم «**طوفان زندگی**» وپس از آن

ابراهیم گلستان، رُک و بی رودر بایستی



*** گلستان سالم زی پس از یک قرن زندگی همچنان جوان زندگی را بدرود گفت.**

ابراهیم گلستان، رُک و بی رودر بایستی نخستین روز مهر ماه مصادف است با تولد یکصد و دو سالگی ابراهیم گلستان، نویسنده، فیلمساز، منتقد و روشنفکر.

مطلب را که می‌نوشتیم ابراهیم گلستان همچنان در قید حیات بود. در سفر بودم که خبر را خواندم. او آن قدر همیشه سر حال بود که مرگش باور کردنی نیست. اسماعیل خوبی شاعر برجسته که از ناراحتی قلبی در رنج بود روزی به او گفته بود من هفده سال از تو جوان ترم اما انگار دو برابر تو سن دارم. گلستان هم رُک و راست پاسخ داده بود که تو هم سالم زندگی کن تا مثل من جوان بمانی. از مرگ خوبی سال های درازی می گذرد و گلستان سالم زی پس از یک قرن زندگی همچنان جوان زندگی را بدرود گفت.

ابراهیم گلستان را کی است که نشناسد. هر کسی از ظن خود یار اوست یا احتمالا نشانی هم از یاری در نمی یابد. این که طرف چه مقامی دارد یا از کدام رسانه می آید یا به کجا وابسته است برایش مهم نبود. او همیشه حرف خود را می زد.

سال ها پیش گفت و گوی او را با دکتر عباس میلانی احتمالا در دانشگاه

استانفورد دیده بودم. دکتر میلانی در میان پرسش ها از او درباره فروغ فرخزاد سوال کرد. ناگهان ابراهیم گلستان برآشفته و با پرخاش گفت: قرار نبود از این سوال ها بکنید. خیلی هر دو راحت تر شدیم و گفت و گو بدون مشکل به پایان رسید. ناهاری هم در خدمت ایشان و همسر گرامی شان بودم. پس از ناهار از من پرسید اگر سوال های دیگری هم دارید من آماده ام. اما من که باری را از روی دوشم برداشته بودم دیگر حاضر نبودم به قصر گلستان بازگردم.

در میان حرف ها ابراهیم گلستان در واقع به نوعی مشکل خودش را با رسانه ها مطرح کرد بدون آن که نامی از

میدونی روشنفکر یعنی چه؟» یا «این چه سوالی است دیگر؟». در برابر همه این جمله ها سکوت جاهد بینوا را مشاهده می کنیم که به خاطر کارش ناچار باید تن به آن حقارت بدهد. سال ها بود که من تصمیم داشتم با او گفت و گویی داشته باشم. بعد مسافت و گرفتاری های دیگر کاری سد راهم بود. کتاب جاهد را پیش از مصاحبه خوانده بودم و با خودم عهد کرده بودم که به محض گفته شدن یکی از آن جملات دفتر و دستکم را جمع کنم و بروم. سرانجام با واسطه دکتر صدرالدین الهی نازنین موفق شدم از او وقت بگیرم که در سفر بود. شاهرخ گلستان برادر او را از نزدیک می شناختم. عجیب است که این دو برادر آن قدر به هم شباهت دارند و به همان اندازه هم از هم نفرت!

هر دو انسان های با پرنسیپ و با وجدانی هستند. قول را فقط از روی تفنن به کسی نمی دهند و حتما سر قول خود می ایستند، در رُک و راستی هم مثل هم اند. واقعا دو حلال زاده.

تابوس «فروغ»

مصاحبه من بیش از دو ساعت به درازا کشید. دقایق اول با احتیاط و کوتاه پاسخ می داد و در آغاز هر جمله یک «نه خانوم» بالا بلند تحویل من. کم کم هر دو راحت تر شدیم و گفت و گو بدون مشکل به پایان رسید. ناهاری هم در خدمت ایشان و همسر گرامی شان بودم. پس از ناهار از من پرسید اگر سوال های دیگری هم دارید من آماده ام. اما من که باری را از روی دوشم برداشته بودم دیگر حاضر نبودم به قصر گلستان بازگردم.

در میان حرف ها ابراهیم گلستان در واقع به نوعی مشکل خودش را با رسانه ها مطرح کرد بدون آن که نامی از

تهدید و ترغیب

بار دیگر در مورد فیلم برنده جایزه اسکار اصغر فرهادی و شصتمین سال کودتا علیه دکتر مصدق نیز تلفنی با هم صحبت کردیم. در مورد دکتر مصدق او گله مند بود که چرا همه

کسی ببرد. او گفت: من خیال می کردم شما می خواهید در مورد فروغ از من سوال کنید. در پاسخ گفتم: این مساله به زندگی خصوصی شما باز می گردد و به من ربطی ندارد مگر خودتان میل داشته باشید چیزی بگوئید. چیز کی هم گفت. اما فقط در همان حد. منتقدی واقعی بود اگرچه گاه نامنصفانه و غیر منطقی اما در نقد خودی و غیر خودی نمی شناخت و برای هر حرفی حتی تعریف و خوش آمد دلیل و سند می خواست. در آغاز صحبت برای آن که سر سخن را باز کرده باشم از آشنائی با لیلی گلستان فرزندش گفتم و این که خیلی از شخصیت او خوشم می آید. خیلی تند گفت: چرا مگر چکار کرده؟ لیلی گلستان پس از مرگ فروهرها نمایشگاهی از آثار نقاشی پرستو فروهر در گالری اش ارائه کرد. درست شب قبل از افتتاح پاسداران خبر دادند که در صورت برپائی چنین نمایشگاهی آن را برهم خواهند زد و اجازه چنین کاری را به او نمی دهند. پرستو و لیلی هر دو سرخورده و کلافه نمی دانستند که چه بکنند. سرانجام لیلی فکری به ذهن اش رسید. نمایشگاه بر باشد اما بدون نقاشی. تنها نام آثار با قاب عکس های خالی به نمایش در آمد. تمام تابلوها بدون استثنا به فروش رفت. سپاه پاسداران هم نتوانست در برابر تابلوهای خالی از نقاشی عکس العملی از خود نشان بدهد. آیا این کار ابتکاری و قشنگ نبود؟! گلستان تنها سکوت کرد.

مشهر پر شور و خلی از لر ایس

بعدها اما کم کم آقای گلستان در رسانه ها بیشتر ظاهر شد. در برنامه پرگار بی بی سی و یک بار هم به مناسبتی در مصاحبه با آقای بهنود. در پرگار کم تر اما در گفت و گو با آقای بهنود شباهت هایی به کتاب پرویز جاهد داشت.

سال ها پیش کتاب مهدی اخوان لنگرودی، شاعر و نویسنده را درباره چند روزی که احمد شاملو و آیدا همسرش در منزل او در وین اقامت داشتند، خوانده بودم. به نظرم تعریف ها و توصیف ها اغراق آمیز می آمد و بیش از حد رمانتیک با وصف های بسیار بالا بلند از ابر و باد و مه و خورشید و فلک. اظهار محبت ها نیز بیش از حد طبیعی بود. یکی از دوستان نویسنده خطاب به لنگرودی نوشته بود: «در این کتاب طوری از شاملو حرف زده ای که انگار هیچ کس به اندازه تو شاملو را دوست ندارد.»

بسیاری از نویسندگان البته برای زیباتر شدن متن و به رخ کشیدن قدرت نویسندگی شان از این اوصاف در لابلای مطالبشان می آورند. برای من خواننده اما زمانی این اوصاف به جا و دلنشین است که با موضوع در ارتباط باشد. مثلا در کتاب «خروس» آقای گلستان وقتی وصف خانه مرد روستایی را می کند و به حوض خانه می رسد که کودک چند ساله در کنار آن مشغول قضای حاجت اسهالی اش است، همه لحظه هایش واقعا حس کردنی است و مربوط به اصل موضوع. من همیشه به شوخی می گفتم که خواننده حتی بوی مدفوع اسهالی به دماغش می خورد. علاقه او به سینما در نوشتن هم به کارش می آمد. تصویر سازی ها آن قدر دقیق است که خواننده جملات را هم می خواند و هم تصویرش را می بیند.

چند روز پیش که در جست و جوی کتابی در کتابخانه ام بودم که به کتاب «چراغ آفتاب از در سنگی» با زیر نویس نامه هایی از همروز گاران مهدی اخوان لنگرودی برخورددم. چشمم به نام ابراهیم گلستان افتاد. با کنجکاوی نامه را خواندم. گلستان همان گلستان بود. یک قرن زندگی تغییری در روحیات و طرز تفکر او نداده بود. می گویند حرف مرد یکی است. عده ای نیز بر این عقیده اند که تنها احمق ها بر حرف خود ایستادگی می کنند. واقعیت را اگر بخواهید نکته ظریفی نیز در این میان وجود دارد. صداقت و راستی اگر همچنان بی تعارف برقرار بماند، نه تنها احمقانه نیست که بسیار هم آموزنده است. بد نیست نگاهی هم به نامه آقای گلستان خطاب به مهدی اخوان لنگرودی بیاندازیم:

«همسایه من آقای «ماچارد» که با خانمش به وین رفته بود محبت شما را برای من آورده است. تشکر بسیار مرا بپذیرید. کتاب داستان شما را هنوز نخوانده ام چون گذشته از همه به سفر رفته بودم برای درمان چشم. کتاب درباره رحمانی را خواندم چون از کارهای او و صداقت او از پنجاه سال پیش بسیار خوشم می آمده است. کتاب درباره شاملو را خواندم و آن را پرواز بیان شور سرکار و خالی از بسیاری مسایل اساسی دریافتم. این کتاب و همچنین آن که درباره نصرت رحمانی نوشته اید بیان حس است نه بیان دقیقی یا دست کم انتقادی.»

نامه نگار من با مر و شور

برای آشنائی بیشتر با منطق گلستان بد نیست نامه ای را که اخوان لنگرودی خطاب به اکبر رادی نمایشنامه نویس نوشته است با هم مروری بکنیم:

«رادی ما، سخاوتمند، شجاع! امید آن دارم مهربانی شما پشت پناهم باشد. مرا ببخشید اگر برای نوشتن دیر کردم. نه... از پشت این پنجره تکان نخواهم خورد چرا که فقط گاهگاهی پنجره نصیب من می شود! عبور «صبح» در ابتدا می گذرد و آفتاب نگاه به پنجره دارد. پرنده ای که نورش را نوک می زند رنگ پرهایش، پیام طلا و آتش است در خاطر، یا پوشش اطلسی های باغ در ذهن که بادها را به زبان می آورد. این پرنده را نمی شناسم. اما مثل زیبایی است. درختان باغ...

آخرین عابر این کوچه منم / سایه ام له شده زیر پایم / دیده ام مات به تاریکی راه / پنجه بر پنجره ات می سایم / در لابلای کتاب چندین بار آقای لنگرودی به مخاطب می نویسد: «می دانی که من زیاد اهل نامه نگاری نیستم. گاه نوشتن یک نامه از تحریر یک رمان برای من مشکل تر است.» اخوان لنگرودی حق دارد. اگر قرار باشد هر نامه تبدیل به یک قطعه ادبی بشود که احتمالا شباهت چندانی هم به دیگر نوشتارها نداشته باشد، واقعا کاری است کارستان. شاید اگر این وقت نازنین را صرف نوشتن چند رمان کرده بود، کتاب های بیشتری هم به دست من و شما می رسید!

ابراهیم گلستان همزمان با فیلم هایش نثر خوش و صیقل یافته و مسجع اش هم به شهرت رسید. مقلدان نیز بلافاصله دست به کار شدند تا سهم خود را از این رودخانه زلال بردارند. آش شله قلمکاری ساخته شد که نه گلستان در آن یافت می شد و نه نویسنده مقلد.

جالب است که شاهرخ گلستان با همه دلخوری هایی که از او دارد، نثر او را می ستاید و کلمه بی نظیر همیشگی اش را در این مورد به کار می برد. گلستان همچنان با همه انتقادهای تند و تیزش و با همه خوش سلیبگی هایش در ساختن فیلم و نثر زیبا و روان در یادها باقی خواهد ماند.



زنده یاد *دکتر طلعت بصرای* (قبل)

دستور زبان فارسی

بخشی بیست و دوم ، ادامه پیشوندها .
پسوندها **پیشوندها:**
الف نفی و ضد:
امرداد، آکندن
اندر:
اندر آمدن ، اندر شدن
بای تأکید (در اول افعال):
برو، بگوید ، برفت
ب:
بخرد،بهوش، براستی، بتندی
با:
با ادب ، با انصاف
باز:
بازگشت، بازدید
بر:
برنشستن، بر آمدن
بل:
بلهوس، بلکامه
بی:
بیبهوش، بی خبر، بیدل
پا و پاد:
پاسخ ، پادزهر، پادشاه
پیش:
پیش آمد، پیشرفت، پیشکش
پر:
پرگار، پرچین، پراکندن
پیرا:
پیرامون، پیر آهن
پس:
پس‌افت، پس‌انداز
در:
در آمدن، در رفتن، در آمد
دش، دژ:
دشنام، دشمن، دژخیم
سر،
سرانجام، سر آغاز
فر:
فرزان، فرزانه، فرزند، فرهنگ
فرا:
فراگرفتن، فرارفتن،فراخور، فرامرز
فراز:
فراز آمدن
فرو:
فرومایه، فروشدن، فروتن
نا:
نا اهل، نامهربان
«میم» نهی و دعا:
مکن، مرو، مریزاد، مرساد
«می»«همی» (مخصوص فعل):
می گفت، همی رفت، می‌گوید
«نون نفی» (مخصوص فعل):
نمی‌رود، نرفت
وا:
واخواست، واگیر، واپس
ور:
ور آمدن، وردست،ورمال،ورشکست
هم:
همکار، همسر، همسایه
پسوندها
الف توصیف:
دانا، زیبا
الف ندا:
خدایا، شهریارا
الف تکثیر و تعجب:
خوشا، بزرگا، بسا
الف اسم مصدری:
درازا، پهنا
الف دعا:
بادا
الف قسم:
حقا، ربا
الف زاید:
ندانما، بیژنا، رخشانا
الف تفخیم (بزرگ داشتن):
صائباً ، احمدا
الف افسوس:
دریغا، حسرتا

انواع پسوندهای **«آن»** بدینقرارند:
آن (صفت فاعلی):
خندان، روان
آن (صفت نسبی):
بابکان، خزران، بامدادان
پسوند «آر»
آر (پسوند اسم مصدر):
گفتار، کردار،
آر پسوند (صفت فاعلی):
خواستار، پرستار
پسوندهای مختلف:
آک :
خوراک، پوشاک
آسا:
پلنگ آسا ، پیل آسا
آل:
چنگال، کوبال
ام:
چهلَم، دهم
امین:
یانزدهمین، هزارمین
اندر:
مادراندر(نامادری)،پدراندر(ناپدري)
اومند:
نیرومند، تنومند
اویه:
ماهویه، مشکویه
اور:
مزدور، رنجور
ایر:
دلیر
ایزه (ایز):
دوشیزه، کنیز
بار:
زنگبار، جویبار
باره:
زنباره، مشکباره
بان:
باغبان، پاسبان
بد (بت):
موبد، سپهبد
بیل:
اردبیل
تر:
بزرگتر، عزیز تر
ترین:
مهمترین، عزیز ترین
جی:
میانجی
چه:
طاقچه، باغچه
خن:
گلخن، بادخن
دان:
نمکدان، گلدان
دیس:
تندیس
رم (رام):
تارم، جهرم
ران:
شمیران، تهران
زار:
گلزار، نمکزار
زن (زان):
رازان (آبادی و مکان)، مامازن (سردسیر)
سار:
نمکسار، کوهسار
سار(پسوند صفت):
شرمسار، سبکسار
سان:
ببرسان، پریسان
سان(پسوند مکان):
شارسان، کارسان(ناحیه‌ایست در اراک)
ستان:
گلستان، بوستان
سر:
رودسر، رامسر
سیر:
گرمسیر، سردسیر
ش:
دانش

شن:
گلشن
فام:
گلفام، نیلفام
ک (پسوند تصغیر):
مردک، طقلک
ک (پسوند اسم):
زردک، پشمک
کار:
ستمکار، جفاکار
کان:
اردکان، زرکان
کده:
دهکده، غمکده
کور:
شمکور(ناحیه‌ایست در ورامین)
کی:
یواشکی، دروغکی
گار:
آموزگار، آموزگار
گان:
گشوادگان، بازرگان، گلپایگان، شایگان
گاه(پسوند مکان):
دانشگاه، آرایشگاه
گاه (پسوند زمان):
شامگاه، سحرگاه
گر:
دادگر، رفتگر
گون:
آبگون، نیلگون
گونه:
گلگونه
گین:
خشمگین، غمگین
آکین:
زهر آکین، عبیر آکین
لاخ:
سنگلاخ، دیولاخ
لان:
شیرلانف اردلان
مان (پسوند صفت):
شادمان، پژمان
مان (پسوند اسم):
دودمان، کشتمان
مان(پسونداسم مصدر):
سازمان،زایمان
مند:
دانشمند، آزمند
ناک:
غمناک، ترسناک
نده:
رونده، گوینده
وار:
دشوار، سوگوار
واره:
گوشواره، پشتواره
وان (بان):
کاروان، ساربان
وانه:
استوانه
ون:
سترون
وا:
گیلوا، مردوا
ور:
هنرور، شعله‌ور، دینور، کنگاور
وش (فش):
شاه‌وش، پریش
وند:
پولادوند، الوند
و (پسوند تصغیر):
دخترِو، گردو
انواع پسوندهای «هه» بدینقرارند:
هه(پسونداسم مصدری):
خندماندیشه‌ناله
هه (پسوند صفت مفعولی):
رفته، دیده، گفته
هه(پسوند شباهت):
ریشه،چشمه،زرده
هه (پسوند اسم آلات):
گیره، تابه
هه (پسوند صفت نسبی):
دوروزه، سواره، عاقلانه
هه (پسوند اسم کوچک):
دختره، گرده

در لهجهٔ مردم تهران پسوند «ه» بصورت حرف تعریف بکار می‌رود مانند:
کتابه روی میزه (میز است)
هان (هن):
ماماهان، بومه
انواع پسوندهای «ی» بدینقرارند:
ی (پسوند اسم مصدری)
که علاوه بر معنی اسم مصدرگاه یر شباهت، عمل، حرفه، دین، مذهب و مکان دلالت دارد :
راستی، جوانمردی، سلیمانی، آهنگری، مسلمانی، حس کنم.
بینم چه می‌شود.
گفت:
مایلم این خانه سه اتاقه وآن باغچه و آن دوسه درخت کهن در اجارهٔ ابدی شما باشد تا هی بمن نگوئید:
آن را بفروش ده طبقه بساز ومن مایلم این خانه بماند.
کمکم کنید.اگر مشکلی دارید من به بهایی دوستانه بشما اجاره می‌دهم.
گفتم:
ترحم چرا؟!
اگر شد باید به قیمت اجاره کنم من این خانه را دوست دارم و شهرشمارا.
قیمت رسمی بدهید .
کاغذی از کیف نمدارش در آورد وگفت بخوانید.
– تخمینی از اجاره خانه ممضی به امضا ومهر یک آژانس رسمی بود که بهای اجاره را در حدّ ۸۰۰ تا هزاردلار برآورد کرده بود.
گفتم:
قانع شدم.
اجاره می‌کنم به ۸۰۰ دلار بیک شرط اساسی که در غیاب من شما از سوی من حق داشته باشید بهر صورت که مصلحت کنید خانه را اجاره دهید از یک روز تا ۳۶۵ روز و مبلغ اجاره مرا از نقدی که بدستان می‌رسد از همین محل بردارید.
خیره بمن مدتی به سکوت رفت و گفت:
ممنونم و قبول.
ومن بعد از ده دوازده سال احساس کردم جاو مکانی دارم.
او بزرگواربود ودرسند اضافه کرده بود تا وقتی که ایشان در حیات اند، ومن بعدها آن را خوب خواندم.
داشت می‌رفت .
گفتم
اجارهٔ ماه اول را (بسیط) بکار می‌روند مانند:

– الف نفی و ضد: آکندن، آراستن، آهو
– هو + خ (بمعنی خوب): هژیر، هنر، خرم، خجسته
– نی: نهادن، نشستن، نمودن
– اف و او: افروختن
بقیه درصفحه ۵۱

گفتم:
شرمم باد اگر می‌شد می‌ماندم.
گفت:
آن خانه که دیدید یادگار پدرم است.
اینجا دواتاق در اختیار شماست.
هروقت بیائید .اما لطفاً بیایید.
سپاس گفتم.
اما افزودم هرگز کسی بمن چنین لطفی نکرده است .
اما من درسفرها در هتل سر می‌کنم تا خودم را حس کنم.
بینم چه می‌شود.
گفت:
مایلم این خانه سه اتاقه وآن باغچه و آن دوسه درخت کهن در اجارهٔ ابدی شما باشد تا هی بمن نگوئید:
آن را بفروش ده طبقه بساز ومن مایلم این خانه بماند.
کمکم کنید.اگر مشکلی دارید من به بهایی دوستانه بشما اجاره می‌دهم.
گفتم:
ترحم چرا؟!
اگر شد باید به قیمت اجاره کنم من این خانه را دوست دارم و شهرشمارا.
قیمت رسمی بدهید .
کاغذی از کیف نمدارش در آورد وگفت بخوانید.
– تخمینی از اجاره خانه ممضی به امضا ومهر یک آژانس رسمی بود که بهای اجاره را در حدّ ۸۰۰ تا هزاردلار برآورد کرده بود.

گفتم:
قانع شدم.
اجاره می‌کنم به ۸۰۰ دلار بیک شرط اساسی که در غیاب من شما از سوی من حق داشته باشید بهر صورت که مصلحت کنید خانه را اجاره دهید از یک روز تا ۳۶۵ روز و مبلغ اجاره مرا از نقدی که بدستان می‌رسد از همین محل بردارید.
خیره بمن مدتی به سکوت رفت و گفت:
ممنونم و قبول.
ومن بعد از ده دوازده سال احساس کردم جاو مکانی دارم.
او بزرگواربود ودرسند اضافه کرده بود تا وقتی که ایشان در حیات اند، ومن بعدها آن را خوب خواندم.
داشت می‌رفت .
گفتم
اجارهٔ ماه اول را (بسیط) بکار می‌روند مانند:

– الف نفی و ضد: آکندن، آراستن، آهو
– هو + خ (بمعنی خوب): هژیر، هنر، خرم، خجسته
– نی: نهادن، نشستن، نمودن
– اف و او: افروختن
بقیه درصفحه ۵۱

گفتم:
شرمم باد اگر می‌شد می‌ماندم.

گفت:
آن خانه که دیدید یادگار پدرم است.
اینجا دواتاق در اختیار شماست.
هروقت بیائید .اما لطفاً بیایید.
سپاس گفتم.
اما افزودم هرگز کسی بمن چنین لطفی نکرده است .
اما من درسفرها در هتل سر می‌کنم تا خودم را حس کنم.
بینم چه می‌شود.
گفت:
مایلم این خانه سه اتاقه وآن باغچه و آن دوسه درخت کهن در اجارهٔ ابدی شما باشد تا هی بمن نگوئید:
آن را بفروش ده طبقه بساز ومن مایلم این خانه بماند.
کمکم کنید.اگر مشکلی دارید من به بهایی دوستانه بشما اجاره می‌دهم.
گفتم:
ترحم چرا؟!
اگر شد باید به قیمت اجاره کنم من این خانه را دوست دارم و شهرشمارا.
قیمت رسمی بدهید .
کاغذی از کیف نمدارش در آورد وگفت بخوانید.
– تخمینی از اجاره خانه ممضی به امضا ومهر یک آژانس رسمی بود که بهای اجاره را در حدّ ۸۰۰ تا هزاردلار برآورد کرده بود.

را بوسیدیم.
و نفهمیدیم چرا؟
لختی بعد گفت:
شما برمی‌گردید و تکرار کرد شماحتما بر می‌گردید.
درسکوتی که تأیید حرفش از آن می‌بارید اورا ترک کردم.
آدمم بروم به تندتر رفتن.
بی اراده برگشتم به بینمش ، ایستاده دست تکان می‌داد و فریادزد.
بهاوران ، شهرشما.

شب درست نخفتم.
قبل از طلوع آفتاب زدم به راه و ۴ ساعت بعد اتو استاپ کردم به شیوهٔ همیشگی.

راننده می‌راند و گاهی گلو ترمی کرد.
بمن تعارف کرد.
گرفتم.
به حرف رفتم.
پرسید
همشهری منی؟
گفتم:
کاش بودم.
پرسید:
پس خوش گذرانده ای درشهرمن بهاوران.
جواب دادم:
دوسه ماهی بی‌ دردرسر .
گفت:
۱۵ سال نامه رسانی کردم درین شهر.
در همهٔ خانه ها رازده ودگمهٔ زنگ همه را فشرده ام.
امین ومحرم مردم بودم.
واقعاً شهر خاندان من بود.
حالا برای درآمدی بیشتر بار می‌کشم.
کارفرماها همیشه از من راضی نیستند.
درچشم آنها رانندگی کار نیست.
یک نوع خوشیهٔ امروز آجر حمل می‌کنم.
به کارفرما گفتم
آجرباید تو بسته اش درست چیده بشه.
این قوطی ها .

پیاده که می‌شدم گفتم:
وعده به بهاوران کافه نوجی.
گفتم:
حتماً...
اما نرم تر بران .قهقهه زد.

گفتم:
شرمم باد اگر می‌شد می‌ماندم.

گفت:
آن خانه که دیدید یادگار پدرم است.
اینجا دواتاق در اختیار شماست.
هروقت بیائید .اما لطفاً بیایید.
سپاس گفتم.
اما افزودم هرگز کسی بمن چنین لطفی نکرده است .
اما من درسفرها در هتل سر می‌کنم تا خودم را حس کنم.
بینم چه می‌شود.
گفت:
مایلم این خانه سه اتاقه وآن باغچه و آن دوسه درخت کهن در اجارهٔ ابدی شما باشد تا هی بمن نگوئید:
آن را بفروش ده طبقه بساز ومن مایلم این خانه بماند.
کمکم کنید.اگر مشکلی دارید من به بهایی دوستانه بشما اجاره می‌دهم.
گفتم:
ترحم چرا؟!
اگر شد باید به قیمت اجاره کنم من این خانه را دوست دارم و شهرشمارا.
قیمت رسمی بدهید .
کاغذی از کیف نمدارش در آورد وگفت بخوانید.
– تخمینی از اجاره خانه ممضی به امضا ومهر یک آژانس رسمی بود که بهای اجاره را در حدّ ۸۰۰ تا هزاردلار برآورد کرده بود.

را بوسیدیم.
و نفهمیدیم چرا؟
لختی بعد گفت:
شما برمی‌گردید و تکرار کرد شماحتما بر می‌گردید.
درسکوتی که تأیید حرفش از آن می‌بارید اورا ترک کردم.
آدمم بروم به تندتر رفتن.
بی اراده برگشتم به بینمش ، ایستاده دست تکان می‌داد و فریادزد.
بهاوران ، شهرشما.
شب درست نخفتم.
قبل از طلوع آفتاب زدم به راه و ۴ ساعت بعد اتو استاپ کردم به شیوهٔ همیشگی.

راننده می‌راند و گاهی گلو ترمی کرد.
بمن تعارف کرد.
گرفتم.
به حرف رفتم.
پرسید
همشهری منی؟
گفتم:
کاش بودم.
پرسید:
پس خوش گذرانده ای درشهرمن بهاوران.
جواب دادم:
دوسه ماهی بی‌ دردرسر .
گفت:
۱۵ سال نامه رسانی کردم درین شهر.
در همهٔ خانه ها رازده ودگمهٔ زنگ همه را فشرده ام.
امین ومحرم مردم بودم.
واقعاً شهر خاندان من بود.
حالا برای درآمدی بیشتر بار می‌کشم.
کارفرماها همیشه از من راضی نیستند.
درچشم آنها رانندگی کار نیست.
یک نوع خوشیهٔ امروز آجر حمل می‌کنم.
به کارفرما گفتم
آجرباید تو بسته اش درست چیده بشه.
این قوطی ها .

پیاده که می‌شدم گفتم:
وعده به بهاوران کافه نوجی.
گفتم:
حتماً...
اما نرم تر بران .قهقهه زد.

فکرش راباگفتن« بزودی» بریدم.
خندیدوگفت:
به زودی زود.
هوای لطیف آن روز باعث شد کند راه بروم.
کوهستان مرا بخود کشانید.
برگشتم.
صدایش کردم.
نزداو شدم.
پرسیدم:
اون بالا هتلی هست؟
جواب داد:
آسایشگاه کوهنوردان همیشه دایر است.
چطور مگه؟
گفتم
حیف است اینجا باشم واون بالا نرم.
گفت :
بازده ساعت راه است.
جاده هم دارد.
الآن تلفن می‌زنم اتاق شمارا برسند.
مناظر دلکش اند.

زدم براه و ساعت ۸/۵ صبح بود.
ومن خسته وکوفته اما مست مناظر به ده شب رسیدم به در آبی رنگ آسایشگاه که نیمه باز بود.
کسی مرا به اتاق رساند.
ومن افتادم و برنخاستم تا یازده صبح روز بعد.
و دیدم سینی غذا های شب مانده را.
تا سروصورتم راصفا دهم و تنی را به آب فشان سپارم نیمساعتی گذشت.
برگشتم بامید غذا.
غذا وجود نداشت باور کردم که رؤیائی در کاربوده بسبب خستگی وگرستگی.
اما زن جوان سالی درنزده آمد و پرسید
ناهار حاضر است.
بیارم اینجا؟
یا می‌آئید سر میز؟
تشکر کردم وگفتم
می‌آیم سر میز.

مدیر آسایشگاه بمن گفت رئیس هتل زنگ زد از شما پرسید.
گفتم:
کوهنورد خوش خواب اینجاست و سلام رساند.
اول باریود که به کوهی رفتم تااز خودم بیرسم چه می‌کنی؟

دیدم سراسرقصه درون اینجایی من بر می‌گردد به چهرک و آنهمه که ازراننده و هتل چی ام درباره او شنیدم وجمع زدم همه را با کار بانوعی کلاه گیسی ومالک خانه دلپسند اجاره ای من.

حس کردم دل نمی‌کنم ازاین منطقه.
حس کردم پای رفتنم سستی گرفته.
حس کردم سفر بیایان رسیده.
باید دست از مسافری بکشم.
حس کردم همه آدمهایی را که در بهاوران شهر دیدم و بعد درهتل ، تبدیل شده‌اند به همین کوهی که برآتم و مجذوب آتم.
بهاوران زیبا و آرام درکوچه هایی با اعوجاجی غیر منتظره ، مردمی خوش رو، پذیرا،
بقیه درصفحه ۴۸

خاطره ای نیالوده (بخش دوم)



عزاداری قبول باشد

«...در تقویم روزهای مختلفی وجود دارد به گونه‌ای که روز ولادت حضرت معصومه (س) روز دختر، ولادت امیرالمومنین روز مرد، روز ولادت حضرت زهرا (س)، روز مادر است ،اما در تقویم روز پسر نداریم بر این اساس درخواست داریم روز ولادت امام جواد (ع) به عنوان روز پسر نامگذاری شود...» از ترشحات مغزی یکی از پرکارترین نوایغ سیاره میمونها ، حجت‌الاسلام عبدالحسین خسروپناه دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی انقلاب باشکوه اسلامی.

اتفاقاً ایده بدی نیست، چون امت سینه زن خیلی از کالسکه تمدن بشریت جلو تر است و برای هر کدام از این روزها برنامه و همایش مخصوصی دارد. به احتمال خیلی زیاد روزی درارتباط با لواط کاری واحکام مربوط به آن و با تشویق مردم به شرکت در جلسات مذهبی برگزار خواهد شد که صدا و سیما آنرا بطور زنده پخش خواهد کرد. همچنین قرار است که رهبر معظم انقلاب، حد و حدود شرعی لواط را بر طبق دستورات علمایی چون ملا محمد باقر مجلسی و ابن طاووس و شیخ کلینی و امام خمینی را به مردم شریف ایران گوشزد بفرمایند تا شاید خدای ناکرده برای مردم سوء تفاهم پیش بیاید و در آنی دشمن هم از آن سوء استفاده کرده و دسیسه پرانی کند یعنی بهانه دست کسی ندهند و جای هیچ شکی نگذارند که تا ختنه گاه حلال است و در مورد شک در حین دخول به چهار مرد مسلمان لازم است که شهادت بدهند تا عدل و انصاف

مراعات شود ولی اگر متخلفین عمل لواط از خودی‌ها بودند و لورفتند تقصیر بقیه است چون اقشار مردم از احکام لواط بی‌خبرند پس بیخود تهمت و افتراءبی‌جا نزنند که در شرع مقدس حرام است و جمهوری اسلامی برای آن مجازات دارد. حالا چرا هی دم از روز این و روز اون



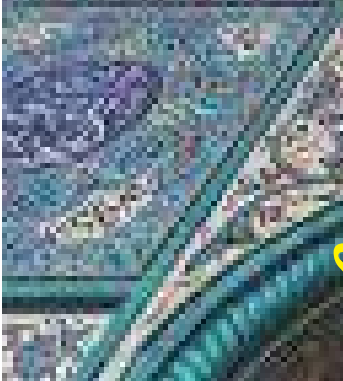
نیمور شهابی

درام‌القدرای اسلامی چه خبر؟

میزنند؟ چون قرار است جامعه را بر اساس مهدویت و مابقی خرافات و موهومات مذهبی ، فرهنگ سازی کنند اونم از نوع آخوندی. یعنی با استفاده از ابزار امروزی فرهنگ و جامعه را به دیروز وعقب برگردانند. حالا چرا ما نیازی به نامگذاری این روزها در پی مشتی عرب بادیه نشین صدر اسلام داریم ؟ ما بر این باوریم که این طایفه آخوند وملا بدون این چرندیات و مرام پوسیده و عقاید عقب افتاده نمی‌تواند پا بر جا بماند. هر کسی هم که میگوید اینها اعتقادات مردم است و باید به آن احترام گذاشت، توجه ندارد که همین

اعتقادات با هر چه غیر خودی است سر ستیز و جنگ و دعوا دارد و تحمل هیچ گونه نقد و انتقاد را ندارد. یعنی این دینی که مبیایست در همان شبه جزیره عربستان بماند بنا بر هر دلیلی مثل سرطان گریبان بقیه دنیا را گرفته و آنچه که امروز می‌بینیم. جوانان ایران امروزی متوجه شده‌اند که سرچشمه همه بدبختی‌ها و مشکلات پیچیدهٔ جامعه‌و فرهنگ دو گانه و ناهمخوان ایرانی ، همین خزعبلات اسلامیست که در هیچ دوره‌یی از تاریخ ایران از سیاست جدا نبوده است و هیچ نوع سازشی با جریانات امروزی دنیا ندارد. مبانی فقه و شرع توانایی رتق و فتق امورات و روابط دنیوی را ندارد حالا هر چقدر هم جماعت قشری زور بزند به جایی نخواهد رسید ولی همه خوب میدانند که هر گونه نواندیشی و آزادی فکری و رهایی از بندگی مطلق میتواند پایان ماجرا باشد، برای همین اصل است که تمام سعی و همتشان برای اسلامی کردن جامعه را بکار می‌برند.

پای بند بودن به اصول اخلاقیات ربطی به حجاب و روزه و نماز و این حرفها ندارد. رژیم روضه خوانان نمی‌تواند با گریه زاری و گل مالیدن و زنجیر زدن ومراسم تکیه و اربعین و رعایت حجاب و هر نوع قوانین عقب افتاده ،



مشکلات و نیاز جامعه را برطرف کند. روابط خارجی هم که جای خود دارد، وقتی دولتهای دیگر جهان عمق بلاهت و نفوذ دین و مذهب را می‌بینند هیچ مشکلی با کنارآمدن با رژیمهای اسلامی را ندارند چون منافع خودشان را در عقب ماندگی آن کشورها پیدا میکنند. هی چپ و راست داد و هوار راه می‌اندازند که ما در کنار مردم ایران ایستاده‌یم و از این خالی بندیها بعد وزیر بهداشت وحوش اسلامزده در خیابانهای کانادا آزادانه میچرد و به ریش مردم ایران که هرروز کشته میشوند میخندد.

مردم ایران میدانند که نباید هیچ امیدیی نه به خارجیان ونه به رژیم بچه کش اسلامی داشته باشند. استعمار اقتصادی آنست که منابع نفتی و گازی را کشورهای خلیج نشین فارس بدست خود گرفته و ایران را از دوره خارج کرده‌اند، منابع طبیعی را هم که به چین و روسیه واگذار کرده‌اند، آنچه که هم باقی مانده است بین لشکریان و کاسه لیسان خودشان تقسیم کرده‌اند و آنچه که مانده است سفرهٔ خالی مردم مییاشد. قابل توجه عربده کشان پنجاه و هفت، آنهایی که شاه فقید را به فساد و نوکری متهم میکردند. بیگمان انقلاب زن،زندگی ،آزادی به مشکلات اقتصادی و کمبودهای اجتماعی گره خواهدخورد و وضعیت اسف بار معیشتی دوباره و چند باره مردم را به خیابان‌ها خواهد کشید. دولتمردان رژیم نعلین و آفتابه توانایی و اصولاًراهکاری برای جبران این کمبودها ندارد. خب اقتصاد دانان داخلی و خارج نشین بارها و بارها گفته‌اند که دولت باید فکر اساسی کند ولی چون در حال حاضر گردانندگان معرکه مشتی بیسواد و ابله هستند قابلیت درک مسئله را ندارند. یکی از نهادهای بی ارزش رژیم آخوندی شورای « راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی!»، میباشد که دلسوزانه با جدیت و پشتکاری نظیر در مهار تورم اقتصادی دست و پنجه نرم میکند و همزمان با

وانیل

«وانیل (به فرانسوی: *Vanille*) نوعی ادویه و طعم‌دهنده است که از غلاف گیاهان سرده وانیل از خانوادهٔ گیاهی ثعلبیان به‌دست می‌آید. این گیاه دارای پایه‌ای رونده بوده و بومی جنگل‌های مرطوب قاره آمریکا است.



دانه‌های این گیاه را پس از فرآوری تخمیر می‌کنند تا عطر مطبوع آن‌ها بیرون بیاید و عموماً به صورت پودر یافت می‌شود و در بعضی موارد آن را با اتانول و آب مخلوط کرده و به‌صورت عصارهٔ‌وانیل په بازار عرضه می‌شود که عموماً حاوی ۳۵٪ الکل است. عصارهٔ وانیل ممکن است دارای شکر، شربت ذرت یا پروپیلن‌گلیکول نیز باشد. مهم‌ترین کاربردهای این گیاه در شیرینی‌پزی، تولید بستنی، تولید عطر و رایحه‌درمانی است. سرخ‌بوستان توتوناک نخستین استفاده‌کنندگان از وانیل بوده‌اند. وانیل پس اززعفران،گران‌قیمت‌ترین ادویه است.»

همچنین برای اولین بار روغن و اسانس وانیل توسط «موسسه روغن های ضروری زندگی» تولید شد،ساختار شیمیایی وانیل خیلی شبیه میخک است.در طی تحقیقات اخیر اعلام شد، همانگونه که از میخک برای درمان دندان درد جاودانه باد. به امید آزادی ایران و ایرانی از دست ضحاکان و دشمنان.

استرس و غذا سازی مصرف می گردد.

اسانس باماروغنهای معطر

خس خس

«علف خس‌خس یا وتیور (*Vetiver*) بومی جنوب و جنوب شرقی آسیا بوده و در طول قرن‌ها برای مشخص نمودن مرزها بر روی خطوط مشخصی که نمایان گر آن بود کاشته می‌شده‌است. از شاخ و برگ و ریشه آن به دلیل داشتن بوی مطبوع، برای مصارف گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرد بگونه‌ای که از عصاره و روغن آن کارخانه عطر و ادکلن‌سازی استفاده می‌شود و از شاخ و برگ آن در صنایع دستی برای ساخت کلاه، کیف دستی، طناب وپوشش سقف و به صورت مالچ طبیعی در کف اصطبل و به عنوان علوفه برای تغلیف مورد استفاده دام قرار می‌گردد. این گیاه در جنوب و جنوب شرقی آسیا، آفریقا، سواحل اقیانوس آرام، استرالیا، آمریکا و آمریکای جنوبی به منظور استفاده از شاخ و برگ و ریشه آن کشت و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.



خس‌خس یکی از گیاهانی است که چشم‌انداز امیدبخشی را در مبارزه با تخریب زمین گشوده‌است، این گیاه یک گیاه گرمسیری است که به‌طور طبیعی در خیلی از مناطق جهان می‌روید و دامنه رویش این گیاه می‌تواند از ارتفاعات تا اراضی مسطح با انواع خاک‌ها در حالت‌های مختلف را عنوان نمود که در آن‌ها ازخود را سازگاری نشان داده‌است. یکی از گونه‌های آن که خیلی سریع استقرار می‌یابد و به رشد خود ادامه می‌دهد گونه *Vetiveria Zizanioides* می‌باشد که معمولاً برای جلوگیری از فرسایش خاک و روان آب در اراضی شیبدار

ترجمه : روحپرور شیرانی

بر روی خطوط تراز کاشته می‌شود و خیلی سریع به صورت یک دیوار سبز در دامنه‌های شیبدار خود نمائی می‌کند و چنانچه با فاصله از یکدیگر کاشت گردد و به صورت انبوه در نقاط کاشته شود با قطری حدود ۳۰ سانتی‌متر ظاهر می‌شود و ارتفاع آن به ۵۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر که برگ‌های آن به‌طور مستقیم بر روی ساقه به صورت خشی بطول ۷۵ سانتیمتر و عرض ۸ میلی‌متر دیده می‌شود حداکثر گسترش ریشه آن ۳–۴ متر درعمق و از طرفین ۵۰ سانتیمتر می‌باشد که بدین ترتیب باعث حفظ خاک و آب می‌شود این گیاه می‌تواند جانشین ساده و ارزان قیمتی برای دیواره‌های خاکی که به منظور کاهش فرسایش خاک سطحی در مزارع شیبدار ساخته می‌شوند باشد. هزینه آن بین « ۱ تا ۱۰» درصد سایر روش‌ها است و هیچگونه نگهداری هم لازم ندارد.

به نظر می‌رسد که خس‌خس در هر آب و هوایی می‌تواند زندگی کند و حتی در خشکسالی‌های هندوستان هم

خود را توانا نشان داده‌است.»

همچنین علف خس خس، برای ضد التهاب مورد استفاده قرار می‌گیرد و به طور سنتی برای علایم بیماری آرتروز نیز مصرف می‌شود.

کاربرد پزشکی ; گیاه خس خس به عنوان دارویی برای ضد عفونت،ضد گرفتگی،آرامشبخش و رقیق کننده سیستم گردش خون توصیه می‌شود. **استفاده کنندگان**؛ کسانی‌که‌دچاربیش فعالی ،رماتیسم وآرتروز،افسردگی،بی‌خوابی و مشکلات پوستی هستند،می‌توانند از گیاه خس خس استفاده کنند.

تأثیر رایحه؛ عطر حس خس منجر به بقیه درصفحه ۵۱

کوتاه و خواندنی

کشفیک میلیومسکه

موجودت بی سر



یک زوج امریکایی که در حال نظافت منزل پدری خود بودند بیش از یک میلیون قطعه سکه‌ی مسی کشف کرده‌اند که متعلق به قبل از سال ۱۹۴۳ میلادی و تبدیل شدن سکه‌های مسی به فولادی بود؛ ظاهراً پیش‌بینی صاحب‌خانه بارزش شدن مس در آینده بود.



سگ خیابانی نجات بخش

یک سگ خیابانی، در شهر طرابلس لبنان، پس از این‌که متوجه شد نوزادی در یک کیسه زباله رها شده، او را نجات داد و با خود به جای امن حمل کرد.

به گزارش نشنال‌نیوز، چند رهگذر در نزدیکی ساختمانی وابسته به شهرداری، چهارشنبه ۱۹ ژوئیه، متوجه شدند که از داخل کیسه سیاهی که این سگ حمل می‌کند، صدای گریه شنیده می‌شود.

رهگذران این کودک را که گفته می‌شود چهار ماهه است، نجات داده و به بیمارستان منتقل کردند. تصاویر منتشر شده حاکی از وجود کیبودی و آثار جراحی بر صورت این کودک است.

که تصور میکرد همکارش در حال صحبت با اوست پس از چند دقیقه متوجه شد که یک نهنگ سفید در حال تقلید صدای همکارش می باشد! * ۷۱۷ میلیون سال پیش، سراسر زمین را لایه ای از یخ به ضخامت ۳ کیلومتر پوشانده بود.

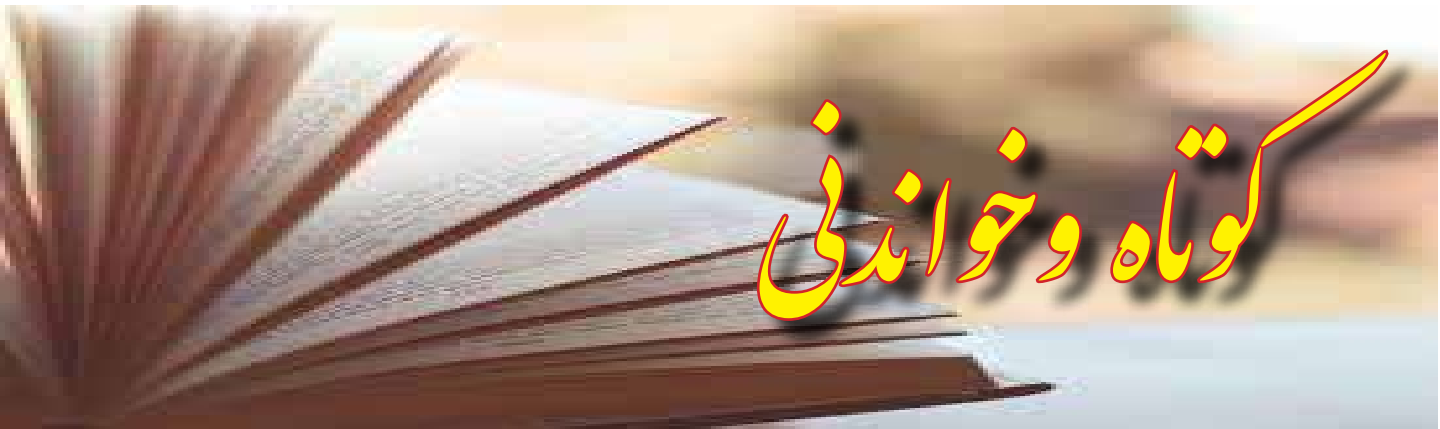
احتمالا دلیل این یخبندان طولانی، که پانزده میلیون سال طول کشید، آتشفشانهایی بودند که خاکستر و دود آنها آسمان زمین را ابری کرد و مانع رسیدن نور خورشید به سطح زمین شد.

و در آخر نیز همین آتشفشان ها باعث نجات یافتن زمین از عصر یخبندان شدند.

آتشفشان ها راه خود را از دل کیلومترها یخ به سطح زمین باز کردند و دی اکسید کربن را در جو پخش کردند که باعث گرم شدن زمین شد. *۲۶سال پیش مسابقه شطرنج بین



«گری کاسپارف» و «دیپ بلو» یکی از بی نظیر ترین مبارزات میان انسان و ماشین برگزار شد و نشان داد که دستگاه ساخت بشر قادر است از او پیشی گرفته و قدرت خود را به رخ انسان بکشد. این سیستم ماشینی به نام Deep Blue بوده و قادر بوده در هر ثانیه ۱۰۰ میلیون موقعیت را محاسبه کند. سیستم دیپ بلو توانست با ۱۹ حرکت رقیب انسانی خودش را شکست دهد.



آبراهام لینکلنمردی دچار فسادگی بود



شانزدهمین رئیس‌جمهور آمریکا، مردی که برده‌داری را برانداخت، در گیر افسردگی بالینی بود. این مشکل از همان دوران جوانی و زمانی که او و کیلی جوان در ایلینویز شیکاگو بود، گریبان‌گیرش شده بود. ویلیام هندرسون، همکار او در دفتر وکالت، زمانی گفته بود که وی دچار مالیخولیا نیز بوده است.

اولین لاک ناخن

۵۰۰۰ سال پیش چینی ها اولین لاک ناخن را با استفاده از گیاهان، رنگ میوه ها و... اختراع کردند. لاک، نماد ثروت و قدرت در بین نجبگان و استفاده از آنها در بین مردم ممنوع بود. حتی طبق گزارشات مردم معمولی را بخاطر لاک زدن اعدام میکردند.



اولین سبزه تر جهان

اولین باتری جهان ساخت ایرانیان و مربوط به دوره اشکانیان است که در آن یک لوله مسی درون یک ورقه نازک آهن آویزان بود که باعث ایجاد ولتاژ ۱/۵ ولت میشد، سرگذشت این باتری در کتاب گینس ثبت شده است

استاد پتر درینر

می گویند چتر بصورت مدرن در زمان قاجار به ایران آمد و بیشترین کاربرد آن در امان ماندن از آفتاب بود! قبل از آن زن ها توسط چادر و مردان توسط عبا هایشان که آن را به سر میکشیدند، خود را از باران حفظ میکردند.



در تصویر بالا چتری را بالای سر خشایارشا بهنگام بازدید از تخت جمشید نگهداشته اند تا او را از آفتاب محافظت کند. و این سند معتبری است که چتر از ۲۵۰۰ سال پیش هم در ایران مرسوم بوده است. عجیب است که ساختمان پتر در زمان باستان با امروز تفاوت چندانی نکرده است.

دخترهای اروینی در صفها

انجمن های ادبی یا انجمن شعرا در اصفهان تاریخ وسابقه ای قدیم دارد. انجمن میرزا طاهر نصرآبادی صاحب تذکره نصرآبادی که بروزگار صفویه در مسجد لبنان اصفهان تشکیل می شده ، انجمن مشتاق که اعضای آن هاتف اصفهانی، صهبا، عاشق، آذر بیگدلی و درویش عبدالمجید طالقانی بوده اند وهمین انجمن در دوره زندیه



شعر فارسی را از سبک هندی به عراقی و خراسانی تبدیل نمود. انجمن واله اصفهان که آن هم در اوایل عهد قاجار مجمع ادیبان اصفهانی بود. انجمن معتمدالدوله نشاط اصفهانی، انجمن عنقا، انجمن ابوالفقرا ی گزی، انجمن سرتیپ ، انجمن ادیب فرهنگد، انجمن شیدا، انجمن پیشه وران، انجمن کمال الدین اسماعیل انجمن حکیم نظامی و بسیاری دیگر از آن جمله اند.

فروانی و روزنی در ناسه قدیم

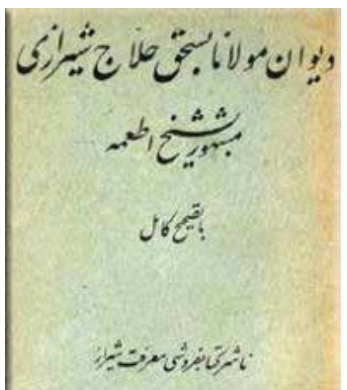
اگر امروز تورم در کشور ما و حتی در آمریکا دمار از روزگار مردم در آورده است در زمان نه چندان دور در ایران پدیده ای بنام تورم وجود نداشت. برای مثال قیمت اجناس در زمان کریمخان زند با قیمت های زمان نادرشاه و حتی زمان صفویه اختلاف زیادی باهم نداشته اند. بررسی قیمت های این دوران نیز جالب و بسیار تعجب برانگیز است. به چند نمونه در زیر توجه کنید: گندم، یک من به وزن شاه پنجاه دینار /جو، یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار/عدس، یک من به وزن شاه شصت دینار/ماش، یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار/ نخود، یک من به وزن شاه شصت دینار/لوبیا، یک من به وزن شاه هشتاد دینار/باقلا، یک من به وزن شاه پانزده دینار/ارزن، یک من به وزن شاه پانزده دینار/برنج، یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار/ گوشت گوسفند، یک من به وزن شاه صد و شصت دینار /



گوشت گاو، یک من به وزن شاه هشتاد دینار/روغن خوراکی یک من به وزن شاه هشتصد دینار / شلیل وسط، یک من به وزن شاه چهل دینار/گیلاس، یک من به وزن شاه صد دینار/آلبالو، یک من به وزن شاه پنجاه دینار/شفتالو، یک من به وزن شاه پنجاه دینار / اقسام سبز یهای خوردنی، یک من به وزن شاه پنجاه دینار/شلغم، یک من به وزن شاه ده دینار/زردک، یک من به وزن شاه ده دینار.الی آخر لازم بیادآوری است در آمدروزانه یک کارگر در زمان افشاریه تا اواخر زندیه حدود ۳۰۰ دینار بوده است.

شاعر پند ز

شیخ جمال الدین یافخرالدین ابو اسحاق حلاج اطعمه شیرازی یکی از شعرای شیراز در قرن نهم بشمار میروود که شغل اصلی او حلاجی بود ولی اشعاری هم به سبک مضحکه می سروده است. از اوست:



هر زمان که دریایی نان گرم و بورانی «وقت راغنیمت دان آنقدر که بتوانی» از پی چنین لوتی گر رسی به صابونی «حاصل از حیات ای جان آن دم است نادانی» نان سعتر و صوفی ما و مرغ و مشکوفی آن به اوست شایسته و بین باماست ارزانی پیش سر که از سخندوم مزین که نتوان گفت «با طبیب نامحرم حال درد پنهانی» هر که عشق کاجی بخت عاقبت بشیمان شد «عاقلا مکن کاری کاورد بشیمانی»

میگویند «چند روزی به مجلس پادشاه (منظور امیرزاده اسکندر است) حاضر نشد، روزی که به مجلس آمد شاهزاده پرسید که مولانا چندین روز کجا بودی ؟ زمین خدمت بوسید و گفت: ای سلطان عالم، یک روز حلاجی می کنم و سه روز پنبه از ریش برمی چینم»

نخستین اسکار بر روی یک زن



هتی مک دانیل نخستین زن سیاهپوست آمریکایی بود که بخاطر ایفای نقش مکمل در فیلم «بربادرفته» جایزه اسکار را در دوازدهمین سال برگزاری مراسم اسکار دریافت کرد. جالب است بدانید بخاطر نژادگرایی در آن زمان او را در پشت یک میز مجزا در کنار سالن مراسم نشانندند. او می خواست در گورستان هالیوود بخاک سپرده شود اما وقتی بر اثر سرطان سینه فوت کرد اجازه دفن او در این گورستان داده نشد چون در آن زمان این گورستان مخصوص سفیدپوستان بود.

قوم باستانی ایرانی

گلائه (gelae)[۱] یا گلی (geli) یا گلای یا قوم گلائه قومی باستانی ایرانی و سکایی تبار می باشد که در جنوب غربی ساحل دریای مازندران سکونت داشتند. به گزارش استرابون مورخ یونانی، اقوام گلائه و لگائیه اقوامی سکایی تبار می باشند که در میان آمازون ها و آلبانیایی ها سکونت داشتند. قوم گلائه مستقیماً در شرق رودخانه ارس (Araxes)، در امتداد مرز ارمنستان زندگی می کردند. این قوم از نیاکان گیلک ها بشمار می روند



پرسش و پاسخ علمی

لترهای چشمی

عفونت چشم در اثر استفاده نادرست از لنز و عدم رعایت بهداشت بسیار جدی است که می تواند آسیب های جبران ناپذیری به سلامت چشم وارد کند و حتی به نابینایی ختم شود. عواملی مانند ویروس ها، میکروارگانسیم ها، باکتری ها یا قارچ ها زمانی که به قسمتی از چشم یا محیط اطراف آن نفوذ پیدا کنند به راحتی می توانند لنز را آلوده کنند.



دو کردن و فلفل هندی!

فلفل هندی حاوی کپسایسین است و دارای عوامل ضد التهابی و ضد درد می باشد که در تسکین گردن دردهای شدید بسیار عالی است.

دو قاشق غذاخوری روغن زیتون را گرم کنید و یک قاشق چای خوری پودر فلفل هندی را به آن اضافه نمایید. این ترکیب را هم بزنید تا محتوای آن بطور کامل پخش شود. ترکیب حاصله را دو بار در روز بر روی گردن خود بمالید تا گردن درد شما فوراً درمان شود.

آزمیروگردو



تحقیقات اخیر دردانشگاه هاروارد امریکا ثابت کرده است، گردو میتواند تا حدزیادی افسردگی و زوال عقل ناشی از افزایش سن را در انسان متوقف کند.

روی کاذب نخواید

حالت نامناسب خوابیدن بر روی کاناپه می تواند باعث فشار به ستون فقرات و بروز کمردرد شود و خواب راحتی نخواهید داشت و در آخر به کاناپه هم صدمه خواهید زد!

بابونه برای تقویت معده

بیشتر کسانی که درد و سوزش معده دارند، می توانند با خوردن چای غلیظ بابونه سلامتی خود را دوباره به دست بیاورند.



بدین منظور روزانه به صورت ناشتا ۳ الی ۴ قاشق گیاه بابونه را در یک لیوان آب جوش به مدت ۱۰ دقیقه دم کرده و سپس بعد از ۱۵ دقیقه صبحانه را میل نمایید. خوردن چای غلیظ بابونه را به مدت ۲ هفته ادامه دهید تا تأثیر بسزای آن را بر معده مشاهده نمایید.

وجود خون در ادرار

اگر ادرار فقط در ابتدا خونی باشد، احتمالاً مشکل زیاد جدی نیست و مربوط به آلت تناسلی و پیشابراه است. اگر کل ادرار خونی باشد احتمالاً مشکل از مثانه یا کلیه است



اگر فقط قسمت انتهایی ادرار خونی باشد مشکل احتمالاً مربوط به دهانه مثانه یا پروستات است در هر حالت وجود خون درادرار را باید جدی گرفته و بلافاصله به پزشک مراجعه کنید.

فست فود عمر را کوتاه می کند

شاید شما پس از مصرف فست فودها فوراً متوجه کاهش سطح سلامت خود نشوید، اما تأثیرات این غذاها دائمی است. در ابتدا ممکن است پس از مصرف مستمر فست فود، اضافه وزن



پیدا کنید و در صورت تداوم این موضوع متوجه می شوید به دیابت مبتلا شده اید یا اندام های شما به درستی کار نمی کنند. خوردن زیاد فست فود در نهایت می تواند طول عمر شما را کاهش دهد و کشنده باشد و سبب عواملی چون سرطان، دیابت، فشار خون و انسداد شریان شود.

رفع بوی بد دهان با پوست انار

برای رفع بوی بد دهان باید دو قاشق از پودر پوست انار را در یک لیوان آب مخلوط کنید و دو بار در روز با آن غرغره کنید

ماهی برای حفظ سلامت دندان ها

فلوئور موجود در این غذای دریایی به مستحکم شدن دندان ها کمک می کند و مانع از پوسیدگی آن می شود.



سس مایونز سم کبد

سس مایونز حاوی موادنگهدارنده «سربات پتاسیم وبنزوات سدیم» است که هردو سرطان زا هستند متخصصان تغذیه معتقدندمصرف درازمدت آن نوعی خودکشی تدریجی محسوب میشود

فصل تابستان و مواد غذایی

برای حفظ سلامتی خود در فصل تابستان باید بدانیم از چه مواد غذایی پرهیز کنیم. توجه داشته باشید که در طب سنتی پرهیز بر درمان مقدم است و آغاز کار حفظ سلامتی و درمان بیماری ها پرهیز است. به این صورت که از مصرف مواد غذایی مضر پرهیز شود.



در فصل تابستان افراد با مزاج گرم و خشک، بیشتر در معرض آسیب می باشند، بنابراین در این فصل باید از تمام خوردنی ها و نوشیدنی هایی که حرارت بدن را بالا می برند و باعث خشکی می شوند، تا حد امکان پرهیز کرد.

مخصوصاً مواد غذایی تند از قبیل فلفل و زنجبیل، دارچین، زعفران، سس های تند، خردل، سبزیجات تند مانند سیر، پیاز، ترخون، نعنا، تره، شاهی، شوید و نیز شورها و شیرین ها؛ در نتیجه بهتر است از غذاهای گیاهی خام یا پخته بخارپز ساده بدون ادویهجات و طعم دهنده های قوی استفاده شود.

در فصل گرما سعی کنید از خوردن مواد قندی و چربی دار اجتناب کنید تا بتوانید حرارت بدنتان را کنترل کرده از گرمزادگی در امان باشید.

ساعت مرگ

بدن انسان بین ساعت ۳ تا ۴ صبح در ضعیف ترین حالت خود است، به

همین دلیل بیشتر مرگ و میرها در این ساعت رخ می دهد.

از سوزش معده خلاص شوید!



مقداری دارچین را به ۱ قاشق عسل اضافه و مصرف کنید؛ مانند آب روی آتش عمل کرده و فوراً احساس راحتی خواهید کرد این معجون درمان کننده زخم معده، ورم معده و نفخ نیز هست

مراقب سالمندان باشید

بیشتر سکتته های قلبی بعد از بارش برف اتفاق می افتد. تغییرات دمایی سریع در بدن و وارد شدن ناگهانی به هوای سرد منجر به سکتته و بروز مشکلات قلبی به ویژه در بین سالمندان میشود! بعضی نیز بر اثر پارو کردن سریع برف دچار حملات قلبی می شوند که در این مورد نیز باید دقت کافی مبذول شود واز پاروکردن سریع و بی وقفه جلوگیری بعمل آید.

آبامی دانید که:

* برخلاف تصور عموم مردم افرادی که خواب سنگین دارند از فعالیت مغزی بالاتری برخوردارند. مغز این افراد نهایت تلاشش را میکند تا صداهای اطراف را به میزان کمتری بشنود تا فرد خواب راحتتری داشته باشد.

* مصرف تن ماهی بیش از ۲ بار در هفته میتواند باعث مرگ بشود!



گوشت ماهی تن دارای جیوه است، این ماده سمی میتواند عملکرد عادی اعضای داخلی را مختل و باعث سرطان و یا حتی باعث مرگ انسان شود. * در بدن یک زنبور عسل ۳ میلیون مو وجود دارد، از جهت مقایسه ای بخواهیم نگاه کنیم، در کل بدن انسان فقط ۱۰۰ هزار تارمو وجود دارد.

توصیه های ساده برای تسرمخوردگی!

* اگر دچار سرماخوردگی شده اید توصیه می شود که مصرف سبزی به خصوص خوردن نعناع (چه به صورت خشک و چه به صورت تازه) را در کنار وعده غذایی خود قرار دهید.



درمان ایدز

پزشکان یک فرد دیگر مبتلا به ایدز را درمان کردند

یک مرد اروپایی که مبتلا به HIV بوده بعد از عمل پیوند سلول های بنیادی برای درمان سرطان خون الان نشانه های بهبودی را دارد و ممکن است در کنار ۵ نفر قبلی که تا حالا درمان شده اند ششمین نفر باشد. یکی از پزشک ها میگوید اگر تا ۱۲ ماه آینده خبری از ویروس وجود نداشته باشه پس میتونیم احتمال بدهیم که کاملاً درمان شده است.

البته این روش یعنی پیوند مغز استخوان یک روش پر ریسک و پیچیده هست که معمولاً به عنوان راه حل نهایی استفاده میشود.

چرا کابوس می بینیم؟

خوردن غذای چرب در آخر شب باعث می شود سوخت و ساز بدن افزایش یابد و سیگنال های مغز فعال تر شوند. در این حالت مغز آرامش لازم برای خوابیدن را ندارد و دچار کابوس می شوید.



شناکردن استرس را از زمین می برد

شنا کردن سبب تولید آندروفین شده و سطح استرس شما را کاهش می دهد.

تازه در گذشتگان

* محمد اسماعیلی از نوازندگان پیشکسوت عرصه موسیقی ایرانی یکشنبه ۲۲ مرداد ماه بعد از یک دوره بیماری دارفانی را وداع گفت.

* جلال شباهنگی هنرمند پیشکسوت طراح گرافیک، نقاش و مجسمه ساز ایرانی در سن ۸۸ سالگی و پس از مدتی بیماری درگذشت. او که سابقه بیش از ۳۰ سال تدریس در عرصه آموزش نقاشی در ایران و جهان را دارد، ۲۶ مرداد ماه دار فانی را وداع گفت.

* ابراهیم گلستان کارگردان سینما شامگاه ۳۱ مرداد و در ۱۰۱ سالگی درگذشت. به مقاله ای که درباره گلستان در صفحه ۱۴ همین شماره بقلم الهه خوشنাম نوشته شده است مراجعه کنید.

* ران سیفس جونز، بازیگر آمریکائی و برنده جایزه امی برای سریال «این ما هستیم» در ۶۶ سالگی درگذشت.

* رسانه‌های بریتانیا روز جمعه اول سپتامبر از درگذشت محمد الفاید رئیس پیشین باشگاه «فولهام» و میلیاردر مصری- بریتانیایی، در سن ۹۴ سالگی خبر دادند.

به گزارش این رسانه‌ها خانواده الفاید اعلام کردند که او در روز چهارشنبه ۳۰ اوت ۲۰۳۰ (۸ شهریور) بر اثر کهولت سن درگذشته است. صدای آمریکا نوشت: مقطع اصلی زندگی محمد الفاید لحظه مرگ پسرش در کنار پرنسس دایانا بود، لحظه‌ای که او را برای سالها درگیر حل معمای کشته شدن «دودی» و «دایانا» کرد.

* ستاره سعیدی، همسر بیژن مرتضوی نوازنده ویولن و خواننده ایرانی روز پنج‌شنبه نهم شهریور چند روز پس از جراحی مغز در بیمارستانی در ترکیه درگذشت. او که در حوزه فیلمبرداری فعال بود در سال ۱۳۹۵ با بیژن مرتضوی ازدواج کرد و در سالهای اخیر مدیر برنامه‌های او بود. آقای مرتضوی در سالهای اخیر پرکار تر از قبل شده بود و حتی آنها در سفر ترکیه بودند که خانم سعیدی برای درمان جراحی شد.

* مرتضی حامدی شهرکی متخلص به «فرزان» شاعر اهل استان چهارمحال و بختیاری روز شنبه ۱۱ شهریور در سن ۶۴ سالگی چشم از جهان فرو بست.

* مرتضی پورصمدی فیلمبردار سینما و تلویزیون صبح روزشنبه ۱۱ شهریور حین کار در یک پروژه درگذشت.

* بیل ریچاردسون، سفیر اسبق ایالات متحده در سازمان ملل که دو دوره فرماندار ایالت نیومکزیکو بود، روز شنبه ۱۱ شهریور در ۷۵ سالگی درگذشت.

ریچاردسون پیش از آن که در سال ۱۳۸۱ به عنوان فرماندار نیومکزیکو انتخاب شود، در سمت‌های سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد و وزیر انرژی در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون خدمت کرده بود. او همچنین برای مدت ۱۴ سال یکی از نمایندگان ایالت نیومکزیکو در مجلس نمایندگان ایالات متحده بود.

* حسن رهنوردی قهرمان پیشین وزنه‌برداری آسیا، دبیر کل اسبق کمیته المپیک ایران و استاندار یزد پیش از انقلاب، روز سه‌شنبه ۱۴ شهریور بر اثر کهولت سن در ۹۶ سالگی درگذشت.



از هم‌سایه جا

ممنوعیت عباى عربى در فرانسه

رادیو فردا: حدود ۱۲ میلیون دانش‌آموز فرانسوی روز دوشنبه ۱۳ شهریور در حالی به مدرسه‌ها بازگشتند که موضوع ممنوعیت پوشیدن عبا یا همان چادر عربی در مدارس، بر دیگر مسائل آموزشی فرانسه از جمله کمبود معلم و گرانی نوشت‌افزار سایه انداخته است.

فرانسه که دارای بیشترین جمعیت مسلمان در بین کشورهای اروپایی است، اکنون با چالشی جدید مواجه است که ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است.



BBC: نیویورک تایمز در گزارشی اختصاصی نوشته یوهان فلودروس، کارمند اتحادیه اروپا و شهروند سوئد، ۵۰۰ روز است که در ایران در بازداشت است. ساعاتی پس از انتشار این گزارش پیترو استانو کمیسیونر اتحادیه اروپا با تایید اینکه فرد زندانی در ایران شهروند سوئد است از تایید اینکه کارمند فعلی یا سابق اتحادیه اروپا بوده خودداری کرد. صبح دوشنبه نیز ناصر کنعانی، سخنگوی وزارت خارجه ایران، در اینباره مورد پرسش قرار گرفت و درباره این بازداشت ابراز «بی‌اطلاعی» کرد.

روزنامه نیویورک تایمز در گزارش خود نوشته اتحادیه اروپا زندانی شدن یوهان فلودروس را مخفی نگه داشته بود.

موضوع بازداشت این فرد را روز

گروگان تازه و باج گیری تازه



دوشنبه چهارم سپتامبر روزنامه نیویورک تایمز فاش کرد و همین باعث شد در کنفرانس خبری، از ناصر کنعانی در این باره سوال شود. او اما در پاسخ گفت «تا این لحظه اطلاعی ندارم».

بنابر این گزارش، او بهار سال گذشته به ایران سفر کرده بود و در ۲۸ فروردین ۱۴۰۱ زمانی که قصد خروج از ایران را داشته در فرودگاه بازداشت می‌شود. باعث شد در کنفرانس خبری، از ناصر کنعانی در این باره سوال شود. او اما در پاسخ گفت «تا این لحظه اطلاعی ندارم».

بنابر این گزارش، او بهار سال گذشته به ایران سفر کرده بود و در ۲۸ فروردین ۱۴۰۱ زمانی که قصد خروج از ایران را داشته در فرودگاه بازداشت می‌شود.

واکنش آمریکا به گزارش آژانس بین‌المللی

در مذاکرات با جمهوری اسلامی درباره موضوعات حساسی مانند منشاء ذرات اورانیوم در سایت‌های گزارش‌نشده بدست نیامده است.

این سخنگو تصریح کرد: «گزارشات رسانه‌ای را مشاهده کردیم و مشتاقانه منتظر انتشار رسمی آن توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هستیم و تا آن زمان اظهار نظر رسمی نداریم.»

اما او ادامه داد که آمریکا به صراحت اعلام کرده است که ایران باید به طور کامل به تعهدات پادمانی خود پایبند باشد و بدون تأخیر بیشتر، همکاری لازم را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مورد این موضوعات ارائه دهد.

صدای آمریکا: در پی انتشار بخشهایی از گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی توسط خبرگزاری‌های بین‌المللی یک سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در پاسخ به پرسش بخش فارسی صدای آمریکا در این رابطه گفت: «منتظر انتشار رسمی آن توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هستیم و تا آن زمان اظهار نظر رسمی نداریم.»

خبرگزاری‌های رویترز، فرانسه و آسوشیتدپرس، گزارش داده بودند که ذخایر اورانیوم غنی‌شده ایران تا سطح خلوص ۶۰ درصدی، که نزدیک به سطح مورد نیاز برای تولید سلاح هسته‌ای است، همچنان رو به افزایش است و هیچ پیشرفتی

در نهانخانه جان

❖ مشکل از آن جایی آغاز شد و خرافه و اباطیل و اوهام پای گرفت که با پیشرفت دانایی و علم و نیز انتزاعی شدن و تعالی مفاهیم دینی، عده ای برخلاف جریان نوآوری و پیشرفت انسان به همان دیدگاههای پیشین چسبیدند و تعصب ورزیدند.

ده ها سال پیش درهنگامهٔ عصر روشنگری، فردریش نیچه؛ شاعر و اندیشمندی که در اواخر حیات دیوانه اش خواندند و از زبان او «مرگ خدا را اعلام کردند، جمله ای را بر زبان راند که پایه گذار اندیشه های ناپی همچون «معنا شناسی» و «معنا درمانی» توسط دکتر ویکتور فرانکل گردید. او میگوید «کسی که چرایی زندگی را بداند با هر چگونگی خواهد ساخت» و اگر این گفته را کمی ساده تر نگاه کنیم به این معناست که اگر میدانید که میخواهید در دانشگاه قبول شوید پس درک و پذیرش مشکلات و زحمات درس خواندن و زجر بیدارماندن شبانه را هم دارید و یا در سطحی بالاتر، چنانچه به دلیل فضیلت هدف انسانی و یا خواسته ای نیکو و والا در زندان هستید و جور و ستم میبینید و استقامت میکنید، احساس رضایت و غرور از خود هم دارید زیرا میدانید از این انتخاب چه میخواهید و به آسانی تسلیم زورگویان نمیشوید. به زبان شاعر و عارف وطن که بگوئیم، میشود پاسخی به «از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟» و در نتیجه دادن پاسخ به «چرایی زندگی» برای هر موجود صاحب شعور و ادراکی لازم و حیاتی است و داشتن همین پاسخ و نیز میزان افق و رضامندی هر کس از این جواب است که درجه کیفیت زندگانی و سلامت روانی و کوشش برای تعالی و رستگاری فرد و جامعه را تا حد زیادی تعیین میکند.

تلاشهای تاریخی بشر در راه پاسخ دادن به این پرسش «چرایی زندگی» را میتوان در چند فرایند مشاهده کرد: خرافه، دین، علم، فلسفه. همانطور که پیداست درین حوزه ها از علم تجربی «نام برده نشده است زیرا علم با همهٔ شرافت و بلندمرتبی»، کاشف روابط ضروریه میان اشیاء است» و بنابراین به «چگونگی ها» میردازد نه به «چرایی ها». علم آشکار کننده و بیانگر پدیده های عینی

و قابل مشاهده در جهان ملموس یعنی چیستیها است، نه پاسخگوبه نادیدنی های عالم معنا همچون اهداف غایی و علت های انتزاعی، لذا مدعیان علم تجربی که به این حیطه انتزاعی وارد شدند به نوعی خطای کاربردی دست زدند و دقیقاً به همین دلیل است که «فلسفه قرنهایست میکوشد تا این کمبود علم تجربی را جبران کند تا «چرایی هستی» و معنای آن و نتیجهٔ زندگی تا مرگ و پس از آن را بیابد و به انسان عرضه نماید.

در این میان «دین» مدعی اصلی توضیح و تشریح پدیده هایی بوده و هست که علم و حتی تا حدی فلسفه در تبیین آن توفیق نداشتند. دیانت با پرداختن به مباحثی پیچیده چون «علت آفرینش»، «هدف از خلقت»، «مقام انسان» و «آخرت انسان» و نیز رابطه عالم وجود با خالق هستی، تلاش کرد تا بتواند به پرسشهای بنیانی بشر در حیطهٔ «چرایی ها» بر اساس تکامل ادراکی او در هر زمان، پاسخی دهد تا ذهن تشنه و جستجوگرش را آرام و قراری دهد. اما سرگذشت «خرافه» در کوتاه سخن این است که بشر را از ابتدای حضور در جهان، یارای اندیشهٔ پیچیده و تحلیل و تعمق در شناخت خود و هستی نبود لذا با همان دیدگاه محدود به تفسیر و شناخت همه چیز میپرداخت و به این ترتیب علم اولیه و دین ابتدایی اش نیز سطحی و شامل تصویری غیر واقعی بود. مثلاً آسمان را سقف مینداشت و ستارگان را چسبیده به آن و یا زمین را مسطح و افق را پرتگاه و رعد و برق را خالق جهان میدانست و چوب و سنگ را پرستش مینمود و این خود شاید در سیر تکامل بشر از ساده به پیچیده، عادی و قابل قبول بوده است ولی مشکل از آن جایی آغاز شد و خرافه و اباطیل و اوهام پای گرفت که با پیشرفت دانایی و علم و نیز انتزاعی شدن و تعالی مفاهیم دینی، عده ای برخلاف جریان نوآوری و پیشرفت

انسان به همان دیدگاههای پیشین چسبیدند و تعصب ورزیدند. مثلاً علم پزشکی آمد و اینان همچنان به جادو و وردخوانی و ضریح آویزی پرداختند، نظافت و بهداشت آمد و اینان در بند نجاست و طهارت ماندند، حقیقت پروردگار ناپیدا و غیرملموس و حقیقت دین متعالی گردید و اینان در عرض به مجسمه سازی و نقاشی از اولیای دین و پرور کردن کیسهٔ دینسالاران کوشیدند، حقوق بشر گرمی و عزیز شد و اینان به کافر انگاری و تبعیض میان بشر دامن زدند، زمین از فضا به شکل کره دیده شد و اینان مدعی صاف بودن زمین ماندند، حقیقت آسمان و فضا معلوم گردید و آنان همچنان به توصیف استعاری هفت آسمان و مکان جهنم و جنان آویختند. پس عجیب نیست که پاسخ خرافه سازان به «چرایی های «ذهن انسان، بی مایه و پایه و از نفس افتاده باشد و مدعیان خرافه گو همچنان ذهنیات پسمانده در گذشته را گاه به نام علم و گاهی به نام دین به خورد مردمان روزگار دهند.

تفاوت در پاسخ ها به «چرایی وجود انسان و مقصد نهایی او» ناشی از تعریف و نگرش متفاوتی است که درباره حقیقت و مفهوم «انسان» وجود داشته و دارد. در دیدگاه فیزیکال و ماتریال که حیطهٔ کارکرد و شناسایی علم است؛ انسان نیز مانند سایر موجودات و اشیاء جزئی از طبیعت مادی محسوب میشود و بنابراین از نظر علم، انسان تابع قوانین ثابت و جبری طبیعت است. همانگونه که بزرگترین اشیاء چون ستارگان و ریزترین چون اتمها نمیتوانند با قوانینی به جز آنچه حاکم بر آنان است شناخته شوند؛ انسان هم دارای نیرو یا منشائی ماورای طبیعت نیست، پس به طور تصادفی و بر اساس انتخاب طبیعی به وجود آمده و باقی مانده و تکامل یافته و در نهایت نیز به نیستی کامل میپیوندد. در دید علمی صرف؛ مقولاتی غیرمادی

همچون اختیار و اراده، محبت و فداکاری، و ذوق اساساً قابل بررسی تجربی و عینی نیستند ولی «فلسفه» که شاخهٔ انتزاعی و تجربیدی علم است بیشتر وارد این مقوله میشود و به پاسخ دهی میپردازد. فلسفه قدیم که در واقع اساس تفکر فلسفی و منطقی را گذاردند کسانی همچون سقراط، افلاطون و ارسطو هستند که در متن تمدن خرافی والهه پرست یونان، به روح انسانی و نوعی خداوند یکتا باور داشتند و حتی سقراط جان خود را بر این عقیده و در مخالفت با خدایان یونان گذاشت؛ در عین حال معدودی فیلسوف مادی نیز آرای منطقی را بر این می داشتند. پس دید و شناخت فلسفه نسبت به انسان؛ فقط موجودی برآمده از طبیعت و تابع آن نبود بلکه او را دارای قوایی میدانستند که میتواند بر محدودیتهای طبیعت فائق مثلاً اختراعاتی کند که به جنگ قوانین طبیعت برود همچون حرکت کردن بر ضد نیروی جاذبه و در بند کشیدن نیروی باد. بعدها با ظهور عصر روشنگری و مدرنیته؛ دیدگاه فلسفه تا حدودی به سمت مخالف رفت تا منکر جنبهٔ فوق طبیعی و غیرمادی انسان گردد و مکاتب مادی گوناگون یا انسان گرایی صرف؛ وجود را در همین دنیا تعریف و سپس تعطیل نمودند.

در واقع «ادیان بزرگ» شناخته شده و هم ناشناخته در نقاط مختلف جهان؛ منادیان اصلی جنبه روحانی انسان در خلقت بودند و او را موجودی نه فقط از عالم خاک بلکه متصل به خداوند پاک میدانند. همچو علم؛ دین هم در مسیر بالندگی و تکامل، تابع شیوه اندیشه و پیچیدگی درک انسان از جهان بود بنابراین در اشکال ابتدایی دین هنوز اشاره مشخصی به خداوند نادیدنی و عالم غیب و نیز روح نمیشود ولی با پیشروی زمان به تدریج در فلسفه دینی، خدا که از مظاهر طبیعت شمرده میشد و یا به شکل جسمانی بقیه در صفحه ۵۱

جسته و گریخته



امیلیانو زاپاتا

زاپاتا انقلابی مکزیک بود که برای اصلاحات، آزادی و عدالت جنگید و جانش را در این راه گذاشت. زاپاتا سالارزار در جریان درگیری و کلافه کردن رژیم فاسد و دیکتاتور مکزیک، از طرف عوامل رییس جمهور دعوت شد که برای مذاکرات صلح آمیز به پادگانی بیاید و وقتی او با اسب زیبا و سرکش وارد شد، درهای پادگان بسته شد و ده ها تنگ از پشت بام پادگان او را نشانه گرفتند و نامردانه به قتل رساندند. زاپاتا در لحظه مرگ ۴۰ ساله بود. در سال ۲۰۱۹ میلادی در صدمین سال درگذشت زاپاتا، مراسم تجلیل از او برگزار شد.



محمد علی کلی در زورخانه

در سال ۱۹۷۶ میلادی، قهرمان مشت زنی جهان، زمانی که در اوج قدرت و شهرتش بود، به ایران سفر کرد و از جمله جاهایی که دیدن کرد، زورخانه بود. وی در آنجا با شعبان جعفری و باستانی کارهای این ورزشگاه ورزش کرد. گفتنی است که جمعا ۷۵ رییس جمهور و چند پادشاه از این باشگاه ورزشی دیدن کردند.

عمو سبزی فروش

معصومه عزیزی بروجردی مشهور به «مهوش» خواننده عشو گر، این ترانه عامیانه را خواند و بین مردم محبوبیت زیادی کسب کرد. مهوش متولد سال ۱۲۹۹ در ۲۶ دی ماه ۱۳۳۹ با اتومبیل کورسی خود در یک تصادف مهیب کشته شد، در حالیکه ۴۰ ساله بود.



کرم ۶ هزار ساله

اخیراً نوعی کرم در منطقه ای در سیبری یافت شد که به زعم دانشمندان مربوط به ۴۶ هزار سال پیش و همزمان با ماموت هاست. این کرم دوباره جان گرفته، نام علمی آن کریپتوبونیوسیس میباش.

دختر گمشده بعد از ۷ سال پیدا شد

یک دختر ۱۴ ساله به نام «آلیسیا» شب تولدش نامه ای به مادرش نوشت و ضمن عذرخواهی منزل را ترک نمود. پلیس آریزونا نتوانست او را پیدا کند. اخیراً آلیسیا بعد از گذشت ۴ سال با پلیس مونتانا نزدیک کانادا در ۱۶۰۰ کیلومتری منزل خانواده اش، تماس گرفت و از پلیس درخواست



گفته های شنیدنی

- مرگ ایستاده بهتر از زندگی ۴ دست و باست...

امیلیانو زاپاتا

- خطرناکترین نوع بشر انسانی است. که فهمش کم و اعتقادش زیاد است. - آنتوان چخوف - تا خم نشوی کسی سوارت نمیشود. - مارتین لوتر کینگ



ماشین محاسبه بختی

در سال ۱۹۴۴ میلادی کمپانی آی.بی.ام آمریکا یک دستگاه ماشین محاسبات ۵ تنی اتوماتیک اختراع کرد و به پاس خدمات دانشگاه هاروارد، آنرا «هاروارد مارک یک» نامگذاری نمود.

- بیرون مسجد کفشت را میدزدند و داخل مسجد عقلت را.

دکتر شجاع الدین شفا

- صاحبان اصلی ایران، امامان عرب هستند.

آخوند علم الهدی

- مرد ۴۰ ساله میتواند از سینه زن شوهر دار شیر بخورد و محرم شود، عایشه همینکار را میکرد!

آخوند حسن احمدی

- خجالت میکشم، بگویم ایرانی هستم.

فریدون فرخزاد

- هوگو چاوز رییس جمهور پیشین ونزوئلا، اواخر عمر به امام مهدی اعتقاد داشت!

محسن شاطرزاده - سفیر اسبق ایران در ونزوئلا

- سرعت و پیشرفت علم در ایران چنان زیاد است که نگران عقب ماندن دیگران هستیم!

مخبر دزفولی - معاون اول ریسی



ببقرار!ضمناً پیشنهاد من این است که مراسم عقدازدواج رانیز به زمانی بگذاریم که خانواده ی شما حضورداشته باشند،تا ازهم اکنون موجبات دلگیری فراهم نشود،اما ازبرای برگزاری یک مراسم ساده ی نامزدی کاملاموافقم.

--اینهمه تیز بینی ودرست اندیشی تان، ایمانم رانستب به درستی انتخابم راسخ تر کرده است،درست میگویید،همین کاررا خواهیم کرد .

-- دراین لحظه هردو به گفتگوهای خود پایان میدهند وازدفتر مادام بیرون می آیند وپروانه بادیدن مادام با چشمک زدن به آگاهی مادام میرساند که کارتمام است وپیشنهاد جمیل را پذیرفته است.

جمیل روبه مادام میکند ومیگوید: ازشمامتشکرَم ومحبّت شمارا هیچگاه ازیادنخواهم برد.

پروانه با یک نظر به سالن میگوید:اوه خدای من، از بس مشغول گفتگو بودیم گذشت زمان را نفهمیدیم،سپس رو به جمیل می کند وچنین ادامه میدهد:به بین جمیل زمانی راکه ماباهم مشغول گفتگو شدیم هنوزستوران مشغول بکارنشده بوده،ولی آلان مدتی است که رستوران تعطیل شده وهمه ی کارکنان رفته اند ومادام به خاطر ما تک وتنها دراینجا نشسته است وآنگاه پس ازادای این سخنان به سوی مادام میرود واورادراغوش میگیرد وچهره اش را می بوسد وازاو پوزش می خواهد. جمیل نیز زمانیکه دید پروانه ازمادام پوزش خواهی می کند ،جلومی رود واز مادام به خاطر پشتیبانی ازوی تشکرووازاینکه اورا تک وتنها گذاشته اند، پوزش خواهی می کند، ودست مادام را می بوسد وآنگاه که خواست خداحافظی کرده ازرستوران خارج شود،مادام میگوید:به هردوی شما تبریک میگویم .

پس ازرفتن جمیل،مادام ازروی خوشحالی پروانه را درآغوش میگیرد وبرگونه های مهربان ورنجدیده اش چندبوسه می زند ومیگوید به راستی چقدرخوشحالم که پس از آنهمه بدیاری ها ونامیدی هاورنج کشیدن ها،به سرانجام مطلوبی رسیده‌ای،اگرچه سخت به تو عادت کرده ام وتحمل دوری ازتو ازبرایم چندان آسان نخواهدبود ولی مهمترازهمه زندگی وآینده ی توست،فردا شب به مبارکی

از ک – هومان

قسمت

هیجدهم

این پیوند،سر میز شام ،باید شامیانی سرو کنم.

فردای آن شب پروانه در دیدار با مختار درزندان ،به او میگوید:اگرچه یک قاچاقچی حُقه باز وجدان نمی شناسد،اماییا برای یکبار درزندگی ات به وجدان گم شده ات مراجعه کن وبه من بگوآیا روابود که فرییم دهی ومُسَبِّ سیه روزی من شوی که سالها با مشقت ورنج درزندان باشم وتمام آرزوهایم رابه گوربریم وآینده ای تاریک وپرخطرداشته باشم ؟

-- شرمنده ام، دربرابرگفته هایت چه می توانم بگویم،آنچه که نباید بشود،شد ضمناً ازبس ازمن نارو دیده ای ودروغ وفریب شنیده ای که هرچه بگویم باورت نخواهد شد،خواهی گفت حال که گرفتارنشده ای چنین میگویی،من ازکاری که نسبت به تو،دخترجوانی که در پی ادامهٔ تحصیل بودکرده ام،به راستی پشیمانم،نه از کار قاچاقچی گری،اگر هم روزی اززندان آزادشوم،بازهم به دنبال همان کار خواهم رفت،منتها با احتیاط بیشتر،آخرهنرو حرفه ای دیگر نمی شناسم وآشنایستیم،این را میگویم تابدانی که درباره ی حرفهایم برخلاف پیش،صادقم وازاینکه می بینم اززندان آزادشده ای بسیارخوشحالم،امیدوارم دراین سرزمین غریب کاری آبرومند ازبرای خود دست وپا کنی،سعی کن برای باردیگربه دام فریب نیفتی،ضمناً باید اعتراف کنم که فرارمن ازایران به خاطردرگیری با مأموران مبارزه با قاچاق بود نه درگیری با یکفتر پاسداری که مرامی شناخت که اتفاقاً او مرا ازتعقیب مأموران آگاه ساخته بود،خانه ای هم که درآن زندگی می کردم ،اجاره ای بود،چراکه کارمن ایجاب می کرد که اموال غیر منقول نداشته باشم،ضمناً برای آگاهی تو لازم میدانم به موضوع دیگری نیز اشاره کنم تااز داوری نادرست نسبت به پدرومادرت بیرون بیایی،وآن اینکه نامه هایی راکه به جهت پدرومادرت

می نوشتی وبه من میدادی تابه صندوق پست بیاندازم،پاره می کردم وبه دور می انداختم،بنابراین هرطورشده باآنان تماس بگیر وعلت قطع مراوده وارتیاط رابه آگاهی آنان برسان تائیش ازاین رنج نبرند.

-- منظورت ازاین کار کثیف وغیراخلاقی چه بود!؟

-- فکرمی کردم اگرنامه هایت به دست پدرومادرت برسد وآنان ازبرایت پول بفرستند ،دیگر نیازی به من نخواهی داشت ومن تو را خیلی راحت ازدست میدادم.

-- به راستی که تویک خوکی،بلکه ازآنهم پست تر!

-- هرچه بگویی می پذیرم، اما پس از رهایی اززندان باکمک وکیل مُبرَز وورزیده ای که دارم ومطمئن هستم که مدت زندانی ام را از پانزده سال به کمتر از پنجسال تقلیل خواهد داد،جبران خواهم کرد،آئقدریول به پایت خواهم ریخت تا بتوانم رضایت تو را جلب کنم ومرهمی بر زخمهای گذشته ات بگذارم،ضمناً ازآنجا که خودم را وجداناً درگرفتاریت مقصر میدانستم،دراعترافتاتی که دردادگاه نسبت به بیگناهی ویبجبری توکردم،باعث تقلیل مدت زندانی توورهایی از زندان شد،آیا تودرباره کنسولگری مصر می رود وبارائهٔ چگونگی رهایی ات اززندان پیش از پایان مدت مقرر تعجب نکردی؟

-- پروانه درحالیکه به شدت عصبی شده بود میگوید: باز هم دروغ وفریب،جان به جانت کنند،همان مردحُقه بازودروغگویی هستی که بودی،رهایی من اززندان به خاطر مسایل دیگربود که نیازی به بازگویی آن نزد توندارم،تو گفتی ومن باورکردم،این حرفها را میزنی که به طمع گشاده دستی تو پس ازرهایی اززندان بازهم فریب گفته های تو را بخورم،کورخواندی، پولت راهم به رُخ من نکش،توی سرت بخورد،چراآن زمان که دستگیر شده بودم ویا درمدتی که درزندان بسر می بُردم ونیازشدید به کمک مالی داشتم به

-- باورداشتهای دینی ما.

-- احکام شرعی ما مسلمانان .

-- کدام احکام،ازچه صحبت می کنی!؟

پروانه درحالیکه از حالت چهره ی بُهت زده ی جمیل خنده اش گرفته بود می پرسد: مگر تو مسلمان نیستی؟ -- چرا هستم،مگر چه گفته ام که مغایر با دستورات دین باشد ؟

-- مگر نمیدانی زن مسلمان پس از جدایی از همسرش باید تا سه ماه وده روز تأمل کند،تا عقد ازدواج او با مردی دیگرامکان پذیر گردد؟

جمیل پس از لحظاتی سکوت، به چشمان پروانه خیره می شودومیگوید:بنابه گفته ات سه سال درزندان ومدتی درمراکش بودی که اگرکاردررستوران مادام را به آن اضافه کنیم ،زمانی به بیش از پنج سال درقلب تو کمترین محلی برای پذیرش عشق من نیست، به ویژه که توجوانی وبهتراست به فکر آینده ای روشن ومطمئن باشی،بسیارخوب،فرم را بیاور تاامضا کنم.

روزبعدپروانه همراه وکیل خود به زندان میرود وفرمهای جدایی را به امضا مختاروبه تأیید دفترزندان می رساندوچندروز بعد دادگاه نیزرای به جدایی آن دو میدهد.

زمانیکه جمیل خبرصدور حکم جدایی پروانه ازمختاررا شنید،باشادمانی زیاد به پروانه میگوید:به این ترتیب ما پس از انجام مراسم نامزدی خواهیم توانست به مصر برویم،همین فردا برای دریافت ویزا برای پروانه می شود .

روز بعد پروانه همراه جمیل به کنسولگری مصر می رود وبارائهٔ کارت شهروندی آلمان غربی موفق به دریافت ویزا برای پروانه می شود .

جمیل می گوید به این ترتیب پس از انجام مراسم نامزدی ومقداری از کارهایم که باقی مانده خواهیم توانست فارغ ازهرمشکلی به سوی کشورم پرواز کنیم.آیا شمابا توجه به وقت کمی که تازمان حرکت مان به مصرمانده پیشنهادی بهتر ازاین دارید؟ -- همین چند لحظه پیش مطلبی به یادم آمد که انجام عقدازدواج مارا بلافاصله پس از ورود به مصرامکان پذیر نخواهدکرد.

-- چرا پشیمان شده ای!؟

-- نه هرگز .

-- پس مشکل چیست ؟

کنیم.

-- با پیشنهاد شما موافقم، ضمناً مطلبی ناگفته به شما ندارم.

آن دوپس از خوردن ناهاروساعاتی گردش درکنارساحل ،به هنگام غروب نزد مادام می روند تا برنامه ی کار خودرا به آگاهی او برسانند،مادام بادیدن چهره ی شادمان آنان درحالیکه لیخند برلبانش نقش بسته بود میگوید: می توانم حدس بزنم که کارها همه بروفق خواسته تان راست وریس شده است،اینطور نیست؟

پروانه پس از شنیدن سخنان مادام، بدون درنگ دست جمیل را رها میکند وباگامهای تند به سوی مادام می رود واورا سخت درآغوش می گیرد ودر همین حال از شدت احساسات وتعلق خاطری که به مادام پیدا کرده بود، درحالیکه دانه های اشک چون دانه های مروارید از چشمانش برروی گونه های زیبایش سرازیر می شد، جمیل به شوخی میگوید : پروانه به من هم اجازه بده از مادام تشکر کنم.

پروانه درحالیکه اشک چشمانش را بادستمال پاک می کرد،به کناری می رود ومیگوید:مهربانیا ه ورفتار انسانی مادام مرادرابرازسپاس ازایشان بی اختیار کرده است وازاینکه ازاو دورخواهم شدمتأثرَم وسپس باحرکت دست به جمیل میگوید:بفرمایید.

جمیل دست مادام را می گیرد وبوسه برآن میزند وازاو تشکر میکند.

مادام به او میگوید: بسیار خوشحالم که همسر دلخواهت را پیدا کردی .

-- اوه، بلی، خیلی بیشتر ازآنچه که انتظار داشتم .

مادام رو به پروانه میکندومی پرسد،توچطور مونیکا؟ پروانه: بلی جمیل همان کسی است که آرزو داشتم،دراینجا باید اعتراف کنم که این بخت رامدیون شماهستم،اگر مرادررستوران تان نمی پذیرفتید واگر آنهمه مهربانی ورفتار انسانی نمی داشتید،یقیناً من برسراه جمیل قرارنمی گرفتم وسپس به شوخی میگوید:وجمیل نیزتاسالهای درازی همچنان مَجْر د می ماند،چراکه جز من کسی توجه ایشان را جلب نمیکرد! که همه از این شوخی پروانه برای لحظاتی به خنده افتادندوآنگاه جمیل به مادام می گوید:بنا برقراریکه من وبروانه باهم گذاشته ایم، قراراست فرداشب دررستوران شما مراسم برگزاری نامزدی مونیکا بامن انجام شودواین

درصورتی خواهد بود که تمامی هزینه ها برعهده ی من باشد،لطفاً به خاطر مونیکا تعارف نکنید. -- این حرفها چیست که می زنید،مونیکا دختر من است،من آرزوی چنین روزی را داشتم که او بتواند همسردلخواهش را پیدا کند،حق اوست که پس از آنهمه ناملایمات وبد بیاریها ،در کنار همسر مهربانی به آرامش برسد،بگویید بدانم چرا جشن نامزدی ،چرا ازدواج رسمی نه!؟

جمیل می گوید:امروز درگفتگویی که با مونیکا داشتم،بنا به پیشنهاد او برای اینکه بتوانیم باهم خودمانی تر باشیم تصمیم گرفتیم که مراسم نامزدی مان را درآلمان انجام دهیم ومراسم عقد وازدواج در کنارمادرم وسایر پستگان ودوستان برگزارشود تا احياناً موجب بروز دلگیری هایی نشود،بنابراین دوروزمانده به سفرمان به سوی مصر، باجشنی که دررستوران شما برگزار خواهدشد باهم رسماً نامزد خواهیم شد .

--مادام با تعجب می گوید: بگذارید به بینم ،این موضوع سد روزکه دبروز از مونیکا شنیده ام چیست!؟

-- جمیل پاسخ می دهد، این سد روزبه جهت این است که ممکن است زن ازهمسرش باردار بوده باشد که حداکثردراین مدت مقرر با برآمدگی شکم وایست ماهانه آشکار می گردد که نطفه از آن کیست که اگر بدون رعایت این مَدّت زن به همسری مرددیگر پس از جاری شدن طلاق درآید،دانسته نیست که نوزاد ازآن چه کسی خواهد بود؟ که درصورت رعایت مَدّت کذا پدر نوزاد کاملاً مشخص خواهدشد .اما وقتی من نظرم را دراین باره به مونیکا گفتم اوقانع شد وپذیرفت وقضیهٔ منتفی گردید.

-- مادام می گوید: البته باورمندان هر دین ومدهبی قابل احترامند،اما از سویی دیگردرست نیست که ما مسایل ومشکلات سدها سال پیش رادرا ین زمان وزمانهای بعد قابل اجرا ورعایت بدانیم ، مونیکا بیش از پنج سال است که مختاررا ندیده،چراکه یا درزندان وپشت میله ها بود ویا در مراکش به سر می بُرَده وزمانی هم نزد من، بنابراین قیدوبند سد روزاعتباری نخواهدداشت،چرا که چگونه ممکن است ازاو باردار باشد؟گذشته ازاین، علم پزشکی با پیشرفتهایی که کرده است می تواندبه خوبی تشخیص دهد رایگان سرو بقیه درصفحه ۴۸

که بانویی بارداراست یانه ، حتااگر چنین چندروزه باشد،چه قوانین کشدارودست وپاگیری!؟ شاید تا سالهایپیش که دانش پزشکی پیشرفت نکرده بود، این تنها راهی بود که هویت بچه ی درشکم شناخته می شد، اما دراین سالها اینچنین کارها اسباب معطلی است، ازاین حرفها بگذریم، فردا شب رستوران در اختیار شما خواهد بود تا هرچه با شکوهرتر مراسم نامزدی تان برگزارشود ، گفتید چه زمانی به مصرخواهید رفت؟

-- دوروزدیگریاید به مصر برگردم،بنابراین وقت زیادی ندارم،بسیاری از کارهای کارخانه به خاطر عدم حضورمن،معطل مانده است،این بار بابرگشتنم به مصر، می خواهم باخودم دسته گلی را به مادرم تقدیم کنم که همواره درانتظاردریافت آن بوده،هنوز باکسی از بستگانم درباره بروانه چیزی نگفتم ،می خواهم آنان را غافلگیرکنم،ضمناً ازلطف شما برای برگزاری مراسم جشن نامزدی ماسپاسگزاری می کنیم.

پروانه در حالیکه می خندید به جمیل گفت: گفته بودم که نخواهی توانست نام مرا به درستی ادا کنی.تا به حال چندباربه جای پروانه بروانه گفتی .

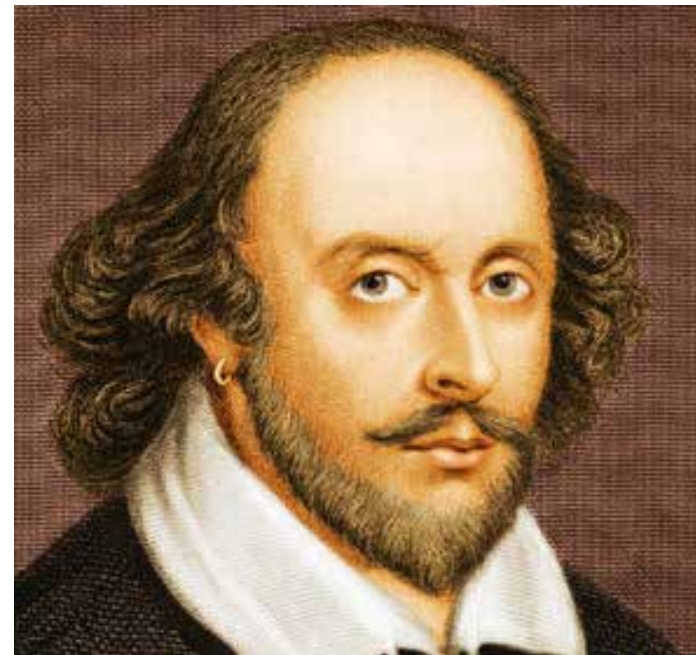
جمیل با خنده گفت:اگر چه پیش خودم خیلی تمرین کردم،اما گویی هنوز باید خیلی تمرین کنم!

پروانه: شوخی کردم هرآنچه که ازبرایت ساده است نام مرا تلفظ کن. بنابرقرآربی ،شَبّ روزبعده،مجلس جشنی با حضور عروس وداماد وهمگی کارکنان رستوران وعدهٔ زیادی ازمشتریان، همرا ه با ارکستر که به خواسته ی مادام به رستوران آمده بودند برگزار می گرددکه بسیارباشکوه وجالب برگزارگردید، به همگی مشتریان بسیار خوش گذشته بود ،چراکه درآن شب از هیچیک از مشتریان ازبابت غذا ومشروبات وجهی دریافت نشد، این خواست درمقام یک مادر،حال که پروانه بدون حضور پدرومادرو بستگان ودوستان ایرانی اش به خانه ی بخت می رفت، مراسم نامزدی او به سکوت وسردی واختصاربرگزار نشود،جالب ترینیکه عده ای ازهمسایگان رستوران زمانیکه دریافتندمجلس جشنی دررستوران مادام برپاست وغذا ومشروبات به رایگان سرو بقیه درصفحه ۴۸



ویلیام شکسپیر شاعر: گزافه و کنایه در دو سانس

(William Shakespeare)



more temperate:

Rough winds do shake the
darling buds of May, And
summer's lease hath all
too short a date;
Sometime too hot the eye
of heaven shines, And of-
ten is his gold complexion
dimm'd;
And every fair from fair
sometime declines, By
chance or nature's chang-
ing course untrimm'd;
But thy eternal summer
shall not fade, Nor lose
possession of that fair
thou ow'st;
Nor shall death brag thou
wander'st in his shade,
When in eternal lines to
time thou grow'st:

So long as men can
breathe or eyes can see,
So long lives this, and this
gives life to thee.

و اما سانس شماره ۱۳۰ می گوید:
چشم های معشوق قم مانند خورشید
نیستند

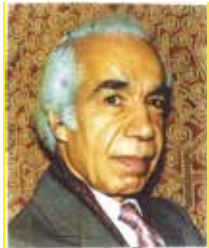
مرجان به مراتب سرخ تر از لب
های اوست.
اگر برف سپید است، سینه های وی
سیاه است

اگر مو مثل فتر است، مو های او
فتر سیاه است.
گل های رز سرخ و سپیدند
اما در گونه های او چنین رنگ هایی

ویلیام شکسپیر که برای نمایشنامه
هایش در سده هفده میلادی
انگلستان در جهان شهرت دارد،
۱۵۴ سانس هم نوشته است که آن
ها در ۱۶۰۹ به چاپ رسیدند. این
سانس ها ۱۴ خط دارند که از سه
قسمت دو بیتی و از یک نتیجه دو
بیتی تشکیل شده اند. قافیه های
دو بیتی ها abab, cdcd, efef,
و نتیجه gg است که سخنی بسیار
محکم و یا مخالف آنچه در بیت
ها گفته می گوید که سبب تعجب
خواننده می شود. این سانس ها
به سانس های شکسپیر و یا سانس
های انگلیسی نامیده می شوند
که تبحر شکسپیر را نه تنها در تم
(Theme) بلکه در انتخاب واژه
و قافیه ای بنا شده در الگو نشان
می دهند.

سانس های شکسپیر عنوان ندارند
و آن ها با خط اول شعر و شماره
مشخص می شوند. در اینجا از
سانس شماره ۱۸ و سانس شماره
۱۳۰ — که هر دو تم عاشقانه
دارند — یاد می کنم. اما باید در
نظر داشت که روشن نیست این دو
برای چه افرادی سروده شده اند.

Sonnet 18: Shall I com-
pare thee to a summer's
day?
BY WILLIAM SHAKES-
SPEARE
Shall I compare thee to a
summer's day?
Thou art more lovely and



محمد علی تبریزی «نقاش رنگ و روغن»

* این هنرمند خوش قریحه که در رشته رنگ و روغن هنرنمایی می کرده، سعی داشته در لفافه احساس و تخیلات را با ابتکار خود از زندگی روز مره و موضوعات مردمی آن سامان که بین آنها زندگی می کرده، برداشت حقیقی کرده و با قلم موی معجز نگار خود صحنه های حقیقی را بهمان سان که دیدار کرده برای آیندگان بیادگار گذارد.

* متأسفانه از سال تولد و درگذشت این هنرمند هیچ مدرکی در دست نیست.



زیبا ترین آثار هنری یا شاهکارها
از راه مستقیم و آسان ایجاد نمی
شود. ذوق و استعداد وزیرکی
ودقت و همت می خواهد. باید
همه راهها را انتخاب کرد. گره ها
در درون مغز ماست و برای باز شدن
گره ها باید مغز را غنی و مقتدر
و روشن ساخت. ناگفته نماند که
اکثر هنرمندان ما در پهنای
گیتی درسختی و تنگدستی ولی با
سرفرازی و سربلندی زیسته اند.
سخن از هنرمندی است که در این
سرزمین زاده شده و در اینجا زیسته
و در همین جا سر بزیر خاک کشیده
و خفته است و چه خفتگان بیداری
که از خود آثاری برجای گذاشتند
که از باد و باران نیابد گزند.

محمد علی در جوانی به ولایت
قققاز مهاجرت کرده و در آن
دیار به تکمیل هنر مورد علاقه
خود پرداخته و به نقاشی کلاسیک
تمایل یافته است.

این هنرمند خوش قریحه که در
رشته رنگ و روغن هنرنمایی می
کرده، سعی داشته در لفافه احساس
و تخیلات با ابتکار خود از زندگی
روز مره و موضوعات مردمی
آن سامان که بین آنها زندگی
می کرده، برداشت حقیقی کرده
و با قلم موی معجز نگار خود صحنه
های حقیقی را بهمان سان که
دیدار کرده برای آیندگان بیادگار
گذارد.

دردواثر رنگ و روغن و امضاء
دار این هنرمند که در حراج ۱۹
ژوئن سال ۱۹۸۱ در شهر پاریس
بفروش رسید و اثر دیگری که

از این هنرمند در حراج مذکور
بفروش رفت مجلس زنانه ای
است که به زیبایی تمام در یکی
از اتاقهای خانه برگزار شده است.
خانم خانه که زن جوان وطنازی
است، لباسهای رنگین و چارقد
بزرگی بسر کرده و بروی تشکی
نشسته و به متکا تکیه داده است.
دوزن جوان دیگر که در گوشه
راست تصویر دیده می شوند
بهمان عیار، لباسهای تازه
پوشیده و یکی از آنها فنجان
چای بدست گرفته و با یکدیگر
درگوشی صحبت می کنند.

سماور روسی و چای دان چینی و
قنددان بلوری و سینی سبز و خوش
رنگ که دو فنجان خالی، بروی
آن قرار گرفته در وسط اتاق جلوه
جالبی دارند.
دوشیزه کم سالی که چادر سبز
بلند بتن کرده و چارقد سفید به سر
کشیده در وسط اتاق سرپا ایستاده
و خودی نشان می دهد. شلوار به
هم پیوسته و کفش های قرمز
رنگ وی جالب است. دو تخته قالی
قققازی در صحن اتاق گسترده شده
و یک قالیچه نیز از دیوار آویزان

گشته است.

آینه مثبت کاری مخصوصی بر
روی تاقچه قرار گرفته و قلمه زیبایی
نیز در دیوار کناره دیده می شود.
این اثر پر زیب و زینت که
از زندگی عمومی یک خانواده
معمولی برداشته شده، به قدرت
قلم نقاش، و به شیوایی تمام انجام
یافته است. بروی فرش اتاق رقم
دارد: «محمد علی نقاش ۱۳۲۲»
از تولد و وفات این هنرمند
مدرکی بدست نیاموردیم.

در پرند نیسیلی شعروغزل

نصرت رحمانی

طرح

می بافت دست سنگ
گیسوی رودرا
می ریخت آفتاب
پولک بروی دامن چین دار آب مست.
یک تکه ابر خرد
از ابرهای تیره جدائی گرفت و رفت.
می بافت دست سنگ
گیسوی رودرا
یک تکه ابر خرد
از ابرهای تیره جدائی گرفت و رفت
تنها نهاد سایه ابر کبودرا
کوتاه کرد قصه گفت و شنودرا
بود و نبودرا.



م. آزاد

سپیده

سپیده سرزدومرغ سحر خواند
رها شد لاله از خورشید خونین
گل آتش میان باغ تندید
جهانی سبز بر تاراج خندید
نهای تازه با رود جوان گفت :
گل فرزانه در خمخانه مهر
بیاور ژاله ای سیراب خورشید
نگاه ماه را دید و درخشید
چه می گوئی که : من راز درونم
به راز زندگی اندیشه و ریاض
گل پژمرده گلخانه هرگز
زمستان را بهاری شعله و ریاض

ابراهیم یوسف فشکی

ملودی ناتمام

یا باید گریه کنم
یا شعر بگویم
یا تورا داشته باشم
چشمه سار اشک هایم خشکیده
واژه هارا فراموش کرده ام
کجائی؟ چه کنم؟

فریدون مشیری

شجاع



حیف!
می دانم که دیگر
بر نمی داری از آن خواب گران ، سر
تا ببینی خردسال سالخورد خویش را
کاین زمان چندان شجاعت یافته ست
تا بگوید: «راست می گفتمی، پدر!»

پوران فرخ زاد

باغ آینه



باغ باد سبز
باغ باد سرخ،
باغ بوی بارش باران دوشینه
باغ آینه...
درچم سبز چمن،

افتاده ام مدهوش،
خلسه های زرد خورشید،

شرحه های شور دیرینه
آه، اینک روح بارانم

موج بادم
خود بهارانم....

اورنگ خضرائی

شرقی



می آبی از تمامی تاریخ آمدن
میدان و بام و روزنه هارا
از عطر زعفران و کندر اسطوره ها
می آرای
وقتی که می شکفی درمن
خورشید،
از بی قرارترین عاشقانه زمین است
و آب،
هرم هزارساله حرمان و تشگی من را
می شوید
می آئی سراسر تاریخ آمدن.

فرشته ساری

شب



میان علفزار و ستاره
سنجاقکی پر می کشد
ستاره می خندد
میان باغچه و بامداد
شب نمی می پرد
شته ای تشنه می ماند
میان بنفشه و بهار
آذر خشی عمر پروانه ای
خاموش می شود
زیر ردای مهتاب
پس آنگاه ما کجائیم؟
یادها گنبد سبزی است
بر تالاب اوهام
قبیله موربانه هاست
بی قراری.
وشبی که شب مانده است.

کاسران بزرگ نیا

پروانه های زرد می چرخند
بر برگ های خشک
برخوشه های رز
بر سنگفرش خیس

پاییز
خم های خالی را
از دانه های باقوتی
سرسار می کند

محمدعلی کاتوزیان

به آینه کوچک

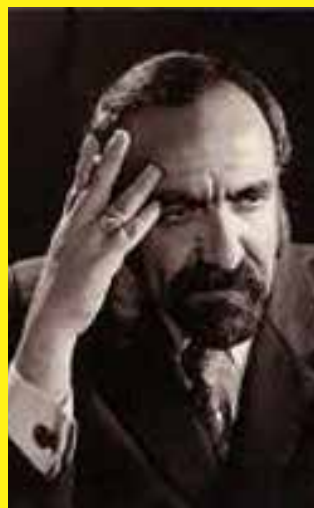


آدمی که در تو دیدم
سایه روح من بود
و گرنه
- ای آینه کوچک -
تو سزاوار سنگی هم نیستی

صالح وحدت

خورشید

شب بود
خورشید ناگهان شکفت
هنگامه ای پبای خاست
این آرزو نبود که در چهره ای دگر،
انگشت های اشارت را،
مجدوب خویش می خواست؟
غوغا فرو نشست
اما:
داغی شکفته بردل یاران ماند
در حیرتم
که آینه من
از خویش چون بدر آمد
سرود سوگواران خواند!



پائیزی

وعطر کهنه کاج می بیجد
دود برگ سوزان



جمهوری اسلامی وادبیات فارسی



بخش بیستم (بخش پایانی)

شایسته است در آخرین بخش از سلسله مقالات «تحولات فرهنگی و زبانی ادبیات فارسی» که در شمارگان ۱۴۵ تا ۱۶۴ نشریهٔ وزین «آزادی» چاپ و منتشر شد؛ از تمامی دست اندرکاران نشریه و به ویژه ادیب ارجمند جناب پاریزی عزیز وخوانندگان محترم نهایت سپاس خود را ابراز نموده و از خداوند مهر آفرین برای وجودشان تندرستی و برای همکارانشان سلامتی آرزومندم.

*: در شمارهٔ بعد مقاله ای با بررسی «شاملو و شعر و سبک شاملو» از این قلم ارسال خواهد شد.

بخش بیستم (پایان)

چکیده

با برپائی انقلاب و تحولات سیاسی ادبیات به سمت و سوی دیگری قدم گذاشت. نویسندگانی که در حیطة انقلاب قلم زده بودند ولی عمر آنان به دیدن انقلاب امان نداده بود نیز در این عصر آثارشان دست به دست می چرخید. افکار چپ، توده ای، مارکسیستی در این دوره هم در جامعه جریان داشت. کتاب هایی که در اوایل نوشته می شد اغلب توسط چهره های انقلابی و روحانیان بود. با گذر از این مرحله، ادبیات جنگ (ادبیات پایداری) در ایران حاکم شد و آثار جنگ و دفاع مقدس در ایران به اوج رسید.

در همین حین برخی از نویسندگان در داخل و خارج از کشور به قتل رسیدند و آثارشان ممنوع شد. بر اثر تحولات و پیشرفت تکنولوژی و ورود فضای مجازی دیگر اهمیت کتاب و کتابخوانی کاهش یافت و در نهایت شلخته نویسی جای درست نویسی را گرفت و رعایت کامل دستور زبان فارسی رفته رفته در پیام های فضای مجازی بسیار کم رنگ و بعضاً نادیده گرفته شد.

مقدمه

ویژگی های ادبیات و زبان پس از انقلاب اسلامی، بروز معانی نوین در

قالب کهن است. وجود عقاید متفاوت و واژگان مختص هر عقیده در زبان سیال و جاری بود. شعر نو که به خوبی جا افتاده بود، اغلب شاعران به همان سیاق شعر می سرودند. در مقابل بودند شاعرانی هم که به وزن و عروض گذشته وفادار بودند. مدیحه سرایی در این عصر، همان سلسله های گذشته مختص دربار نبود. بلکه مدیحه ها در رثای حضرت سیدالشهدا و ائمه اطهار (ع) بود.

واژگانی که در این عصر به کار گرفته می شد کاملاً واژگان عادی و کوچه بازاری بود که درک آن پیچیدگی چندانی نداشت. داستان ها و حکایت ها اغلب در حیطة پایداری و دفاع و حجاب زنان بود. در کتاب هایی که مؤلف آن روحانیان بودند

افکار اسلامی و باورها وهنجارها و ارزش های اسلامی به وضوح دیده می شد. برخی از این کتاب ها در نقد اندیشهٔ غرب و ایران پیش از اسلام نیز مطالبی داشتند.

نویسندگان چپ گرا که با جریان های حزبی توده وسوسیالیست ولیرال پیوند داشتند، تفکر خود را در نثر و نظم این دوره پیاده می کردند. این جریان هر چند دیری نپایید که افول کرد ولی آثار آنان در بین جوانان تأثیر به سزایی گذاشت که در نهایت به ترور و قتل بزرگان ختم می شد.

با شروع جنگ و ادبیات پایداری طیف نوینی از واژگان در ادبیات با حال و هوای دیگر جریان داشت که سراسر مظلومیت و تشبیهات و استعارات بود. علاوه بر آن موارد نماد پردازی نیز جریان داشت.

پس از ادب پایداری و ورود تکنولوژی به ایران و عادی شدن آن پس از بیماری همه گیر کرونا برای همگان، نحوهٔ نگارش و زبان به سمت دیگری سوق داده شد که این عملکرد زبان فارسی را به قهقرا می کشاند.

این موضوع موجب می شود که برخی نویسندگان نیز برای این که خود را صاحب سبک جلوه دهند از هنجار نوشتاری عدول می کنند.

فرهنگستان ادب، پس از انقلاب در کوشش است که واژه‌های فارسی برای برخی واژه‌ها و مفاهیم بیگانه جایگزین کند. این جایگزینی با روحیهٔ وطن پرستی و واژگان پیشین ادب فارسی باید خوانایی داشته باشد. اگر چه در این چند دههٔ اخیر برخی ضعف هایی در آن دیده شده است ولی در کل امری شایسته را دنبال می کند.

برخی نویسندگان عصر انقلاب اسلامی و مرتبط با آن

-دکتر شریعتی: وی از نظریه پردازان، مبارزان و فعالان مذهبی و انقلاب اسلامی بود که آثار زیادی از جمله فاطمه فاطمه است، کویر، هبوط را نوشته است.

-سیدروح الله خمینی: در سال ۱۳۵۷ بینان جمهوری اسلامی ایران را نهاد و در سال ۱۳۶۸ دعوت حق را لبیک گفت. از آثار فقهی، کلامی و دینی وی می توان به وصایای امام، مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، مصباح الهدایه اشاره کرد.

- مرتضی مطهری: معلم برتر فلسفه و نواندیش مذهبی که در برخی از آثار خود مانند خدمات متقابل اسلام و ایران به نقد ایران باستان پرداخته و دیگر آثار او داستان راستان و آزادی معنوی و انسان کامل است. زبان وی در نوشتار سلیس و ساده است.

- محمدبهشتی: فیلسوف روشنفکر روحانی که به اغلب زبان های بین المللی تسلط داشت. پس از انقلاب اسلامی رئیس مجلس خبرگان شد. از آثار اوست: روحانیت در اسلام، شناخت دین، کدام مسلک؟

- هاشمی رفسنجانی: از مبارزان فعال انقلاب اسلامی که پس از انقلاب در جریان جنگ تحمیلی به ریاست جمهوری رسید. وی رئیس اصلاحات بود. کارنامهٔ سیاه استعمار و سرگذشت فلسطین از ایشان است.

- سید علی خامنه ای: رهبر کنونی جمهوری اسلامی که صاحب قریحهٔ شاعری نیز می باشد. از آثار منثور

فرهنگ و اجتماع از آثار ارزنده ایشان است. در ترجمه نیز می توان به نو راهب، دختر سروان، چند نامه به شاعری جوان اشاره کرد.

- جعفر یاحقی: پژوهشگر و استاد دانشگاه ادبیات دانشگاه مشهد که آثار ارزشمندی از ایشان به چاپ رسیده است: سوگنامهٔ سهراب، بهین نامهٔ باستان، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، چون سبوی تشنه.

- جلال الدین کرزای: سره نویس عصر حاضر که کوشش زیادی در کاربرد واژگان اصیل فارسی در نوشته هایش دارد. وی بعضاً دست به ابداع واژگان نیز می زند. نامهٔ باستان وی در شرح شاهنامه مورد توجه است.

- محمد جعفر پوینده: از نویسندگان چپ گرای معاصر بود که در حیطة ترجمهٔ آثار بالزاک، لوکاچ، باختین فعالیت داشت.

- حسن ذوالفقاری: شادروان از استادان دانشگاه تهران بود. آثار ارزنده ای در ادب غنایی از خود یادگار گذاشته است که یکصد منظومهٔ عاشقانهٔ فارسی و تصحیح چندین آثار عاشقانه از ایشان است. ایشان در حوزهٔ ادب عامه نیز فعالیت داشتند.

- تقی پورنامداریان: پژوهش های وی بیشتر در عرفان و نقد شعر است. رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، در سایه آفتاب، عقل سرخ از ایشان است.

در آثار او شرح رساله های سه‌روردی و این سینا بیشتر مشهود است.

- شهر نوش پارسی پور: نویسنده و مترجم معاصر است که عقل آبی، طوبا و معنای شب از اوست.

- ژاله آموزگار: از پژوهشگران ایران باستان که واژه نامهٔ مینوی خرد، نوروز، مزدیسنا در فلسفهٔ ایرانی از ایشان است.

- مهری باقری: از پژوهشگران و دستورنویسان فارسی پهلوی است که اغلب پژوهش هایشان مربوط به ایران باستان است. مقدمات زبان شناسی، تاریخ زبان پارسی از آثار ایشان است.

این بزرگان تنها گوشه ای از نویسندگان عصر معاصر هستند. سایر نویسندگان از جمله **باطنی، به آذین، انجوی شیرازی، باباچاهی، بهمن سرکاراتی، خیامپور، رضا سید حسینی**

و بسیاری دیگر نیز در این مرز و بوم به افزایش دانش قلم زده و پژوهش نوینی انجام داده اند.

برخی شاعران این عصر

-منوچهر آتش: اشعار اونوعی خشونت مخفی دارد که از حماسهٔ جنوب بهتر درک می شود. گندم و گیلان، خلیج و خزر از دیگر آثار اوست.

- محمد علی سیانلو: شاعر معاصر که اشعارش رنگ و بوی نقاشی هایش را داشت و آمیزهٔ زیبایی از رنگ ها بود. منظومهٔ خانم زمان، منظومهٔ پیاده روها، ساعت امید از آثار ایشان است (رضایی، ۱۳۸۹: ۵۹)

- محمد مختاری: از شاعران چپ گرا



محمدمختاری

بود که در سال ۱۳۷۷ به قتل رسید. پنجاه و هفت، در وهم سندباد از ایشان است.

- سلمان هراتی: شاعری متعهد بود که در اشعار خود عقاید سیاسی واجتماعی خود را پیاده می کرد. دری به خانهٔ خورشید، آسمان سبز از سروده های ایشان است.

- سید حسن حسینی: لقب او سیدالشعرای شعر انقلاب است. در بخش آیینی و انقلابی آثار ارزنده بر جای گذاشته است. هم صدا با حلق اسماعیل، طلسم سنگ از اوست.

- قیصر امین پور: از شاعران تأثیر گذار انقلاب اسلامی که ظرافت و ایهام های ادبی در شعر او جریان دارد. در کوچهٔ آفتاب، تنفس صبح اثر طبع وی است.

- مصطفی رحماندوست: وی در حوزهٔ شعر و ادبیات کودک و نوجوان فعالیت می کرد. فوت کوزه گری، فرهنگ آسان، ترانه های نوازش از ایشان است. **- موسوی گرمارودی:** از حافظ پژوهان معاصر و چهره ماندگار است. گوشواره عرش و خواب ارغوانی از آثار اوست.

- محمد ابراهیم باستانی پاریزی: مورخ، ادیب و شاعر معاصر که صاحب امتیاز مجلهٔ هفتواد در کرمان بود. حماسهٔ کویر، هفت سنگ، یاد و یادبود (مجموعه شعر) و بسیاری عناوین دیگر از آثار ایشان است.

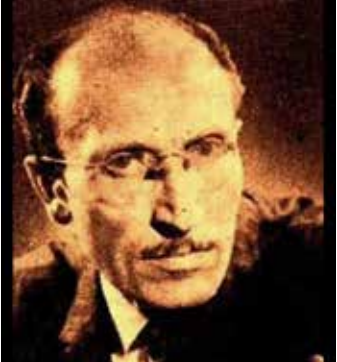


محمدعلی‌اسلامی

- محمدعلی معلم: درون مایهٔ آثار او عرفانی، دینی و اساطیری است. از چهره های ماندگار به شمار آمده و رجعت سرخ از اثر اوست.

- محمد علی اسلامی ندوشن: در اغلب حیطه های ادبیات فارسی چه در نثر و چه در نظم اثر آفرینی کرده است. «گناه»، «چشمه» از آثار منظوم او و «افسانه و افسون» داستان است.

از شاعران مطرح این عصر که از شرح آنان چشم پوشیدیم، می توان به این



ابوالقاسم حالت بزرگان اشاره کرد: **آذرخش، نادرپور، ابوالقاسم حالت، حمیدی شیرازی** و …

شلخته نویسی بلای جان ادب فارسی

بعد از پیدایش گروه ها و کانال ها در فضای مجازی، شاهد پیدایش یک نسلی بودیم که عمدتاً جوان‌ها و نوجوان‌ها به آن روی آوردند و به دلیل تنبلی‌وبی‌حوصلگی‌وهمچنین کوتاهی وقت ناچار به ساختن برخی واژه ها شدند که گاهی هیچ معنی مشخصی و درستی هم ندارد (farsnews.ir).

ساختن فعل با اسم همانند «بحرفم»، «بزنگم» و یا کوتاه نویسی مانند «س» به جای «سلام»، «U» به جای «شما؟» و دیگر موردی که باید اشاره کنیم ساختن مصدر از اسم است: حرفیدن، زنگیدن، چتیدن و … . ورود بعضی از واژگان نیز در این شلخته نویسی مورد

توجه است که می توان به این موارد اشاره کرد: فدا مدا، مرسیلر، هه لو، کرتیم.

متأسفانه برخی نویسندگان مطرح کشور که چند اثر ایشان جایزه «جلال آل احمد» هم دریافت کرده اند برای این که خود را صاحب سبک نشان دهند در آثار خود از هنجار نوشتار عدول می کنند و برخی واژگان را طوری می نویسند که غلط فاحش نوشتاری است. جای تعجب و تأسف آن جاست که این نمونه از نویسندگان در آغاز صفحه اشاره می کنند: «رسم الخط این کتاب منطبق با دیدگاه مؤلف است». دیدگاهی که بر پیکرهٔ درست نویسی زبان فارسی حمله می کند.

برخی نویسندگان نیز دست به بازی با واژگان می زنند و متوجه آن نیستند که این بازی موجب افول زبان و ادب فارسی می شود. «درد دل» را «درد و دل»، «رفته بود» را «رفتِ بود»، «فصل بهار» را «فصله بهار»، «برخواست» را «برخواست» و «قالب شعری» را «غالب شعری» نوشتن را نوعی بازی با واژگان قلمداد می کنند.

نتیجه گیری

پس از انقلاب اسلامی نویسندگان و شاعران بسیاری در عرصهٔ کشور ظهور کردند. ظهور واژگان جدید در قالب کهن از نشانهٔ ادبیات این عصر است. نگارش اشعار مذهبی، دینی و دفاع مقدس از شاخصه های اصلی این عصر است. نویسندگی در این عصر با تحولات سیاسی همراه بود که هر طیف از نویسندگان واژگان مرتبط با حزب خود را به ادبیات وارد کردند.

در باب شلخته نویسی هم این امر را باید جدی گرفت که اگر از این شلخته نویسی جلوگیری نشود، کودکان آینده از نوشتار ادب فارسی درک عمیقی نخواهند داشت و چه بسا در ویرایشی بسیاری را شاهد باشیم.

منابع

۱.رضایی، امیر مسعود (۱۳۸۹). اطلاعات عمومی مصور پیمان، تهران: نشر پیمان.

2. https://www.farsnews.ir/yazd/news/14000317000190/



مشت در کوفی چیست؟

گوسفند را که می‌کشند، برای اینکه پوستش را درسته بکنند، از کشاله رانش سوراخی، منفذی باز می‌کنند و در آن فوت می‌کنند و گوسفند را باد می‌کنند. لاشه از درون که خوب پف کرده باشد کار پوست کنی راحت است. مقداری باد در پوستش جا کنند، برای اینکه باد در همه جایش جا بیفتد، یک مشت محکم هم می‌کوبند به تهیگاه گوسفند سربریده‌ای که کله و پاچه و دل و قلوه و ران و سردست و دنده‌هایش را خواهند خورد و پوست و پشمش را هم

محیط زیست

دلم افسرده از کار جهان شد
فضای سبز دل آپارتمان شد

چه آمد بر سر پروانه آیا
که از چشمان نسل تو نهان شد؟

دو چشم کودکی‌هایم پُر از اشک
ز باران طالب رنگین کمان شد

محیط زیست جای زیستن نیست
ز بس نامهربانی‌ها به آن شد

نه تنها شد زمین عاصی ز انسان
جفا با لایه‌های آسمان شد

«فلک را سقف بشکافیم»، کافیست
که سوراخ اُزُون در آن عیان شد

مشو حیران اگر یک روز دیدی
همه یخچال‌ها آتش فشان شد

چمن شد قیر و آهک، جان حافظ
کجا جولانگه سرو چمان شد؟

بگو بلبل برای دیدن گل
کجا «دس به یقه» با باغبان شد؟

بنازم قرقر و طبع تو هادی
که هر روزی ز چیزی در فغان شد

جداگانه راهی بازار خواهند کرد. این را می‌گویند «مشت در کوفی» که در خیلی روابط مورد مصرف دارد. هوش مصنوعی آن را «تشکر منفی» می‌خواند.

از هوش مصنوعی خواستیم مصداق خبری و شاهدهی مستند از «مشت در کوفی» در اختیار خبرنگار ما بگذارند. عیناً نقل می‌کنم:

هوش مصنوعی می‌نویسد:

«در سپتامبر ۱۹۸۰ - شهریور ۵۹ - جنگ ایران و عراق آغاز شد و جمهوری اسلامی از مردم کمک خواست و «ستاد تبلیغات جنگ» به ریاست سید محمد خاتمی تشکیل شد و این ستاد همه گونه تبلیغات برای تشویق و ترغیب و تفریب! جوانان در شتافتن به جبهه جنگ و جانبازی، رو به راه کرد و بخصوص با بازی‌های روانی و عاطفی و بهره‌گیری از احساسات جوانان و به ویژه کودکان و دانش آموزان و اختراع کردن کلید بهشت و وعده‌های آن جهانی و آن چنانی و دادن یخچال و فریزر به خانواده بچه‌های کشته شده و فرستادن امام زمان‌های تقلبی به پشت جبهه‌ها و تدارک شعارها و پوسترها و خبرهای برانگیزانند، جنگی را ادامه دادند که به سر کشیدن جام زهر توسط امام خمینی ختم شد.»

هوش مصنوعی می‌افزاید:

«بسیاری از جوانان به جبهه رفتند و کشته شدند یا مجروح برگشتند یا مفقودالثر، برنگشتند. بعد از جنگ «ستاد تبلیغات جنگ» جایش را داد به «بنیاد شهید و امور ایثارگران» و اسمی رویش بود که همه جور بودجه و بریز و بپاش حق مسلمش بود. وظایف «بنیاد شهید» در آغاز عمده‌اش خلاصه شد در اینکه بیوه‌های شهدا که همه دختران جوان بودند تحت حمایت و عنایت و صغایت! حضرات علما و سرداران خوش سلیقه قرار بگیرند. بعد بخش «امور ایثارگران» هم قرار شد با آن بودجه‌های فوق نجومی، به وضع زندگی و معیشت جانبازان و مجروحان ناقص شده و ناتوان شده و موجی شده برسد.»

هوش مصنوعی ادامه می‌دهد:

در نتیجه سی چهل سال پس از خاتمه جنگ، در خیرهای ماه پیش می‌خوانیم: «روز شنبه ۱۷ تیرماه، مجروحان، ناقص شده‌ها و جانبازان جنگ ایران و عراق در اعتراض به وضع معیشت و نارسایی‌ها و محرومیت‌ها و بی‌اعتنایی‌های مسئولان، در مقابل ساختمان مرکزی «بنیاد شهید و امور ایثارگران» تجمع کردند. نیروهای امنیتی و انتظامی با خشونت آنها را متفرق کرده، عده‌ای را بازداشت کردند و به بقیه گاز اشک آور زدند.»



روزگاری روزگاری داشتیم
بهر خود شهر و دیاری داشتیم

در خیابان راه می‌رفتیم ما!
ترس کی از پاسداری داشتیم

هیچکس کاری به کار ما نداشت
دست اگر در دست یاری داشتیم

غم به دل‌ها بود اما در عوض
همرهان غمگساری داشتیم

کنج دل‌هامان به باغ آرزو
بهر آزادی بهاری داشتیم

حرف قانون اساسی می‌زدیم
هم شعوری هم شعاری داشتیم

نهضت مشروطه مان گر مرده بود
لااقل بهرش مزاری داشتیم

در پی احیای آنچه رفته بود
وہ چه عزم استواری داشتیم

حیف شد که عاقبت برعکس شد
هرچه بهرش انتظاری داشتیم

چاه را ناکنده بر سر می‌زدیم
ما که مسروقه مناری داشتیم

وارث صدجور بیماری شدیم
گرچه دکتر بختیاری داشتیم

او برای ما الفبا می‌نوشت
ما نظر بر نقش ماری داشتیم

او ز لائیسیت‌اش می‌گفت و ما
با امام خود قراری داشتیم!

عاقلی حرفی زد و در معنی‌اش
حیرت دیوانه‌واری داشتیم

هادیا از خاطرات تلخ خویش
کاش امکان فراری داشتیم

کوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور
کفتمت چون در حدیثی گرتوانی داشت کوش (حافظ)

مدیر گروه

رفتم بانک وام بگیرم رئیس بانک
گفت:

- شغل شریفتون چیه؟
- بنده مدیر هستم.

آقای رئیس بانک کلی احترام گذاشت
و فوراً دستور یک وقهوه دادو پرسید:

- مدیر کجا هستید؟
- والا توی واتساپ مدیر گروه هستم.

رئیس بانک بلندشد و با لگد من را از
بانک انداخت بیرون. حتی اجازه نداد
یک وقهوه را بخورم.

کنار وانت

سوار تاکسی شدم. راننده گفت مقصد؟
مقصدم را گفتم . وقتی به مقصد
رسیدیم گفتم:

- آقای راننده لطفا بغل اون وانت
نگهدارید.

درهمین زمان وانت ناگهان به راه
افتاد الاّن من و راننده داریم توجاده به
سمت اردبیل میریم.

کولر آبی

یکی زنگ میزنه به تعمیرگاه کولر و
میگه:

- آقا کولرما خراب شده . می آئید
تعمیرش کنید؟

تعمیرکار می‌پرسه:
- کولر شما آبی‌ه؟

طرف میگه:



- والا دورش آبی‌ه ولی و سطش سفیده.

گرانی! گرانی!



دنبال زن برای من!

تمام فامیل ما درتلاش هستند تا
هرچه زودتر یک زن برای من
پیداکنند.

میتونید حدس بزنید چرا؟
برای اینکه می ترسند بروم
خواستگاری دخترشون.

خبر مرگ!

یکی از فامیل های ما فقط وقتی
زنگ میزنه که بخواد خبر مرگ
کسی رابدهد. ازاین رو هر وقت
زنگ میزنه ما اول لباس سیاه می
پوشیم بعد به تلفنش جواب میدیم.

اون برادرم بود

رفتم خونهٔ دوستم خواهرش بدون
روسری با یک شلوارک اومد دررا
بازکرد ومنوکه دید با من دست

**غمه مخور
کمی هم بخند**

داد. به دوستم گفتم:

- داداش آبیچی شما آبیچی خودمونه
ولی بهش بگو وقتی با یه مرد روبرو
میشه....
حرفم راقطع کرد و گفت:
مردحسابی من که خواهرندارم اون
برادرم بود که دررا برات باز کرد.

خبردار!

سربازه اسم فامیلش خبردار بوده.
هر وقت جناب سروان به گر وهان
فرمان میداده: خبردار.
اون سرباز ازصف میومده بیرون و
می گفته: بله قربان

عاشقی که آبکش شد

تاحالا دیدید کسی مثلاً عاشق یه
عکاس میشه هرروز به یک بهانه
ای میره پیشش عکس می گیره.
بیچاره رفیق ما عاشق یک دختری
شده بود که آمپول زن بود. بدبخت
تمام تنش مثل آبکش شده .

بچه که بودیم

بچه که بودیم مامان برای تنبیه
ما لنگه کفشش را بطرف ما پرت
می کرد که اگر به بدنمان اصابت
می کرد باید روانه بیمارستان می
شدیم. اما مامان های امروز در
مقابل خطای بچه شون میگن:
- بخاطر این کار بدی که کردی
آیید جدید برات نمی خرم. چشمت
کور با همون آیید قدیمیت بساز.

کجائی

پسره به دوست دخترش زنگ
میزنه ومیگه:
- کجائی؟
دختره میگه الاّن با اتومبیل BMW
پدرم داریم میریم بانک پول
بگیریم که من برم برای اسبم یک



سال ۲۰۲۰ دکتر پنجشیری یک جلد از کتاب پر محتوا و جالب خود را که سال قبل در کابل به چاپ رسیده بود به من هدیه کردند و به این ترتیب شانس آشنایی با این کتاب فراهم گشت و مطالعهٔ آن بر بار دانسته ها افزود. اگر با هوشمندی و به دیدهٔ منطقی بنگریم، این کتاب هم در بستر تاریخ نگاری و هم از دیدگاه علوم اجتماعی می تواند حاوی پیام و اندرز برای کشور ایران و ایرانیان نیز باشد که از دیگر قربانیان ارتجاع سرخ و سیاه بوده اند –حتا اگر در کیفیت و شکلی متفاوت! آویختن به ریسمان بیگانگان برای بهبودی و تغییر در میهن افغانستان که در این کتاب شرح داده شده، نمونه ای است مستند و آشکار از این حقیقت که باید قابل توجه عالیجنابان ایرانی قرار بگیرد.

نویسنده اهل علم و ادب است و همچنین طبع شعر بسیار سرشاری دارد، بطوری که در کل کتاب با مهارت ادبیانهٔ خویش مشاهدات، تجربیات، شرح مسایل و حوادثی را که بخشی از تاریخ معاصر افغانستان هستند از دیدگاه یک شاهد عینی بازگو می کند و با قطعاتی از اشعار مختلف شاعران فلات ایران و افغانستان، بویژه اشعار بیدل دهلوی همراه کرده و استدلال می نماید. نویسنده که به جرم «دگراندیشی، آزادیگی و آزادمنشی» در تیر رس ناکسان، بد طینتان و خبانت پیشگان قرار گرفته بود همانند بسیاری دیگر مجبور به ترک میهن و مهاجرت شد تا از مهلکهٔ تندباد حوادث جان سالم بدر ببرد و دست سرنوشت او را همانند من به سرزمینی آورد که فرزندان و نوادگان نازیها با همان خلق و خوی عجیب و غریب ساکنین آن هستند و بقول حافظ: ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم.

محتوای کتاب همانگونه که نویسنده در بخش مقدمه اظهار داشته است «عصاره و چکیده ای است از حوادثی که صاحب این قلم در متن [بطن] آن قرار داشته و یا از ورای حوادث به درک و برداشت آنها

تندباد حواش – نگاهی زردوک، ولندکی زبړوک

رسیده است» و تأکید می کند که تدوین این کتاب صرفاً جنبهٔ بیوگرافی ندارد، بلکه تلاش دارد با بازگو کردن برخی خاطرات و ارزیابی های شخصی، نگاه و سنجش درست تاریخی از جریانات را در تونل زمان و در گردونهٔ سریع دوران خطیر و سرنوشت ساز برای کشور و جامعهٔ افغانستان ممکن سازد؛ حوادثی که «به مثابهٔ مصالح خام تاریخ می باشند… و تصویر شفافتری از جامعه، فرهنگ و تاریخ پیچیدهٔ افغانستان معاصر… و روشنگری زاویه ای از زوایای تاریخ و پریچ و خم و خونبار وطن [افغانستان]» را تسهیل می کنند و در این راستا از مولانا نقل می کنند: پیش از آن کاین خاکها خَسَفَش کنند پیش از آن کاین بادهانَسَفَش کنند(ص۱). او با بیانی شیوا ولی با گویشی بی پرده تلاش داشته از «دستکاری و واژگون سازی پرهیز نماید… تا حقیقت قربانی مصلحت و مصلحت گرایی نگردد و عاری از تعصبات زبانی، تباری، نژادی و مذهبی» بماند(ص۲). این جنبه ای بسیار مهم و قابل ستایش است و کتاب را در جایگاه یک سند معتبر قرار می دهد. لازم به ذکر است برخی از حوادث درج شده در این کتاب شباهت بسیاری به برخی از جریانات و تحولات در ایران دارند که برای حافظهٔ تاریخی ایران معاصر بیگانه نیستند، همانند نقش جهان غرب در انگیزش و حمایت از فرقه ها و جنبشهای افراطی به منظور استفادهٔ ابزاری از آنان برای پیشبرد منافع استراتژیک، اکتساب قدرت و اعمال نفوذ در منطقه که کتاب حاضر این روند را به شایستگی بازتاب می دهد.

نویسنده حوادثی را که زنجیروار از دورهٔ «کودتای هفتم ثور» [ثور نام ماه اردیبهشت در زبان و گاهشمار پارسی است] مصادف با ۲۸ آپریل ۱۹۷۸ و بدست گیری قدرت توسط «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» زیر پر و بال شوروی با رهبری نور محمد تره کی و دورهٔ ریاست دکتر نجیب الله در خاد(خدمات امنیتی دولتی که همان



عمق جامعه و تنش های داخلی و تنفر از کل سیستم منجر می گردید. آنچه در این کتاب جلب نظر می کند اشاره به این نکته است که «افرادی که دانسته و یا نادانسته به ابزار و عروسکهای خیمه شب بازی دولتهای خارجی تبدیل شده و منافع ملی، استقلال و سرفرازی را قربانی توهمات و ایدئولوژیهای تزریقی و شعارهای پوشالی می ساختند با اشاعهٔ جاسوسی، روحیهٔ خبرچینی، ایجاد فشار و اختناق زده در دورهٔ «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» در اثر تبلیغات مسموم ایدئولوژیک، سرنوشت خود و افغانستان را به گرمین گره زده و با نظارت و هدایت مستقیم کی.جی.بی.(KGB) سرمست دویدن به دنبال سراب پیشرفت و تکامل بر پایهٔ نسخه های کمونیستی بودند و آش را طوری شور کردند که صبر عمومی جامعه در افغانستان از فضای اختناق و سوظن، سرکوبگریهای استعمار کمونیستی، پاپوش دوزی و پرونده سازی، بازداشتهای خودسرانه و اعدامهای ایدئولوژیک و محیط حکومت نظامی و پلیسی خشن به سبک روسی رفته رفته لبریز شد و پسامد آن آماده شدن فضا برای رخنه و پاگرفتن دین فروشان فرصت طلب و شارلاتانهای اسلامی آماده گردید که آمریکا و متحدان غربی در اوج جنگ سرد بر علیه شوروی مرحله به مرحله از آن نهایت بهره را بردند و افغانستان و مردمان آن سرزمین را برای این هدف قربانی کردند؛[روندی که مشابه آن سال ۲۰۲۱ دگربار تکرار شد!]. بی تردید افغانستان در آن دوره شاهد برخی پیشرفتها و تحولات مثبت نیز شده بود، ولی الگوی حکومتی فاشیستی چپی و ایدئولوژی توتالیتیر کمونیستی همانند دیگر سیستمهای توتالیتیر و مستبد، محدودیتها و زیانهای دیگری را نیز به همراه داشت که دارای عواقب وخیم بود: نفتیش عقاید و دخالت در خصوصی ترین جنبه های زندگی شهروندان اثر دستاوردهای مثبت را در عمل ختنا می کرد و ناگزیر به عدم امنیت روانی در

روشنفکرنما و تازه بدوران رسیدهٔ ایرانی از فرقهٔ دلکچهای فداییان خلق – شاخهٔ اکثریت و نیز دار و دستهٔ حزب تودهٔ ایران در هرات، کابل و مزارشریف است که با ژسنتهای روشنفکر مأبانه در مناصب مطبوعاتی و دستگاه های جاسوسی و پرورش خبرچین و تربیت دسته های لمپنی بود که با ایجاد فشار و گسترش اختناق در راستای لجن پراکنی های ایدئولوژیک و شستشوی مغزی جامعه در نابودی برخی روشنفکران لیبرال افغان نقش داشتند(ص۱۶۳).

«در فضای اختناق و سرکوب از سوی مغز فرسوده های «خَلقی و پرچمی»، مردمان زیادی برای فرار از محیط غیر قابل تحمل خفقان آور و توهین و تحقیر این در یوزگان چپی که با ژسنتهای فلسفی و لاف و گزافهای آنچنانی برای اثبات خوشخدمتی به دولت مرکزی گوی سبقت را در تملق، زورگویی، ایجاد مزاحمت و فخرفروشی به سایر شهروندان از یکدیگر می ربودند، خانه و کاشانه و شهرها و روستاها را ترک می کردند و به کوه و صحرا پناه می بردند. ارتجاع افسارگسیختهٔ سیاه در منطقه (یعنی شیوخ عرب واسلامیون) البته این پیشامد را فرصتی طلایی نگرسته و در تباری با غرب و چراغ سبز آمریکا خود را انصار اسلام و مدافع مسلمانان معرفی می کرد و با فراهم کردن امکانات لوجیستیکی و مالی، مهره های اجیر و فرمانبردار خود را در رأس سیل مهاجران و مجاهدین نفوذ داده و از این پادوهای عقب مانده «رهبران جهادی ایثارگر و مبارز» تولید می کرد که با تزویر ادعای «دیانت و شریعت» داشتند… و ناف این گروهکهای اسلامگرا را به ناف سازمانهای اطلاعاتی–امنیتی خود گره می زد(ص۱۳۶)» تا بتواند قلادهٔ آنان را بدست داشته باشد. بدین ترتیب اعتراضات و «مقاومتهای صمیمانهٔ مردم افغانستان بر علیه اشغالگری شوروی و دولت دست نشاندۀ «پرچم و خلق» با شعارهای پوچ این مورد نیک می فرماید:

نه بیگانه جایی در این خانه داشت

آنروز دشمن بما چیره گشت

که ما را روان و خرد تیره گشت،
چو نا کس به ده کدخدایی کند

نویسنده تأکید می کند که از سوی دیگر، سازمانهای اطلاعاتی پاکستان و عربستان مسلمانان جهادی عرب تبار را اجیر و از راه پاکستان به افغانستان اعزام می کردند که از جمله مأموریت ترور

و حذف فیزیکی دگراندیشان افغان را در افغانستان و پاکستان به حکم «الحاد و ارتداد» و سایر احکام قرون وسطایی اسلامی عهده دار بودند تا جایی که ارتجاع سرخ و سیاه در «نخبه کشی» پیمان شراکت و همبستگی داشتند که به «فحط الرجال در مملکت افغانستان» انجامید و به درستی اشاره می کند که این وضعیت به خلأ قدرت و آشفتگی داخلی در افغانستان دامن زد و شرایط را برای رخنهٔ اسلامگرایان و تصرف قدرت فراهم آورد(ص۱۳۷).

پس از قتل حفیظ الله امین توسط کی.جی.بی و بروی کار آوردن ببرک کارمل، افغانستان تقریباً یکسال پس از کودتای هفتم ثور، رسماً به اشغال شوروی درآمد و این امر در راستای نقشه ها و آرزوهای غرب به سرپرستی آمریکا نیز بود، زیرا آنان تلاش داشتند شوروی را به باتلاق افغانستان کشانیده و زمین گیر کنند. تجربه ای که آمریکا قبلا در جنگ ویتنام مرّه تلخ آن را چشیده بود! آمریکا در اوج جنگ سرد، محمد داوود خان (معروف به داوود شاه) بنیانگذار و رییس جمهور اولین «جمهوری افغانستان» را در واپسین روزهای عمرش (قبل از به وقوع پیوستن کودتای هفتم ثور و قتل او و اعضای خانواده اش در ارگ ریاست جمهوری افغانستان بدست انقلابیون چیگرا) به نزدیکی و همکاری آشکار با امیر کویت و پادشاه سعودی ترغیب کرده بود تا با این نیرنگ خرس قطبی تحریک شود و وارد افغانستان شده و به دام بیفتد(ص۱۵۰). این فریب کارساز بود و شوروی سرانجام سال ۱۹۷۹ دُم به این تله داد. از جایی که مردمان کشورهای سوسیالستی بر اساس ایدئولوژی نکبت افکن پرولتاریایی معمولاً در فقر و فلاکت مطلق بسر می برند، بسیاری از سربازان و فرماندهان روسی بدلیل فقر مزمن در مملکت خود به تبادل کالا با افراد محلی روی آورده و به تدریج با حشیش و تریاک نیز آشنا شدند که مجاهدین افغان با زیرکی از آن استفاده کرده و با پاتک و شیخونهای جانانه غنیمتهای زیادی از ارتش شوروی بدست می آوردند. در این میان سی.آی. ای تنها نظارگر نبود؛ آمریکا با فراهم کردن امکانات آموزشی و تجهیزات لابراتورهای تولید هروئین بویژه به باند گلبدین حکمتیار در کوه پایه های صعب العبور لوگر (واقع در شرق افغانستان و یکی از کانالهای مستقیم رفت و آمد

به پاکستان)، فرایند بوسیدگی درونی قشون سرخ را تسریع و سازماندهی کرد؛ نویسنده که خود بومی است و طبیعتاً با تاریخ، فرهنگ و جزئیات فرهنگی و اجتماعی افغانستان آشنایی کامل دارد و همچنین دانش آموختهٔ علم پزشکی است به درستی ابراز می دارد که سنت کشت و پرورش خشخاش و تولید تریاک از دیرباز در تاریخ افغانستان وجود داشته است، ولی هیچگاه دهقانهای دست اندر کار، قابلیت و دانش تولید هروئین را نداشتند و این مصیبت «ارمغانی» بود که آمریکا پس از تجاوز شوروی و اشغال افغانستان به عنوان سلاحی مهلک و به منظور آلابش، فرسایش و فروپاشی درونی دشمن دیرینهٔ خود یعنی شوروی به افغانستان و دنیا تحمیل کرد(ص۱۴۸، ص۱۵۲، ص۱۶۶). همچنین سازمان امنیت نظامی پاکستان(ISI) با نظارت مستقیم سی.آی.ای جیبهای عبدالرسول سیاف و بویژه گلبدین حکمتیار را که سنگ شیخ اعظم یعنی اسامه بن لادن را به سینه می زدند با پترو دلارهای اعراب منطقهٔ خلیج فارس پر می کرد و آنان را تطمیع و تحریص می نمود که نسخهٔ اسلام وهابی خشن و رادیکال را در افغانستان اجرا کنند که در عربستان رواج داشت و آنرا وارد فرهنگ روزمرهٔ اجتماعی این سرزمین گرداندند. نیشخند نویسنده در این مورد بسیار شایسته است که اظهار می دارد: «آنها به بهانهٔ تکلیف حج مرتب بین افغانستان، پاکستان و عربستان در سفر بودند»(ص۱۶۵). در زمان حاضر پول حاصل از فروش هروئین و سایر مواد مخدر صنعتی معروف به «کریستال یا شیشه» از افغانستان به تمام دنیا، هزینهٔ جنبشهای اسلامی و جهادهای اسلامی را نیز تأمین می کند و این چالش جدید اجتماعی و امنیتی، یادگار جنگ سرد و نتیجهٔ همان سیاست غرب در آن برهه از تاریخ افغانستان است. هسمان بودن رنگ بودر هروئین با رنگ سفید پرچم امارت اسلامی افغانستان که طالبان به آن می بالد و هم اکنون در افغانستان دگربار جولان می دهد، تصادفی است که عجیب نیست ولی جالب است!

غرب به رهبری آمریکا با خریدن دانه درشتهای اسلامگرا همچون برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار و موش دوانیهای سازمانهای اطلاعاتی پاکستان و اعراب مفتخور و هار منطقه در فقدان روشنفکران و نخبه ها که بطور سیستماتیک و به سرعت بدست ارتجاع سرخ و سیاه به قتل می رسیدند در این

آتش بنزین می ریخت تا اسلامگرایی افراطی بتواند در افغانستان رگ و ریشه بگیرد و به یک کانون بزرگ مقاومت در منطقه بر علیه شوروی تبدیل گردد. سرانجام با کمکهای میلیاردی از آمریکا و سود سرشار نارکو–دلارهای حاصل از تولید و صادرات حشیش، تریاک و هروئین برای تعبیه و استقرار اسلامگرایی رادیکال به عنوان ایدئولوژی جایگزین به جای ایدئولوژی کمونیست به اجرا درآمد و تقویت شد و به ظهور طالبان انجامید(ص۱۵۰، ص۱۶۷، ص۱۶۹). بدین ترتیب آمریکا و اردوی غرب ارتجاع سرخ و ارتجاع سیاه را در افغانستان به نوبت برای جنگ فرسایشی علیه دشمن دیرینه یعنی خرس قطبی(شوروی) به عنوان ابزار استفاده کردند. با توجه به مطالعات من از منابع تحلیلی غربی و مقایسهٔ آنها با محتوای این کتاب آشکار است که حمایت مشابه آمریکا و غرب از سگ ولگرد و بی هویتی بنام خمینی و ایدئولوژی خمینیستی پردهٔ دیگری از این سناریو بود که مأموریت داشت با ایدئولوژی ولایت فقیه و برپایی حوزه های به اصطلاح علمیه، نیروهای جهادی شیعه را افزایش دهد که بتواند هم در برابر شوروی و هم به عنوان اهرم موازنهٔ قدرت در برابر اسلام وهابی و سنی در منطقه استفاده شود؛ (روندی که من باور دارم یکی از نیات اصلی برانگیختن و بقدرت رساندن وحوش اسلامی در منطقهٔ خاورمیانه بوده و غرب همواره از آن آگاهانه استفادهٔ ابزاری کرده و می کند).

مطالعهٔ این کتاب ارزشمند که پنجره ای است رو به تاریخ، بسیار لذت بخش است و بی تردید می تواند سطح دید و طیف فکری خواننده را افزایش دهد. امیدوارم این مقالهٔ کوتاه سبب تشویق و انگیزهٔ نویسندهٔ ادیب و محترم آقای دکتر پنجشیری گرامی گردد و جلد دوم کتاب نیز نگارش و منتشر شود.

شناسهٔ کتاب: «تندباد حوادث – نگاهی از درون و اندکی از برون»
نویسنده:دکتر احمد ولی پنجشیری
تاریخ انتشار: ۱۳۹۸ خورشیدی / ۲۰۱۹ میلادی
انتشارات صفحه نو – کابل، افغانستان

دانشتنی های پزشکی

کاهو برای سلامتی بدن



کاهو از سبزیجات بسیار سودمندی است که علاوه بر خواص درمانی مصرف غذایی نیز دارد. کاهو تاریخی کهن دارد و یکی از قدیمی ترین سبزی های دنیاست. منشأ آن هندوستان و آسیای مرکزی است و شش قرن قبل از میلاد در ایران مصرف می شده است. کاهو گیاهی است یکساله که دارای برگهای پهن، دراز و ستبر با طعم کمی شیرین است. انواع مختلف کاهو که در حال حاضر در آمریکا کشت می شود وجود ۱۶ نوع می باشد در تمام طول سال وجود دارد.

فایده های کاهو برای سلامتی بدن

- ۱- کاهو مانند یک داروی تسکین دهنده و آرام بخش طبیعی است، زیرا شامل مقدار کمی از ماده شیمیایی بنام لاکتوسین می باشد
- ۲- کاهو خون را صاف و تمیز می کند
- ۳- کاهو بویژه نوعی از آن که دارای برگهای زرد است غذایی زود هضم است و خواب آرامی را بدنبال دارد.
- ۴- کاهو رقت خون را از بین می برد و بهتر از سایر سبزیها خون را تصفیه می کند. کاهو خواب آور و آرام بخش است بنابراین برای اشخاص عصبی و مبتلایان به بی خوابی مفید است.
- ۵- کاهو دارای آهن فراوان است که برای ساختن ح.م پر بدن ضروری است. لذا از مؤثرترین و طبیعی ترین درمان های کم خونی است.
- ۶- کاهو بینایی را تقویت می کند.
- ۷- کاهو سرشار از آب است و دارای املاح معدنی نیز می باشد.
- ۸- کاهو ضد یبوست و خشکی مزاج است.
- ۹- کاهو چهره انسان را باطراوت و در گونه های صورت سرخی زیبایی پدید می آورد.
- ۱۰- خوردن کاهو با سکنجبین یا

نوشته آوتیک ایسهاکیان*
ترجمه: الکساندر ترمز



مجسمه ابوالهول

سکوت صحرای عظیم در پی پرسش درویش بیشتر و بیشتر شد و ابوالهول کهنسال همچنان بدون چشم بهم زدن خیره در آفاق بی انتها باقی ماند. روزها و شبها سپری شد و درویش چون مجسمه در برابر ابوالهول بیدار ایستاده و آزمندانه چشم براه پاسخ بود ولی هیئات هیچ خبری نشد. چون همچنان شب و روز سپری شد ، درویش دوباره پرسید، ولی صحرای عظیم همچنان در سکوت سهمگین خود فرورفته بود. درویش زلفانش دستخوش باد توفنده، همچنان به پرسش خود ادامه می داد. بانگ درخواست او گویی از اعماق روح بشریت می تراوید.

«من بعد از سیروس یساحت در چهار گوشه جهان آمده ام. هر جا رسیدم پرسیدم معنی سعادت چیست، غایت آن چیست، ولی خواسته من بی جواب ماند. اکنون دارم از قلّه مقدس سینا می آیم که حضرت موسی ده فرمانش را صادر کرد. بلندپه های بی صدا را سؤال پیچ کردم... ولی همچنان بی جواب ماندم. فراخنای رودخانه نیل را پیمودم. خارهای تیز به پاهایم فرو رفتند. آفتاب داغ موهای سفیدم را سوزاند. اکنون سر به آستانت می سایم تا بسته لبان ابدیت را بگشائی و به سخن درآیی و هر آنچه را که با آن دانایی کلت و چشمان تیز بینت در طول قرون دیده است افشا سازی که معنی خوشبختی چیست؟»

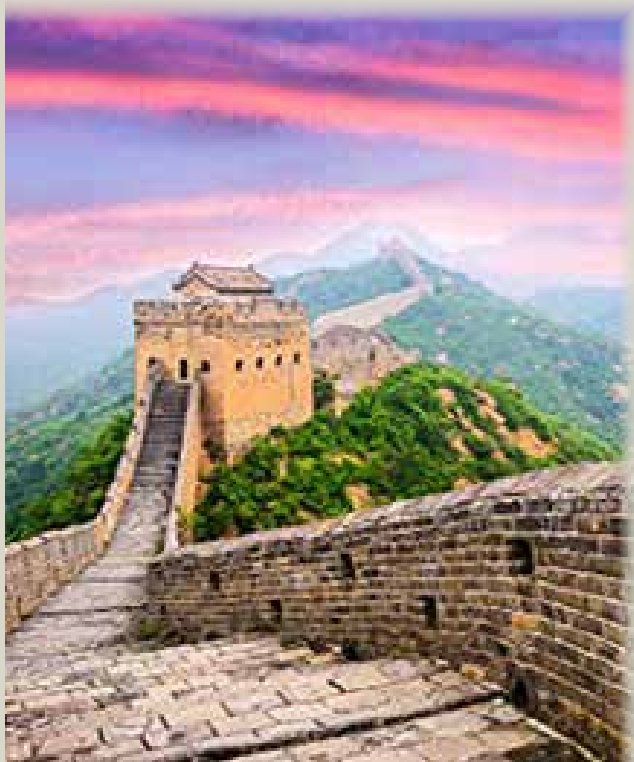
مردم برای بدست آوردن سعادت ، بدون امید به دستیابی به آن و بدون این که بدانند خوشبختی چیست از گهواره تا گور تلاش می کنند. به من بگو ، افشا ساز تا کلبه به کلبه بروم* محل به محل بروم و با صدای بلند همه جا جار بزنم و وحی والهام تو را دربارۀ معنی سعادت به شمال و جنوب و شرق و غرب اعلام نمایم.»

* آوتیک ایسهاکیان (۱۹۵۷-۱۸۷۵) اغلب در اروپا زندگی کرد ولی در ارمنستان رئیس انجمن نویسندگان شد. وی عضو آکادمی ارمنستان نیز بود.



دیوار

زندگی بس مشکل است و راهها هموار نیست چاره درد بشر برپائی دیوار نیست مشکل ما مردمان دیوار بین قلب هاست گرنباشد، زندگی زیباست ناهنجار نیست جای دیوار بلند باید به دلها کاخ ساخت هیچکس زان پس در این دنیا غریب و خواری نیست چشم اربابان قدرت برضعیفان باز نیست جملگی در خواب غفلت، هیچکس بیدار نیست در پس دیوار چین کی می توان آزاد زیست؟ تا تنابد آفتاب ، باغ گل و گلزار نیست هر کسی بهر مدارا مرهمی تجویز کرد هیچ یک زین نسخه ها درمانگر بیمار نیست سینه هارا باید از بار خشونت پاک کرد هیچ راهی جز مودت چاره ساز کار نیست در ره آزادی باید که سدها را شکست گرچه دشوار است لیکن بهتر از این کار نیست این زمان باید که زنجیر اسارت را گشود چون کنون در کعبه آزادی زوار نیست دست هارا گر دهیم برهم ، بدان ای باخرد آید آن روزی که آزادی، سرش بر دار نیست باشعار و ناسزا نتوان بدلها راه یافت مسند بالای دولت جای هر طرار نیست.





مرتضی ایرانی – آلمان

آیا ریباب علیه مباشر خود لشکر کشی می‌کند؟

***واژهٔ کودتا یعنی قیام زیر دست علیه بالا دست برای دگرگون کردن وضعیتی به وضعیت دیگر. شاه در آن زمان قانوناً می توانست مصدق را عزل کند وهمین کاررا کرد.**



ریباب

خوداورا بکار گماشته است کودتا کند؟



یکی از شاگردان بنیانگزار فلسفهٔ جمهوریت افلاطون بزرگ ، ارسطو است. او چه زیبا می گوید که:« من افلاطون رادوست دارم اما حقیقت را بیشتراز افلاطون می پرستم. دکتر محمد مصدق یک فرد ملی و شخصیت بین المللی میهن عزیزم ایران است. وهمه او را دوست می داریم. ولی حقیقت و سرنوشت میهنم را بیشتر دوست دارم. ودرکمال بی پروائی می گویم بلوای ۵۷ را هواداران دکتر محمد مصدق هم، یاری بخشیدند و کودتای طراحی شده ۲۵ مرداد بوسیلهٔ آمریکا و انگلیس که

در آن روزها توسط ملت ایران با شکست مواجه گردیده بود به نوعی در آشوب ۵۷ احیا شد. بنابراینچه که خانم مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه آقای بیل کلینتون اظهارداشت وبرای تفرقه افکندن بیشتر میان ایرانیان بزبان آورد

وطرح توطئه آژاکس، آمریکا و انگلیس را ازسوی آن کشور پذیرا شد واز ملت ایران عذرخواهی کرد شکی برای توطئه در آن روزها باقی نمی ماند. اما حقیقت برابر اسناد تاریخی این است که:

۱- دولت آمریکا و انگلیس در طی دوسال نخست وزیری دکتر محمد مصدق بارها از پادشاه خواستار برکناری دکتر مصدق از منصب نخست وزیری شدند او کودتا کرده باشند. آنها ایستادگی کرد. تا مصدق پیروز شود. سرانجام انگلیس و آمریکا برای سرنگونی دکتر مصدق طرح آژاکس رادر ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ طراحی کردند که این طرح بوسیلهٔ سران حزب توده ایران با شکست روبرو شد و هیچ پژوهنده ور وشنگری نمی تواند این واقعه تاریخی را نادیده بگیرد. مگراینکه کینه توز باشد.

۲- براندازی دکتر مصدق وطرح آژاکس ازسوی جرجیل برای انتقام گیری از ملی شدن صنعت نفت در ایران و ژنرال آیزنهاور جهت پیشگیری از اشتباهات ومماشات و ساخت و پاخت

دکتر مصدق با حزب توده وترس از نفوذ کمونیستهادرایران بمرحله اجرا گذاشته شد.

۳- بنابراین اسناد تاریخی وگفتار یاران دکتر مصدق همچون دکتر غلامحسین صدیقی وزیرکشور ومعاون نخست وزیر این مردم بودند.که درروز ۲۸ مرداد به خیابانها آمدند وخواستار بازگشت پادشاه ازایتالیا شدند. نه اینکه ارتشیان تحت نظارت و سرپرستی دکتر مصدق علیه او کودتا کرده باشند.

۵- واژهٔ کودتا یعنی قیام زیر دست علیه بالا دست برای دگرگون کردن وضعیتی به وضعیت دیگر. پس چگونه می توان گفت که پادشاهی که در برابر قانون اساسی مملکت حکم نخست وزیررا توشیح می کند ودر آن روزها بدلیل تعطیل شدن مجلس توسط دکتر مصدق می توانست حکم عزل نخست وزیر را صادر کند ، برضد زیر دستی که

آذر گل آرا – کالیفرنیا

–از یک شوهر خانم باز بچه می خواد «؟» برای چه بخوام « در حالیکه بند کفشش را می بست تا از خانه خارج شود گفت:

–بین اگر یک بچه کوچولو توی دست و بالمون میلولید زندگیمون شیرین تر می شد –؟» زندگی من یا زندگی تو؟ کدوم یکی شیرین تر می شد « – «زندگی هر دو مون «

– نه آقا جان زندگی من شیرین نیست که شیرین تر بنشه. چون احساسات مادری و حس مسئولیت منو نسبت به بچه می دونی می خواهی اقتدر مشغول باشم که دیگه نفهمم دوروبرم چی می گذره. درسته؟می خواهی اقتدر سرگرم خودم و بچه باشم که حواسم به کار های تو نباشه برای این بچه می خوای. درسته آقا؟

قبل از این که در را پشت سرش ببندد گفت:

– «. خیلی گردن کنی می کنی»

هنوز ماشینش از حیاط بیرون نرفته بود که زن

با عصبانیت زیر لب با خودش غرید که:

–میگه «. گردن کنی می کنی» آره معلومه گردن کنی می کنم. چرا که نه. تحمل این زندگی لعنتی برابم میسر نیست. نقشه اش را می دانم می خواهد با یک بچه اسیرم کند ذلیل و پایبندم کند. می خواهد ناتوان و خانه نشینم کند. می خواهد محتاجش باشم. اما کور خوانده من زیر بار نمی روم. می خواهم روی پای خودم بند باشم.

سوسن اندوهکین و خشمگین با خودش فکر می کرد:

چه حیف شد. پس از مدتها با هزار زحمت تازه شغلی پیدا کرده بودم و با حقوقی که می گرفتم دیگر احتیاجی به پول او نداشتم. دیگر نیازی نبود دستم را برای گرفتن پول

به سویش دراز کنم. می دانستم این بی نیازی او را ناراضی وعصبانی می کند. چندین بار با زبان خوش با زبان تهدید از من خواست در خانه بنشینم و فقط زن خانه باشم مطیع و فرمانبر دار. ولی من زیر بار بردگی نرفتم.

به او گفتم:

– از زندگیم ناراضیم. از دست تو دلم خون است. با این همه نارضایتی راستش احساس یگانگی نمی کنم. اگر سر پناهی داشتم اگر پدر و مادر نازنینم الان زنده بودند یک روزهم این جا بند نمی شدم. چه کنم که تنها هستم. پشت سر این حرف ها گاهی محلم نمی گذاشت. اصلا به روی خودش نمی آورد.

بعضی وقت ها که آتمش خیلی تند بود بغلم می کرد با چند ماچ و قربان صدقه قضیه را به خیال خودش فیصله می داد. فکر می کرد چون چیزی نمی گویم از سر تقصیرش گذشته ام. همه چیز را فراموش کرده ام. دلم می خواست فراموش کنم اما هر تلاشی می

کردم نمی شد.

سوسن چشمش به آینه افتاد که لکه های آب کدرش کرده بود ... پارچه ای برداشت و به جان آینه افتاد.

من باید برای ماندن و رهائی از حقارت بی نیاز می شدم. و او از این که میدید همه حرف ها و خط و نشان هائی که کشیده نتیجه نداده خیلی از دستم دلخور و عصبانی بود. باید با طرحی تازه پیش بینی نشده برای نافرمانی های من یک جواری زهرش را می ریخت که ریخت.

همینطور که با پارچه به آئینه می مالید تا برقش بیاندازد آن روز بیادش آمد. روزیکه لطمه زبادی دیده بود. ناگهان پارچه را به کناری انداخت به سراغ دفتر خاطر اتش رفت. دفتر را با خودش به آشپزخانه برد. چنین نوشت:

پشت میز شرکت نشسته مشغول کار بودم.

رحیم پالتویش را مثل داش مشدی ها با دکمه های نبسته روی کنش انداخته بود.

یک دستمال پیچازی هم که معلوم نبود از کجا پیدا کرده به دور گردنش بسته دنباله آن را روی دوشش انداخته بود. پاشنه کفشش را خوابانده، با ژست جاهلی دو سه نفری را هم که پاشنه های کفششان خوابیده و با قیافه و حرکات لاتی به دنبالش انداخته بود در هیبت ارازل و اوباش در شرکت را با یک ضرب باز کرد و باخشونت به اطافم هجوم آورد.

در یک لحظه باورم نشد او همان رحیم خوش پوش مرتبی است که در مجالس ومحافل از فلسفه و شعر و شاعری و موسیقی حرف میزند و قضاوت اجتماعی برایش آقتدر مهم بود.

از همان لحظه ورود با صدای بلند که به فریادی شبیه بود با ژست و ئن صدای جاهلی گفت:

– باز که حرف گوش نکردی ... باز که اومدی تو این خراب شده. چند دفعه بگم حق نداری کار کنی! همین الساعه میری خونه یا تکلیقم و همین الان همین جا با تو و این شرکت و آدماش روشن کنم؟

در همان حال وحشیانه بساط روی میزم را همگی جرینگی ریخت روی زمین. من که همیشه رحیم را مرد شیک و مبادی آداب دیده بودم هرگز تصور او را در آن شکل و شمایل نداشتم. با تعجب از این برخورد غیره منتظره از ترس بی آبروئی بخود لرزیدم. تا خواستم دهان باز کرده حرفی بزنم فریاد بلندتری کشید که:

– «... حرف زنن فقط برو»

می دانستم اگر بخواهد می تواند جقدر با سبغیت عمل کند. برای خواباندن سر وصدا و حفظ آبرو فوراً با التماس تسلیم شدم. در حالیکه کلمات روی لبم پَر پرمیزد. گفتم:

– «. باشه ، باشه تو برو من همین الان میرم « – «نه معطل نکن همین لحظه برو...همین الان»

خیانت

– «خواهش می کنم داد زنن. تو برو هر چی روی زمین ریختی و جمع کنم بعد میرم « – «. زود تمومش کن. بیرون منتظرم. زود باش عجله کن».

در حالیکه از این همه بی آبروئی خشمگین و از عصبانیت تنم میلرزید کاغذ های پراکنده و اشیاء روی زمین را به سرعت جمع کردم. میز را مرتب نمودم. به عجله یادداشتی نوشتم که با عرض معذرت باید به منزل بروم. کاغذ را گذاشتم روی میز.

نفهمیدم چطور پالتویم را پوشیدم کیفم را برداشتم. بی آنکه با کسی حرفی بزنم یواشکی از اطاق خارج شدم و به خانه رفتم. باورم نمی شد آن مرد تحصیل کرده اجتماعی آرام و مبادی آداب که همه در مجالس و محافل از طرز نگاهش به زندگی تعریف می کنند مردی که بشدت نقطه ضعف هایش را از همه مخفی می کرد اگر بخواهد می تواند چنین تغییر قیافه دهد. چنین خشن و بی ملاحظه باشد. امروز با ناباوری باورم شد که حتی جقدر و تا چه حد می تواند در لحظاتی خطر ناک باشد!.

شب وقتی رحیم به خانه آمد علیرغم رفتار زشت صبح اش مرا سخت در آغوش گرفت که دوستت دارم، عاشقت هستم. هرچه پول به خواهی به تو می دهم ولی نمی خواهم کار کنی. می خواهم فقط مال خودم باشی و هزار حرف عاشقانه ...

خوب می دانستم که دوستم دارد. ولی هرگز نمی دانستم تا این حد می تواند خشونت نماید. بی آبروئی کند و آزارم دهد. هنوز به درستی نمی فهمیدم چرا می خواهد استقلال مالی را از من بگیرد؟ فقط آیا برای اینکه هر چه بیشتر یک زن نیازمند، مطیع و فرمانبر برایش باقی بمانم؟ برای اینکه به خاطر پول غلام حلقه بگوشش باشم؟ یا نیاز من باعث سکوتم در برابر خطا هایش باشد؟

بعد از آن آبروریزی دیگر به شرکت نرفتم عصبانی بودم. ولی همیشه در ذهنم برای کار دیگری نقشه می کشیدم. صبح ها که رحیم از خانه بیرون می رفت تا شب دیر وقت به خانه نمی آمد. تصمیم گرفتم در یک آموزشگاه زیبایی نام نویسی نمایم. خیال می کردم اگر در خانه آن هم فقط با زنها کار کنم سختگیری نخواهد کرد. هشت ماه با جدیت بی آنکه او بداند دوره دیدم. تا موفق به گرفتن مدرکی شدم که بتوانم درخانه آرایشگاه زنانه ای بر پا کنم. مشتریانم را در اطاق کار خودم که وسائل سلمانی را هم از قبل و هم بعدا فراهم کرده بودم می دیدم.

چون نام و نشانی نداشتم با همان مختصر لوازم می توانستم بی سرو صدا کار کنم. ارباب رجوع می دانستند فقط از نه صبح تا پنج بعد از ظهر بیشتر کار نمی کنم. خیلی زود بطور شگفت انگیزی مشتریانم زیاد شدند. در آمدم

داستان کوتاه

قنات قصبه (کیخسرو) شاهکار تاریخ تمدن ایران زمین

اشرف حمیدی - نیوشمار



بعضی می گویند این قنات به خاطر عمق و طول زیادی که دارد نمی تواند ساخته دست بشر باشد و این شاهکار ساخت دیو هاست . برخی می گویند این قنات منزلگاه ارواح است .

با توجه به مستندهای تاریخی و سفر نامه ناصر خسرو در ابتدا نام این کاریز قنات کیخسرو بوده که با گذر زمان تغییر نام پیدا کرده است. پس با من همسفر شوید تا این قنات جادویی را بیشتر بشناسیم . تا ببینیم چگونه مردمانی بدون امکانات و تجهیزات کنونی در یک منطقه کویری آب را هدایت و نگهبانی می کردند، زیرا که آب برایشان مقدس بود . آنگاه به یاد می آوریم... سرزمینمان را که چگونه به سبب نبودن اندیشه نیک و اهمیت ندادن به عنصر با ارزش آب که از جمله عناصر چهار گانه و مایه حیات است ، اکنون نه تنها شهرهای حاشیه مناطق کویری دچار بی آبی شده است. بلکه بسیاری از رودها و قنات ها و دریاچه ها نیز به سبب نبودن تدبیر و مدیریت دچار بحران بی آبی شده است.

باری اکنون به سوی قنات برویم و این شاهکار دست بشر را مرور کنیم. قنات قصبه کجاست- این قنات در شهر گناباد ، در استان خراسان رضوی قرار دارد.

مرور زمان تبدیل به گناباد شده است. اما داستان نامگذاری این شهر اینجا تمام نمی شود، برخی بر این باورند که گناباد محل سکونت جن ها بوده و حتی کاریز را جن ها بنا کرد اند. چون گن به معنای دیو و یا همان جن است و آنها قنات را برای آبرسانی به شهر ساخته اند این شهر گناباد نام گرفته است.

روایت دیگر که در شاهنامه فردوسی آمده چنین است که : چون در (جنگ دوازده رخ) پیران ویسه یکی از قهرمانان تورانی شاهنامه کشته شد، کیخسرو که در آن زمان امپراتور ایران بود، از این موضوع بسیار دلگیر شد. کیخسرو کشته شدن وی را گناهی بزرگ شمرد و آنگاه به توصیه موبدان برای جبران این گناه دستور کردند کاریز را در آن منطقه داد تا باصلاح کفار گناهش را بدهد. در نتیجه نام آن منطقه را گناه آباد گذاشتند. که به مرور گناباد نامیده شد.

چو پیران سپه از گناباد راند
به روز اندرون روشنایی نماند
(فردوسی)



شده و برخی دیگر هم چون قنات قصبه بسیار کم آب شده است. و در برخی فصول به سبب عدم مدیریت صحیح مسیولان منطقه مقدار زیادی از آب قنات به نوعی دور ریز می شود ، در صورتی که این آب می تواند در



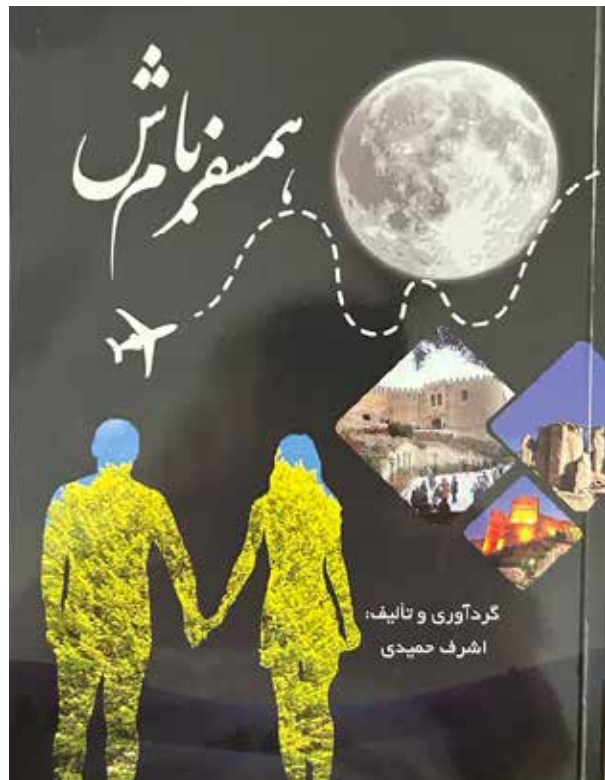
را قطع و آن را به سمت جوی کشاورز دیگری روانه می کرد. و این وسیله (ساعت آبی) عدالت را در کشاورزی و آبرسانی برقرار می کرد. در گذشته مردم این منطقه به لطف این قنات ها توانسته اند زندگی کنند و از طریق مهندسی آبیاری هوشمندانه این قنات ها کشاورزی به حرفه اصلی آن ها تبدیل شده است .

چرا دیدن قنات قصبه جذاب است؟

حس کنجکاوی برای کشف رموز این محل یکی از دلایلی است که گردشگران را برای بازدید از طولانی ترین کاریز جهان جذب می کند . در نوزدهم سال ۱۳۹۵ بیشتر از ۶۰ هزار نفر از این قنات در جشن ملی قنات های ایران و ثبت آن در فهرست جهانی شرکت داشتند. به راستی که توصیف حال و هوای بازدید کنندگان هنگامی که قدم به داخل قنات می گذارند بسیار دشوار است. برای ورود به دنیای دالان ها باید پله ها را طی کرد تنها ۴۰ در صد از دالانها در دسترس است . و هنوز کسی نمیداند در ۶۰ در صد بقیه چه می گذرد؟ نسیمی که در درون قنات می وزد و طنین صدای آب ترکیب جذابی به نظر می رسد و این دنیای رمز آلود را پیش از پیش دیدنی می کند. هم چنین تصور اینکه در آن روزگار چگونه ممکن است انسان بدون امکانات امروز بتواند قنات با عظمتی را بدون هیچ خطا و نقصی ایجاد کند مشکل است . طول این کاریز ۳۳ کیلومتر و عمق آن ۳۰۰ متر است و مادر چاه قنات، که تامین کننده آب است در منطقه سیاهکوه قرار دارد. قدمت آن به ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ سال پیش می رسد و نمادی از تمدن و نبوغ ایرانیان آن دوره است.

این قنات در سال ۱۳۷۹ با شماره ۲۹۶۳ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید، هم چنین در تاریخ ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۹۵ در فهرست آثار تاریخی یونسکو به ثبت جهانی رسید. بنا به گزارش های خبری، اکنون در شهر گناباد بسیاری از قنات ها خشک

معرفی کتاب همسفرم باش



کتاب « همسفرم باش » گردآوری و تألیف بانو « اشرف حمیدی » به دوزبان فارسی و انگلیسی در ۲۱۶ صفحه مصور رنگی منتشر شد.

موضوع کتاب آثار تاریخی ایران است که بسیاری از آنها را در ماهنامه آزادی خوانده اید.

بانو اشرف حمیدی که سالهاست با ماهنامه آزادی همکاری دارد ، دارای مدرک روانشناسی است و در کنار علاقه به فرهنگ و تاریخ ایران، آثار مختلفی را منتشر کرده است:

در سال ۱۳۸۱ کتاب روانشناسی رابعنوان « تربیت سالم، انسان سالم » در تهران منتشر کرد.

رمانی درباره حافظ شاعر نامدار ایرانی و معشوقش با عنوان « من شاخه نبات حافظ هستم » توسط رسانه گروهی پارس منتشر کرد.

رمان دیگری بنام « خاطرات سه نسل » در روایت خاطرات سه نسل معاصر نوشته است .



بقیه: **خاطره‌ای نیالوده**

کاخ سخن و آزادی بیان ومدیریت ضامن آن. دومردموفق، دوزن صمیم و بسیار متفاوت از همسران خود.

هنلی پاکیزه، پذیرا. دوزار هرگونه افاده ... ودشتی که در آن رودی قابل عبور دل میبرد. دردمانهٔ کوهی که نمردم ورفتم برآن.

دوسیم ازیک زن کلاه گیزی و بی کلاه گیس. رنجم می داد اما ریطی بمن نداشت. تا بعد ازمستأجرشدنم که درشوقی عظیمودورپرسدومرابوسید. واگر مرابه بوسیدن تشویق نکرد از آن رو بود که من نیز درشوقی عظیم بسر می بردم ازباب خانه اجاره ای ام. ودوزار تمنای لمس او بسر نمی بردم. می پرسیدم ازخود بهمان روز تا اواخرشب آیا واژه ای برای بیان شعف مان وجود نداشت تا نیازی به آن بوسه شوق و سیاس نباشد؟ تینها همه رابردم سرکوه تا برسم به اینکه باید به سفر ادامه داد.

آیا چنین جذبہ حتماً وناگزیر به جوانه زدن عواطف مب رود؟ من درعین بومد و بعد دریافتم از آن خدمت رسان فضول درونم بودم. ولی وقتی درفرود از کوه به هتل رفتم خبرشدم که دوزوج برای جشن تولد چهرک می آیند به هتل ومرام دعوت کرده اند.

بی تأمل از مدیرهتل پرسیدم:

– جشن چندسالگی؟

ومرد براحتی وسادگی گفت: پنجاه سالگی چهرک.

پرسیدم: سؤال من دوزارزادب بود؟

جواب داد: نه . بین ما سن سن است و رایحهٔ خوب وید ندارد. بعلاوه حالا می دانید چه هدیه ای را باید انتخاب کنید وزد به خنده ای مرموز.

به این ترتیب چهرک وهمسرش محمد ومدیر هتل و همسر معلم او ومن گرد هم شدیم.

محمد مرا نمی شناخت. چون شایع بود هرگز پایش به کاخ سخن نرسیده بوده است. حلس زدم چهرک دستی دراین رویارویی دارد. وهمسر مدیر هتل زودترازهمه مر ا درجریان جشن قراردادکه امشب جبهه شوهرم ومحمد حتماً چالشی خواهندداشت باشما. وبه من وچهرک حتماً خوش خواهد گذشت. پرسیدم چرامن؟ من که مهمانی بیش نیستم. گفت: درست بخاطر شما اینجا جمع می شویم. سالهای

قبل ما می رفتیم به بهاوران.

بقیه: **تالبه پرتکاه**

میشود، به جمع دیگران پیوستند وخوردندونوشیدند ورقصیدندوبرخی گذاشتی. خوشم آمد. کاسبی داری. پرسیدم چطور؟ گفت : مبلغ اجاره را تا آخر ثابت نگهداشته ای. درست می گفت. اما من ابتدا عمدی در کارم نبود. گفتم: حالا آمدید فسخ کنید اجاره نامه را؟ گفت: نه چهرک ما کاسبکارهارا به هیچ می گیره همیشه . همین وهمین. خوب کردی، خوشم آمد. چهرک هم بی خبره. او فقط می خواد خونه فروش نره.

گفتم: حاضر به جیرانم. ناگهان گفت: سلام . خوشوقتم . من محمد همسر چهرک ام. وما پسرعمه ودختردایی همیم. منم ادب کردم وگفتم: خوشوقتم. گفت: نه این دیگه نشد . تو مسافری ، سخن رانی، وحتماً خیلی مان وجود نداشت تا نیازی به آن بوسه میدونی. بریم لبی تر کنیم.و تکا مدیر هتل با یک سینی آبیجو مارا بحال آورد.

زن ومرد یک درمیان گرد میزی نسبتا بزرگ نشستیم. ومن ششمین را جويا بومد و بعد دریافتم از آن خدمت رسان هتل استو امین تکا که دربارهٔ او می گفت:

این مراد سر آشیز من درست مراد من است. اما این بشر دروغ بلد نیست. از عجایب است. راستگویی او منو پیاده می کند. تا ششماه پیش سیگار می کشیددرساعات فراغت. یک روز

به او گفتم: روزی یک دلار بهت میدم ترکش کن. گفت کمه. گفتم: چقدرباید بدم. گفت روزی سه دلار. با

میدونسم قولش قوله. حالا همیشه یک دو نخ تو جیب داره. میداره لای لیش دراوقات استراحت. یک روز گفتم: می ترسم برگردی بعقب. به هرحال فکراتو بکن یا کار یا سیگار. جواب داد: کاروخلاص. فردای آن روزر همسرش یکدسته گل صحرایی برای او آورد. وگفت : حق پدري واربابی داريد برما. سه نفر با احتیاط سینی گردی راروی آن میز نهادند. برهٔ بریان شده ای دروسط وگرداگرد آن برنجی پخته و معطر ودرحاشیه مبارک مبارک. باقی لذت انواع مانده ها، همسر مراد اومد ودست وروی چهرک را بوسید وعوالم این دو رنگ خواهرانه ای داشت . مادست زدم برای هر دو ورفقیم به آواز تولد...

داشت، به همکارانش بخشید ودرروز موعود پس از خدا حافظی با مادام وهمکارانش، آلمان را به مقصد قاهره ترک میکند،ضمناً روز پیش جمیل بنا به خواهش پروانه ،مادرش را دریک گفتگوی تلفنی از انتخاب همسر ایده آل خود آگاه می سازد،چراکه پروانه باغافلگیر کردن مادر وبستگان جمیل موافق نبود.

درفرودگاه قاهره عدهٔ زیادی ازبستگان دوروزندیک ودوستان جمیل باآگاهی ازخبرانتخاب همسر دلخواهش که مثل بادوبرق به گوش همه ی آنان رسیده بود،برای دیدن عروسی که پا به خانواده ی آنان می نهاد در فرودگاه گردآمده بودند به ویژه که جمیل وصف زیبایی وبرازندگی او را برای مادرش تلفنی تعریف کرده بود.

هنگامی که عروس وداماد پس ازانجام مراسم ،پانه سالن انتظار میماند گفت که هیچگاه او را و محبت هایش را فراموش نخواهد کرد و اگر سالی حداقل یکی دویار بااو دیدار نداشته باشد،حال وروز خوبی نخواهد داشت .

در آن شب جمیل انگشتری بسیار زیبا وگرانقیمت ازبرلیان به پروانه تقدیم کردوبرای نخستین بار چهره اش را بوسیدوپروانه نیزچهره ی جمیل را متقابلا بوسید که دراین هنگام صدای شادی وكف زدنها ازسوی مادام وهمکاران پروانه وحتاهمه ی حاضران بلند شد .

پروانه روز پیش ازسفر به مصر،

تمامی اثاث آپارتمانش را ازمیل

وتلویزیون وهر چیز دیگری که

بعدازصرف غذا ازمن خواستند حرفی بزنم. پرسیدم چرامن؟ گفتند ما بلد نیستیم. چرا نداره. همه رادعوت کردم به نوشیدن.... گفتم هدیه دارم برای همگی. دست زدند. گفتم: بشرط اینکه چهرک اجازه دهد. چهرک گفت: اجازه... وتکرارکرد دوسه بار. گفتم: پانوی پروقار ما بمناسبت عروسم به زبان ماهم آشنایی دارد وما

می توانیم خیلی حرفهارا باهم وبدون واسطه بزنیم،آفرین به توپسر خوبم که همسری انتخاب کردی که واجد همه ی مزایا هست،زیباست،خوش اندام است وبه زبان عربی وآلمانی نیز تکلم می کند که بازبان کشورخودش به سه زبان آشناست که بسیار جالب است.

ادامه دارد

بقیه:**خیانت**

کاری که دوستش داشتم ونیاز مالی مرا تأمین می نمود دست بکنم. یک باردیگر او موفق شد مرا به بند بکشد. مهار کند و خانه نشین و محتاج نماید. اماخانه نشینیم تغییری دررفتار او ایجاد نکرد و همچنان به شبگردی ها و عیاشی هایش ادامه می داد. هر شب وقتی دیر هنگام به خانه می آمد خستگی کار رابهبانه مینمود و

پس از گرفتن دوش به رختخواب می رفت و با زیرکی امکان هیچ گفتگویی را نمی داد. در نتیجه همه گله ها وخشم ها بیخ گلوی من می ماسید وفرصت بیرون ریختن نداشت. کم کم یاد گرفتم، شاید هم عادت کردم بی هیچ اعتراضی با درد شکنجه ها کنار بیایم وخشم و اندوه رادر دلم نگهدارم. باشنیدن یک صدای ناگهانی تالایی دفتر را بستم و در قفسه پنهانش نمودم.به دنبال صدا به حیاط رفتم. توپ آریا

پسر همسایه دوست پسرم بود که در حیاط قل می خورد. توپ را از سر دیوار برای آریا پس فرستادم. اما توپ تلنگری بود که اشکم را روان سازد و به زندگی فکر کنم و آن حادثه هولناک دلخراش ... که چطوربی رحمانه در یک آن پدر مادر و تنها فرزند دلبندم همه را یک جا از من گرفت.

اگر شهباز نرفته بود حالا سالاری نوزده ساله و برای خودش مردی و برای من تکیه گاه و دلخوشی و برای رحیم رقیفی بود. شاید هم مرگ تنها پسرمان،رحیم رازاخانه گریزان و مشروب و زن را در جای خالی او نشانده تا خلأ

روح و روانش را پر نماید. نمیدانم ...

غم از دست دادن شهباز، پدر و مادرم، هم زمان مراانقدر از پا در آورده بود که دیگر توجهی به رفتار رحیم و آنچه در اطرافم می گذشت نداشتم. نمی فهمیدم روزو شبم چگونه می گذرد. او یواش یواش از زندگی غایب و روز به روزسخنگیر و بد اخلاق تر می شد و من بیشتر از زندگی می بریدم. نبود پدرو مادرم راه گریز را برمن بسته بود و چون دیگر سر پناهی نداشتم همین رحیم را گستاخ تر می کرد. تحمل تنگی قفسی که

روز به روز فشار میله هایش استخوانهایم را خرد و بیشتر آزارم می داد دیگر میسر نبود. من خسته بودم، راه به جایی نداشتم و هیچ قانونی هم از من حمایت نمی کرد.

دست به هر کاری می زدم رحیم مانع بود. رفتار بی پروای او، سکوت واندوه من، سردی روابط، زندگی را به جای غیر قابل تحملی رسانده بود.

بالاخره یک روز چمدانم را بستم و تصمیم گرفتم چند هفته ای بدیدن دوستی به نوشهر بروم. بر خلاف تصور برای اولین بار رحیم بی هیچ گفتگویی باسفرم موافقت نمود.

روز موعود خودش مرا به ایستگاه اتوبوس رساند. یک بلیط رفت و برگشت برایم گرفت. تاریخ بازگشتم را که سه هفته بعد بود در تقویمش یادداشت نمود. سفارش کرددر پایان سه هفته به محض ورود از دفتر آژانس به او تلفن کنم تا برای بردنم به ایستگاه بیاید.

درخانه دوست بیش از یک هفته نتوانستم دوام بیاورم. تصمیم گرفتم به خانه بازگردم. وقتی به تهران رسیدم انقدر افسرده و دل تنگ بودم که ترجیح دادم خودم به تنهایی با یک تاکسی به خانه بروم. همین که در مقصد پیاده شدم با کمال تعجب اتومبیل رحیم را دیدم که مقابل درمنزل پارک شده. آن وقت روز؟؟

اول فکر کردم شاید مریض است. نگران شدم دلم شور افتاد. احساس گناه کردم که تنها گذاشته بودم اش. در خانه را باز کردم داخل شدم. از در راهرو هم گذشتم هنوز صدائی نبود. اما به پای پله ها که رسیدم صدای خنده زنانه ای شنیدم. مدتی گوش کردم مطمئن شدم صدا از اطاق خواب خودش می باشد. آهسته و بی سر و صدا یکی یکی پله ها را بالا رفتم. تکیه به دیوار نزدیک در اطاق دادم و ایستادم.

دیگر به وضوح نجوای هر دو را می شنیدم. آه چه لحظات تلخ پر اضطرابی؟

صدای ضربان قلبم انقدر بلند بود که خیال می کردم آن ها هم می شنوند. ازشدت خشم تمام تنم میلرزید. هزار فکر شیطانی از ذهنم گذشت. مجسم می کردم کارد آشپزخانه را در دست دارم. از خودم می پرسیدم اول رحیم را خواهم کشت یاآن زن را؟ در عالم خیال گاه اول او را می کشتم دوم زن را و گاه هر دو را با هم.بعد مجسم می کردم با دستبند مرا روانه زندان می کنند ... سپس کوس رسوائیمان از بام می افتند و همه جا داستانم ورد زبان ها خواهد شد. خودم برای همه عمر در زندان خواهم ماند. عجب آبروریزی و رسوائی بزرگی!. ولی هر چه می شود به درک به جهنم. فکر می کردم کدام کارد را بردارم که تیز تر و برنده تر باشد و با یک ضربه کار را تمام کند!؟

ولی ناگهان مجسم کردم رحیم با آن هیکل درشت و عضلات نیرومندش مچم راهنگام فرود آمدن کارد بادستهای قوی و محکمش در دست گرفته با -سبئمت می پیچاند و به صورتم در مقابل رقیب سیلی محکمی می زند و هزار فکر دیگر ...

رفته رفته عقل و منطق جای خشم را گرفت و اشک جاری شد.

همین که هر دو در آغوش هم به خواب رفتند آهسته از پله ها پائین آمدم. در حالیکه ضربان قلبم بالا و آتش از آن زنانه می کشید. در هال پائین روی میل نشستم و به سختی خودم را کنترل می نمودم تا جلوی خشم و فریادم را بگیرم.

یک ساعتی گذشت. کم کم سر و صدائی شنیده می شد. هر دو لباس پوشیده خودشان را مرتب کرده خندان در کنار هم از پله ها پائین آمدند. قبل از ورود به هال هنوز روی پله ها بودند که هر دو مرا دیدند. برای چند لحظه همان جا میخکوب شدند. همه در سکوت به هم نگاه کردیم. هیچ کس سخنی نگفت.

ناگهان عنان عقل از دستم خارج شد خودم

را همچون ببر زخمی به در ورودی رساندم. دستم روی دستگیره در جلوی خروج هر دو را گرفتم. رو به آنها نعره زنان پرسیدم:

میشه به من بگید رابطه شما چیه؟ این جا چه کار می کنید؟ رحیم با خشم گفت:

«– برو کنار »

رو به آن زن فریاد زدم.

«– از خودت حجالت نمی کشی؟»

رحیم بلافاصله با آن دستهای قوی کشیده محکمی به گوشم زد و هر دو دستم را کشید. مرا مثل پر کاهی به سمت دیگر؟ هل داد که از سر راهشان کنار بروم. بااین کشیده چند قدمی عقب عقب رفتم با دماغ خون آلود پخش زمین شدم.

رحیم در را باز نمود و به سرعت خانه را به اتفاق ترک کرد رند.

صورتم غرق خون و دلم پُر از اندوه و درد روی زمین ولو بودم. این سیلی نا حق و تحقیر ممکن بودروی تعصبات متداول مذهبی یا ناموسی او را با قتلی یا آزارهای بدنی تشبیه بنمایند. و این چیزی نبود که من بخواهم. بنا براین باید راه دیگری پیدا می کردم. هر وقت می خواستم با رحیم در باره مشکل حرف بزنم او با ابراز عشق همواره دهانم را با این جمله می بست که:

– هر چه بیشتر زنها را می شناسم ارزش و اعتبار تو نزد من بیشتر می شود. قدر . ترا بیشتر می دانم و جایگاهت معتبر تر می گردد این حرفهای تکراری نه تنها دل شکسته ام را التیامی نمی داد بلکه امکان گله وشکایت را

که شاید می توانست تسکین اندکی باشد بنفع خودش از من می گرفت.

بالاخره پس از مدتها یک روز به من مژده داد:

« – به خاطر تو آن زن را ترک کرده ام. فقط به خاطر تو »

در را روی خودش قفل می نمود. در سکوت وروایتی سرد زندگی می گذشت. هیچکدام با هم حرفی نمی زدیم مگر به ضرورت فقط در یکی دو کلام. نتیجه بی اعتنائی این بود که رحیم صبح ازخانه بیرون می رفت شب

دیر وقت بعد از عیاشی و شبگردی به خانه باز می گشت. بی اعتنائی من باعث بود حتی روزهای تعطیل را هم بیرون از خانه بگذراند. شرایط برای او حتی بهتر از گذشته شد.

اما من از تنهایی به تنگ آمده بودم. بعد از گذشت بیش از سه ماه که زندگی در برزخ می گذشت شبی رحیم به سراغم آمد که:

«– بالاخره نمی خواهی آشتی کنی؟ دلت برای من تنگ نشده؟ »

«– نه ... دیگه نمی خواهم ببینمت. برو برو دیگر به سراغم من نیا... فقط برو »

همین که خواستم بروم دستم را کشید ومحکم در آغوشش گرفت. مرا بوسید واطهار عشق کرد که چقدر دوستم دارد. همان حرفهای همیشگی را تکرار کرد که دیگر باور نمی کردم وبرایم ارزشی نداشت.

خر ُخر آهسته نفسهای او باز مرا وسوسه می کرد جانش را بگیرم ولی هنوزدوستش داشتم. هنوز طاقث آزارش را نداشتم. با این

که از خیاثنش رنج می بردم با این که دیگر باورش نداشتم اما هنوز قادر نبودم دست به جنایتی بزنم. حالازقیب را دیده بودم و در باره اش به اندازه کافی تحقیق کرده بودم. می دانستم آن که زندگیم را تلخ نموده کیست و چگونه زنی است. او نه از زیبایی های زنانه و نه از امتیازات معنوی و هنری و نه از خصوصیات چشمگیری بهره داشت. ولی مهارتش در شکار مردها از تجربه فراوانش بود. در فکر بودم چطور می توانم او رااز سر راه خود بردارم. اول فکر کردم شکایت را به نزد پلر و مادرش ببرم. ولی ازاین کار منصرف شدم چون غیبت های شبانه و رفتار های او نمی توانسته از دیدخانواده پنهان بوده باشد. قطعاً گشایش مالی خانواده یکی از مهمترین عوامل چشم پوشی به تن فروشی دخترشان بوده. اگر هم خانواده آگاه نبودند ممکن بودروی تعصبات متداول مذهبی یا ناموسی او را با قتلی یا آزارهای بدنی تشبیه بنمایند. و این چیزی نبود که من بخواهم. بنا براین باید راه دیگری پیدا می کردم.

هر وقت می خواستم با رحیم در باره مشکل حرف بزنم او با ابراز عشق همواره دهانم را با این جمله می بست که:

– هر چه بیشتر زنها را می شناسم ارزش و اعتبار تو نزد من بیشتر می شود. قدر . ترا بیشتر می دانم و جایگاهت معتبر تر می گردد این حرفهای تکراری نه تنها دل شکسته ام را التیامی نمی داد بلکه امکان گله وشکایت را که شاید می توانست تسکین اندکی باشد بنفع خودش از من می گرفت.

بالاخره پس از مدتها یک روز به من مژده داد:

« – به خاطر تو آن زن را ترک کرده ام. فقط به خاطر تو »

می دانستم راست می گوید. از آن پس زندگی ما به روال عادی باز گشت. دوباره زندگی شیرین شد. دوباره شاخه های خشک درخت زندگی جوانه زد شکوفه داد.

دو باره باغ زندگی پر گل شد. چند ماهی گذشته بود که می رفت تا زخمهای کهنه شاید التیام یابد و رنج های گذشته را فراموش نمایم. اما باز بی هیچ دلیلی کم کم دیر آمدن ها شروع شد. این بار هم چون گناهکاری به وضوح اعتراف کرد:

– احساس می کنم این هم اعتیادی است، مثل هر اعتیاد دیگری. بیماری است که می دانم باعث رنج تست ولی مرا به بخش ... بر خلاف میل خودم بدان مبتلا هستم. فقط بدان هیچ کس جای ترا در قلب من نتوانسته و نمی تواند لحظه ای بگیرد. با من مدارا کن .

آیا راست می گفت؟ می دانستم دوستم دارد ولی این دوگانگی را نمی فهمیدم.واین اعتراف برای من کافی نبود. براستی او دچار بیماری است!؟

هر چه می گذشت عیاشی هایش علنی تر، گستاخ تر، بی پرده تر می شد و من دلشکسته تر و بی طاقت تر ... آخر چطور می توانستم بپذیرم که او هم عاشق من بقیه درصفحه ۵۱



خوانندگان مشهور زن

(ادامه از شماره پیش)

هایده: معصومه دده بالا فرزند محمد

دده بالا و زینت بلغاری درروز یستم فروردین سال ۱۳۲۱ درتهران متولد شد. وی یکی از خوش صداترین وموفق ترین خوانندگان دوران طلایی موسیقی سنتی و جاز ایران بود.وسعت صدای هایده بیش از دو اکتاو یا باصطلاح شش دانگ کامل ذبود یعنی وسعتی که حجره قادر است اصوات و نغمات رابدون اشکال و براحتی ادا نماید. اوج صدای او «سوپرانو» آنقدر واضح وزیبا و صحیح بود که هیچ خواننده ای چه قبل از او وچه بعدازاو قادر به اجرای آن نبوده است. هایده به مدت بیست سال آسمان موسیقی ایران را درخشان نمود و بیشتر آهنگهایی که اجرایی کرد آهنگ روز بحساب می آمد والگوی خوانندگان نسل جوان تر قرار می گرفت. از معروف ترین آهنگهای او که مدتها آهنگ روز بود بایستی از«ساقی» ،

«سوقاتی» و «ای خدا» نام برد. وی اولین بار حرفهٔ خوانندگی رادرسال ۱۳۴۷ دررادیو تهران دربرنامهٔ گلهای رنگارنگ شروع کرد وبا خواندن آهنگ « آَر اده» ازساخته های **علی تجویدی** و شعر **رهی معیری** یکشبه مشهور عالم وادم گردید. هایده مقدمات موسیقی را درمحضر استاد علی تجویدی فرا گرفت وبعداز اجرای آهنگ « آزاده» با خواندن آهنگ «رقم» نبوغ هنری خودرا به اثبات رسانید و در همین سالها با همکاری آهنگسازان موسیقی جاز امثال **جهانبخش پازوکی** و **فریدون**



خشنود پایه عالم موسیقی جاز نهاد ودراین زمینه نیز **انوشیروان روحانی** و **محمد حیدری** نیز راهگشای او به دنیای موسیقی پاپ بودند که باخواندن آهنگ «نوروز آمد» و«سوقاتی» توان ومهارت خودرا درزمینهٔ موسیقی پاپ نیز ثابت نمود.

آخرین برنامهٔ هنری هایده قبل از انقلاب اسلامی اجرای برنامه ای بود در «**آلبرت هال**» لندن درسال۱۹۷۸ که با تشویق بیسابقه ای روبرو شد و بعداز اجرای این برنامه مانند بسیاری از هنرمندان که بعلت جؤ سیاسی و

آخرین برنامهٔ هنری هایده درشب بیستم ژانویه سال ۱۹۹۰ بود که درکاباره کازابلانکا نزدیک سانفرانسیسکو برنامه اجرا کرد و روز بعد درآثر حملهٔ قلبی بدرود حیات گفت.وی مدتها از مرض قند شکایت می کرد. مکان دفن او درقبرستان پارک وست وود درلس آنجلس می باشد. هایده درموقع مرگ ۴۷ ساله بود. شعری که برروی سنگ مزار او حک شده این است:

ای غایب ازنظر بخدا میسپارمت جانم بسوختی و به دل دوست دارمت تادامن فلک نکشم زیر پای خاک باورمکن که دست ز دامان بدارمت محراب ابرویت بنما تا سحر گهی دست دعا برآرم و درگردن آرمت

یادش گرمی باد.
مهستی: خدیجه(افتخار) دده بالا درروز ۲۵ آبان سال ۱۳۲۵ درشهر تهران بدنیا آمد ومدت ۴۰ سال عالم هنری موسیقی ایران را درخشان نمود. این هنرمند چه درزمینهٔ موسیقی سنتی وچه در زمینهٔ موسیقی پاپ جزو



مذهبی ترک وطن نمودند هایده نیز درانگلستان اقامت نمود ولی درسال ۱۹۸۲ به آمریکا مهاجرت کرد و درشهرلس آنجلس اقامت گزید . هایده درغربت نیز می درخشید چنانچه باهمکاری شرکت Caltex Record توانست آلبوم آهنگ های جدید خودرا به عالم موسیقی سنتی و پاپ ایرانی ارائه دهد و با خواندن آهنگ هایی مثل «روزهای روشن» و «قصهٔ من» و «زندگی» پیوند عاطفی باایرانیان مقیم خارج ایجاد کند وبا آن آهنگها با آنها درد دل میکرد . از آهنگسازیانی که در خارج ازایران بااو همکاری می کردند بایستی از **صادق نوجوکی** و **محمد حیدری** و از شعرا بایستی از **اردلان سرفراز** و **هما میرافشار** و **بیژن سمندر** نام برد از دیگر شعرائی که بااو همکاری مستمر داشتند **لیلا کسری** بود.

برای پرورش هنر خوانندگی دربین بانوان هنرمندایرانی. اولین کسی که تحت تأثیر این هنرنمایی قرار گرفت خواهر بزرگار او هایده بود که ۵ سال بعداز مهستی فعالیت هنری خودرا آغاز کرد. به جرأت می توان گفت که این دو خواهر صفحهٔ تازه ای رادرتاریخ موسیقی سنتی و پاپ ایران گشودند که قبل از آن بی سابقه بود. مهستی نیز مانند هایده یک سال قبل از انقلاب اسلامی یعنی درسال ۱۹۷۸ به انگلستان مهاجرت کرد شد وتا آخرعمر درآمریکا زیست و به فعالیت هنری خود ادامه داد.

از معروف ترین آهنگهایی که مهستی در سالهای فعالیت هنری خود اجرا کرد می توان از «پرندهٔ مهاجر» و «عید شما مبارک» با همکاری **ستار ومنوچهر چشم آذر**، «موج»، «یکی را دوست می دارم» با همکاری هایده و**هوشمند عقیلی** ، « زندگی» همراه با هایده و «سپیده دم» و تعداد دیگری از آهنگهایی که هرکدام آهنگ روز بود نام برد.

تعداد آهنگهایی که مهستی در مدت زندگی هنریش اجرا کرده است بالغ بر ۱۰۰ آهنگ می باشد.

مهستی مدتها از بیماری سرطان روده رنج می برد و این بیماری مدت ۴ سال او را آزد و او با آن بیماری می جنگید تا اینکه مغلوب آن شد ودرروز ۲۵ جولای سال ۲۰۰۷ در شهر سانتاروزا واقع در کالیفرنیا بدرود حیات گفت و درگورستان پارک ملی وست وود واقع در لس آنجلس کنار ازاو دختری بنام **سحر ناظمیان** بیادگار مانده است.

مراسم تدفین او بطور زنده از کانال تپش کالیفرنیا پخش گردید . در تشییع جنازه او تعداد بی شماری از بلندپایگان هنری ایران شرکت کردند. از جمله شرکت کنندگان درمراسم تشییع و تدفین او بایستی از شهردار بورلی هیلز«**جیمی دلشاد**» و طراح بزرگ مدجهان «**بیژن پاکزاد**» (بیژن) نام برد.

شعری که برروی سنگ مزار مهستی حک شده است این است:
جای پای نفست مانده به صحرای خیال بفراسوی تجسم همه جا جاداری یادش گرمی ادامه دارد

بقیه: خیانت

باشد هم عاشق عیاشی؟! از آنجا که صدای خوشی هم داشت و دوستان به هر حیله او رابه مجالس عیش و عشرت خود می بردند خیلی زود نیز به مواد مخدر هم آلوده گردید. امشب که مثل بقیه شبها تا دیر وقت به انتظار نشسته بودم و او مست و خراب به خانه آمد خودم را به خواب زدم. حتی صبح هم با او مواجه نشدم. نمی خواستم باز با طناب لرزان عشق مرا به زندگی وصل نماید.زندگیمان از هم پاشیده و تکه تکه شده بود و دیگر نمیشد قطعات پاره پاره را در کنار هم چسباند.برای همین نمی خواستم در تصمیم خللی وارد شود. چون برآستی بریده بودم. خسته بودم دل شکسته بودم.

همین که صدای روشن شدن اتومبیل و سپس بسته شدن در حیاط را شنیدم ومطمئن شدم رحیم خانه را ترک کرده شیشه والیوم بالای سرم را برداشتم. تمامی قرص های آنرا کف دستم خالی نمودم و با یک لیوان آب می خواستم همه را یک جا فرو دهم. به امید این که به خواب روم و دیگر چیزی نبینم و دیگر چیزی نفهم …

هنوز دستم را به دهانم نرسانده بودم که همان لحظه قناری شهباز از داخل قفس که سالها منتظر آواز خواندنش بودم چهچه اش را سر داد. آه … عجب …

هشت سال در انتظار این لحظه بودم .

«هشت سال »! قرص ها کف دستم لیوان آب به دست دیگر، گوشه‌ایم را تیز کردم.

چه نفسی برای این چهچه!

نمی دانم در صدای او چه جادویی بود که به سرعت از تختخواب بیرون پریدم. نفهمیدم از پله ها چطور پائین رفتم. آهسته ولی هیجان زده به او نزدیک شدم.

آقتدر کنار قفشش نشستم تا آوازش تمام شد. این چه صدائی بود. آیا این پیام شهباز بود؟ آواز زندگی بود؟ آیا پرنده مرا به زندگی می خواند؟ می خواست من زنده بمانم؟

دستم را به داخل قفس بردم به پره‌ای نرمش دست کشیدم. چه آرامشی!

آب و دانه اش را عوض کردم و او در حالیکه با چشمان ریز سیاهش به من نگاه می کرد دوباره برآیم چهچه زد و مرا به دیدن شگفتی ها و رویاهای زندگی دعوت نمود. حتی از پشت میله های قفس.

نمیدانم چرا ناگهان این شعر کسرائی در گوشم صدا کرد.

آری آری زندگی زیباست.

زندگی آتشگهی دیرنده پا برجاست.

گر بیفروزش، رقص شعله اش در هر کران پیدااست.

بقیه: درنهان خانهٔ جان

در انواع بت و تندیس نیایش میشد ، موجودی فرازمینی و یکتا تعریف گردید و همزمان موجودیت انسان نیزتقارن و ترکیبی از روح و ماده اعلان شد. به این سان ؛ پاسخ به چرایی خلقت انسان و سرنوشت او پس از مرگ در مفهوم دینی دیگر پوچ و بی جواب نماند زیرا برای پیدایی جهان ، خالق و میدایی تعریف شد که همو انسان را به وجود آورده و سرانجام نیز پس از مرگ ؛ روح برقرار و ابدی انسان را به سوی خود فرا میخواند و او را بنا بر اعمال نیک یا بد ؛ پاداش و مجازات میدهد. این تفسیر از آفرینش و مقصود از وجود انسان تا مدتها در نزد آدمیان پاسخشگوی « چرایی ها » بود و به ایشان آرامش روان و انگیزه حیات میبخشید و هنوز هم برای بسیاری این چنین است. تفاوت در این است که مفاهیمی چون مجازات و مکافات؛ بهشت و دوزخ و معاد و قیامت نیز در ادیان جدید برخلاف ادیان سنتی ، تفسیری غیرمآدی تر و قابل قبول تر یافته اند مثلاً بهشت دیگر یک مکان مادی و پرازحوری و باغ و شراب نیست بلکه همان آرامش و رضای درون و نزدیکی به حقیقت است. افسانه خلقت آدم و حوا نیز به یک داستان سمبلیک معنادار تعبیر میشود که برای انسان امروزی قابل درک به نظر میرسد.

اینکه هر انسانی بنا بر ویژگیهای منحصربه فرد آدمی بخواهد چرایی هستی و بودن خود را بداند و هم عاقبت وجودش را گمان بزند ،اجتناب ناپذیراست پس اومیتواند بنابردیدگاه و اعتقادی که برمیگزیند از هر راهی به این مهِم بپردازد ولی توقع درک کامل مفهوم حیات ، چه از طریق علمی و چه دینی ، خواسته ای نامحدود و ناشدنی است اما میتوان امید داشت که با تکامل تدریجی علم و شناخت محدودیتها و مرزهای معرفتی آن و همچنین با ظهورادیان نوآور و وسیع نگر و نزدیکتر شدن و هماهنگی بیشتر این دو حوزهٔ معرفت به یکدیگر؛ پاسخهایی بهتر و دلگرم کننده به « چگونگی» ها و « چرایی»

های ذهن این انسان همیشه پرسشگر و سرگردان داده شود و حداقل ، آرامش خاطری را به او هدیه کند تا بتواند به رفع مشکلات و نابسامانیهای این

رباعی از رودکی:

بی روی تو خورشید جهان سوز مباد هم بی تو چراغ عالم افروز مباد باوصل تو کس جومن بد آموز مباد روزی که تو را نبینم آن روز مباد

رباعی از سنائی:

چشمم ز فراق تو جهانسوز مباد بر من سبه هجر تو پیروز مباد روزی اگر از تو باز خواهم ماندن شب باد همه عمر من آن روز مباد

بقیه: روغنها و اسانسها

زمینه سازی روانی،آرامبخشی و ثبات اخلاقی می شود، به طوری که رایحه این گیاه در زمینه استرس و ضربه های احساسی بسیار کمک کننده است.در طی تحقیقات اخیر ، از این گیاه برای درمان پیش فعالی در بچه ها بسیار اثرگذار است.

روش استفاده از اسانس؛ رایحه خس خس ، را می توان روزی سه بار به مدت یک ساعت در فضای خانه یا به طور مستقیم پخش و استشمام نمود.

استفاده مستقیم؛می توان از گیاه خس خس به عنوان مکمل غذایی روزانه به طور مستقیم استفاده کرد.

استفاده موضعی؛ دو تا چهار قطره روغن گیاه خس خس را بر روی مناطق چاکرا یا نقاط انعطاف پذیر استفاده کرد.

توجه: رقیق کردن روغن گیاه خس خس به غیر از پوست های حساس ضروری نیست.

روش استخراج؛ ریشه گیاه خس خس را با روش بخار تقطیر و عرق گیری می شود.

مواد تشکیل دهنده:

ایزووانینول(۱-۱۶) درصد، خوسیمول (۷- ۲۱) در صد، آلفا- و تیونی (۲- ۷) در صد، بتا و تیونی (۴- ۱۴درصد)، بتا- و تیونی(۱- ۸) درصد،

جهان موجود بپردازد و با رضای خاطر بیشترو احساس یگانگی و مفید بودن، به سوی ناشناخته های مرموز پس از مرگ گام بردارد.

بقیه: دستور زبان فارسی

- اف (بمعنی دور کردن): افکندن آیین جمله بندی و انواع جمله **جمله:** فهمیدن و فهماندن مقاصد و افکار بوسیله جمله انجام می‌پذیرد. جمله مجموعه‌یی است از واژه‌ها که با رابطه‌یی که لازم است میانشان برقرار باشد بر مفهومی واحد و کامل دلالت دارد، بنابراین از آوردن چند کلمه بدنبال هم که با یکدیگر ارتباطی ندارند جمله تشکیل نمی‌شود مانند:

گل، نسیم، خوشبو سرخ ، گلدان که در پی هم آمده‌اند مفهومی واحد ندارند چون رابطه‌یی میانشان موجود نیست ولی اگر گفته شود نسیم، گل خوشبو را در گلدان گذاشت مقصدی خاص و مفهومی کلی بیان شده است.

انواع جمله بر چهار بخش است: خبری، امری، پرسشی (استفهامی) و تعجبی.

۱- جمله خبری: آنست که از وقوع کار یا حالتی خبر دهد مانند: فرشته و پروین به دانشگاه رفته‌اند، پرویز به بازار نمی‌رود.

۲- جمله امری: آنست که شامل فرمان یا خواهش باشد مانند: به خود اعتماد کنید، با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی.

۳- جمله پرسشی (استفهامی): آنست که شامل پرسش باشد و با یکی از واژه‌های پرسشی آید یا طرز ادای جمله و یا نشانه پرسش استفاده می‌بودن آنرا برساند مانند: آیا به دانشکده می‌روید؟ کی به منزل آمدی؟

بدون واژه پرسشی مانند: به بازار می‌روی؟

گاهی در جمله‌های پرسشی قصد پرسش کننده دریافت جواب نیست چون خود، پاسخ پرسش را می‌داند و مقصودش از ذکر جمله به صورت استفهامی آن است که گفتهٔ خود را تأکید کند تا معنی آشکارتر گردد مانند:

گر من آلوده دامنم چه زیان

همه عالم گواه عصمت اوست

(حافظ)

Artist Homeira Mortazavi's Artworks on the Moon

the work of 30,000 artists, writers, musicians, and filmmakers from 160 countries go to the Moon

We would like to share with you this amazing news that artworks (digitized) created by Homeira Mortazavi are going to live forever on the moon!

The Lunar Codex is a digitized collection of contemporary art, poetry, magazines, music, film, podcasts, and books. It contains the work of 30,000 artists, writers, musicians, and filmmakers from 160 countries. The Canadian physicist and author Samuel Peralta started the project.

As executive chairman of the Toronto-based media and technology company Incandence, Peralta has been contacting creatives to acquire the works and archival permissions for free inclusion in the Codex. Submissions by individual artists have also been included, with the caveat that their work must have been included in an exhibition, catalogue, or anthology.

The full contents of the Lunar Codex can be viewed here <https://www.lunarcodex.com/>

Homeira has at least 7 artworks that will be included in The Lunar Codex time capsule.

Peregrine is now targeted to launch Dec 2023 to Sinus Viscositatis via United Launch Alliance Vulcan Centaur / Astrobotic Peregrine Lander.

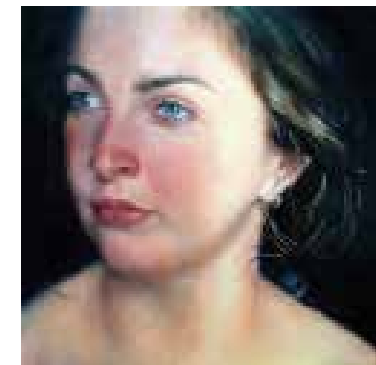
The Polaris Collection - Launching December 2023 to Nobile Crater, Lunar South Pole via SpaceX Falcon Heavy / Astrobotic Griffin Lander / NASA VIPER Rover These are the pieces that are included in Peregrine and Polaris Collection. All these paintings are available to be collected here <https://www.artsy.net/artist/homeira-mortazavi>



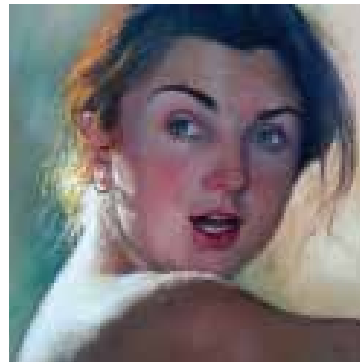
2



3



4



5



6



7

- 1-Somewhere in a parallel World
- 2-Shelter, 20X24 in, Oil painting
- 3-ButHerFly 3, 2021 Oil on canvas board 6 × 4 in | 15.2 × 10.2 cm
- 4-Challenge, Défi, 2020, حریف, Oil on wood panel 12 × 12 in | 30.5 × 30.5 cm
- 5-Torrent, oil on canvas, 12 X12 in.
- 6-DigitEyes, oil on canvas 2023
- 7-ButherFly 2, 2021 Oil on canvas board 6 × 4 in | 15.2 × 10.2 cm

We wish H.Mortazavi more success in life and in the field of her art.

The sound of water by: Sohrab Sepehri

Like a breeze, my Ka'ba wafts from orchard to orchard from town to town.
My black stone is the light reflected on flowerbeds.
I'm a native of Kashan:
An artist by profession.
Sometimes, I build a cage of colours and offer it for sale to rase your lonely heart
With the song of the peony confined therein.
It's a fancy! Only a gancy! ... I know.
My canvas is lifeless.

I well know my painted pound is fishless.
I'm a native of Kashan,
Descending perhaps
From a plant in India, an earthenware from Sialk
Or perhaps from a prostitute in the streets of Bukhara.
Father died after twice migrating of swallows, twice falling of snow,
Twice sleeping on the terraced-roof,

Father died beyond Time.
When my father died, the sky shone blue.

My mother jumped up from sleep. My sister turned pretty.
When my father died the police were all poets.
"How many kilos of melon?" the greengrocer asked.
"How much is a gram of consolation?" I reciprocated.
Father painted
Made tars, played the tar as well.

Bertolt Brecht

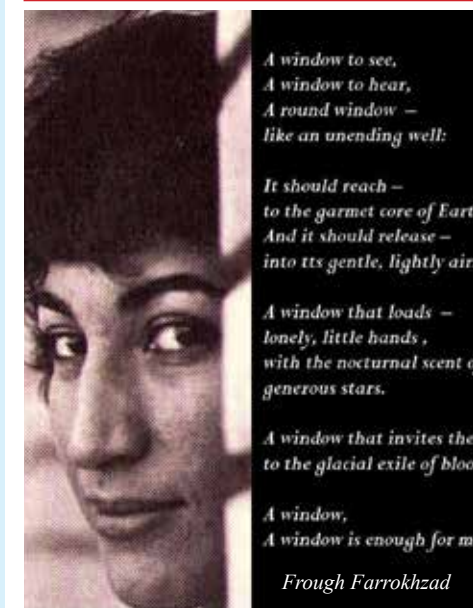
I hear you don't want to learn anything

I hear you don't want to learn anything.
I gather from that:
you're millionaires.
Your future is assured — it lies bright and clear before you. Your parents have fixed things so that your feet won't get bruised on any stones.
So you don't need to learn anything. You can stay the way you are.
Should some difficulties nevertheless arise — since the times, so I hear, are uncertain — you've got your Leaders, who'll tell you exactly what you've go to do so things will go well for you.
They've consulted the ones who know the truths that are valid for all time and the prescriptions that always work.
With so many who are for you you don't need to lift a finger. Of course, if things were different, you'd have to learn.

Bertolt Brecht

In Praise of Learning

Learn the simplest things! For you whose time has come it is never too late!
Learn your ABC, it is not enough, but learn it!
Do not let it discourage you, begin!
You must know everything!
You must take over the leadership!
Learn, man in the asylum!
Learn, man in prison!
Learn, wife in the kitchen!
Learn, man of sixty!
Seek out the school, you who are homeless!
Sharpen your wits, you who shiver!
Hungry man, reach for the book:
It is a weapon.
You must take over the leadership!
Don't be afraid of asking, brother!
Don't be won over,
See for yourself!
What you don't know yourself, you don't know.
Add up the reckoning.
It's you who must pay it.
Put your finger on each item ask how did it get here?
You must take over the leadership!



A window to see,
A window to hear,
A round window —
like an unending well:
It should reach —
to the garnet core of Earth.
And it should release —
into its gentle, lightly air.
A window that loads —
lonely, little hands,
with the nocturnal scent of
generous stars.
A window that invites the sun
to the glacial exile of blooms
A window,
A window is enough for me.
Frough Farrokhzad

Mitra Navabi

I Can Never Die

In nostalgia I mourn for my death
Though having never lived
I can never die
I pick petals from a rose to find its core
Reaching the core I take it for a petal
Alas I have lost my soul
I have no past
And the future never comes
I am eternally balancing on a new second

division and conflict. Irritation and anger physically and mentally harm and destroy people, and diminish their ability to think and act logically.

It is all about mind control. It reminds me of the story of One Thousand and One Nights. In this tale the Sultan takes a new wife every night and has her executed the following day. His latest bride, which is Scheherazade succeeded in engaging his interest by telling him a story at night, before he falls asleep. But she halts her stories at a suspenseful moment and promises to continue the next night. The Sultan is hooked. His curiosity or preoccupation with the story prevents him from carrying out the execution of his wife. After 1001 nights the king abandons his plan to execute her. She becomes the queen. The reason I brought up this story is that governments are behaving in the same way. Everything can be both used and abused. In the case of Scheherazade, it prevented the execution of an innocent woman. Using the same technique in society is manipulation. Most people have no idea how they are manipulated.

These plans were designed overtime and implemented slowly in schools and colleges. During Covid 19 and the lock ins, their promotions were intensified. With demonstration and louting it took a large tour and the hidden messages appeared clearly. The sublime messages were broadcasted by social media and television during Covid19, and the sense of loneliness people endured due to the imposed restriction made people, especially millennium kids

scared to continue their lives as before for they had lost all do hope for their future. They first found their answers in sex, drugs, and suicide. Then it was time to introduce the drag queen and change of sex to engage the minds of people and fill the pockets of specialist and hospitals. Then it was time to introduce new drugs, mushrooms, and many other elements in addition to the existing operations. In the past, when it was time for excitement, public lawsuits, and accusations like OJ Simpson's story, were publicized to occupy and entertain. People were nailed down in front of their television sets for hours to see how the Bronco was rolling on the freeway! Thank God, to Chinese creativity, who gave us Tick Toc, in addition to Facebook, Instagram and smart phones and many other tools that can fill the days of everybody.

The abnormal has become normal these days. Everyone is fixed to their phones. Even loving mothers and babysitters who push the crying babies in carts in the streets and parks, are unable to stop texting or talking in order to help the baby. One wonders what the governing bodies and lawmakers are thinking. Just as all rivers run into the sea, all implemented policies end up in more power and money. If we "follow the money" we will be able to find the real reason for all this chaos. Iranians have become conscious to the actual situation due to the last forty-five years of research on the Iranian Revolution. They are more aware of these same people and of their games. They have watched

their country being sold to foreigners for money and power. They have witnessed how the most trusted friend of the Shah stabbed him in the back, like Caesar on the stairs of the Senate in Rome.

Mr. Giscard D'Estaing, the president of France, used to say that the middle-class population is like cactus trees in the society, because the middle-class people are well educated, hardworking, family oriented, and spiritual. They believe in law, order, justice, descent life for everyone and a bright future for their children. May be this is the exact reason that the self-selected 10 individuals of X Files or the invisible conductors on our political scene have decided to get rid of the second class. Whatever is going on now, is like a sharp bullet directed to destroy the middle-class.

Life would be so much easier for the organizers of this game if there were only the first and third class, regardless of the fact that some of the powerful newly rich come from the middle class themselves. But nothing is new. Two class society existed before. In Europe it was called feudalism, in Iran "Arbab-Raiyati". When the voices of suffering people became too loud, blood was shed, and feudalism disappeared. Only in Iran no blood was shed because during the "White Revolution," Shah distributed the lands to peasants. Later he had to pay dearly because many of landlords never forgave him!

The planners for our world forget some important facts. They have used the brains and the skill of the middle class to

create powerful tools. Thus, they have gained extreme power and billions of dollars. They can change their appearance to look young and beautiful. They can change sex. They can play god to the rest of the world. What they forget is that from the day people are born they are accompanied by death. This applies to everyone. Our days on earth are numbered.

Though the invisible conductors of real life's X Files have spent a lot of money to achieve their goals, they still have more obstacles to conquer, in order to reach their final destination. The one obstacle which cannot be tampered with or bought with any currency and power is time. The days and hours of everyone's life is numbered. Death accompanies us all; from the minute we are born. God cannot be bullied or bribed by anyone because everything in this world belongs to Him, and the ultimate power is in His hands.

An invisible device or a clock is installed in everyone. The moment a baby is born, the clock starts ticking. The indicator starts advancing from number zero patiently and will stop as soon as it reaches the invisible number indicated in each device. No one can change the number; no wealth can buy a minute more. Power and ego will soon vanish, and all will be forgotten. Everything that was cherished, saved, and accumulated will go from hand to hand! If you don't believe me, go to an estate sale, or visit museums and Chateau de Versailles. Is the suffering inflicted upon children and other human be-

Iranian cuisine:

ghormeh sabzi

ings for the sake of temporary success or fame justified?

What is ghormeh sabzi?

Ghormeh sabzi is a warm herb stew made with meat and beans. It's made with a combination of greens, the most common of them being parsley, cilantro, and garlic chives. It is the national dish of Iran. And I consider it the king of Persian stews.

Ingredients for Ghormeh sabzi

Yellow onions: You'll want to use chopped yellow onions for this recipe. We'll cook them in the oil until they're golden brown before searing off the stew meat.

Olive Oil: You can use ghee, vegetable oil or any other kind of oil you like to use at home for cooking.

Garlic: You can use as little or as much garlic as you'd like. I usually use around 5 cloves.

Spices: you'll of course need salt, turmeric, and black pepper. Though it's not a spice, you'll also need a bouillon cube. The bouillon is optional, but it does amp up the flavor of the stock that the meat simmers in. I usually use chicken bouillon, though beef also makes sense.

Beef: For the meat you want something that can stand up to the long-simmering time this stew requires. I use what my butcher marks as 'stew meat.' This is something like a

chuck roast or round eye and contains a lot of connective tissue that will break down as the stew gently simmers. Tender chunks of lamb also work. I usually like to have chunks that are about 1½-inch cubes. **Dried Limes:** Also called lemoo amani. These are dried persian limes that give the stew the most delicious depth of flavor. This is one of those ingredients that you'll find at a middle eastern grocery store for or you can order them online here!

Herbs, Herbs, Herbs: This stew is a nutrition powerhouse with all the greens! You'll need a ton of herbs here. You'll need bunches of parsley and a small bunch cilantro, and then I'll also use green onions, and dried fenugreek. Fresh fenugreek will also work for this recipe, however, it's sometimes a pain to clean, and the dried herbs work just as well. The chopping of the herbs takes the longest hands-on time in this recipe. If I know I'm planning on making this, I usually try to wash and dry the herbs a day ahead of time. I'll even chop the herbs and spinach and box them up for the next day as that cuts down the prep time significantly!

Baby Spinach: I like to use baby spinach instead of regular spinach. Baby spinach comes cleaned and just requires some chopping. Regular spinach would need to be soaked to get all the dirt and grit out before you dry and chop it.

Red Kidney Beans: Parts of

Iran use kidney beans in their ghormeh sabzi. North and northwest Iran uses black-eyed peas. I've even seen people use pinto beans. All this to say that you have a few options here.

Lemon Juice: Use lemon or fresh lime juice towards the end to cut through the richness of the stew.

How to make ghormeh sabzi

Start the stew. In a large pot or dutch oven, add a generous drizzle of oil, and cook the onions over medium heat when it's hot. Saute the onions until they're slightly golden. Then add the minced garlic, ground turmeric, and black pepper. When the garlic is fragrant, stir in the meat and let it sear evenly all over. Season the meat with salt, the bouillon cube, and add the water. Bring the stew to a simmer, then lower the heat and simmer uncovered for an hour.

Simmer simmer simmer. Poke holes in the dried limes with a fork or a paring knife. Then add them to the stew. Cover the pot with a lid but leave a sliver so that the stew vents. Saute the herbs. When there's roughly 20 minutes left. Add a glug of oil to a large skillet or deep saute pan and add the herbs over medium-high heat. Saute the greens until they wilt down to less than half the size. I use dried fenugreek and add that in during the last two min-

utes.

Simmer again. Add the greens to the stew along with the drained kidney beans, cover the pot with a sliver to vent and let it simmer again for an hour. The theme here is simmer! The lower and slower you cook this, the more tender the meat and the more flavorful the stew!

Serve it up. Remove the dried limes and keep them to the side if you plan on serving them with the stew. Check the meat to see if it's done with a paring knife. If the knife goes through with some resistance, let it simmer for longer until it's super tender. When the meat is done, add the lemon juice. Taste and adjust with more salt as the stew needs. Then serve it up with tahdig or basmati rice and shirazi salad.

Mitra Navabi

I Can Never Die

In nostalgia I mourn for my death
Though having never lived
I can never die
I pick petals from a rose to find its core
Reaching the core I take it for a petal
Alas I have lost my soul
I have no past
And the future never comes
I am eternally balancing on a new second



Dr. Rosemary H. Cohen

The Modern Version of X Files

One of the longest running science fiction series in the history of network TV was the "X Files", the famous television series which continued for 9 seasons after being aired for the first time in September 1993.

In this story, FBI special agents investigate the unexplained, and mind-bending cases known as "X-Files". Though, the government is convinced that the outlandish reports are false, conspiracy theorist Fox Mulder (David Duchovny) and realist Dana Scully (Gillian Anderson), stop at nothing to prove that "the truth is out there."

I am not too keen on watching TV because I believe it can become an addiction. Besides it is a waste of time and people can become manipulated by what is shown on TV. The "X-Files" was one of the rare programs that I watched on television. Though fictitious, the story contained some truth and had a message. I have found this to be the case in many old movies and books where what has been presented as fiction has turned out to have some truth in them. I wonder how these authors and creators could see deep into the future! Either they have some psychic abilities, or they have friends and family members in ruling circles.

In the "X Files", the two FBI agents discovered that everything that was happening in America and around the world was planned and controlled by a small group of anonymous individuals whose identity was unknown even among themselves. I believe they were ten in number, (plus one or two aliens from outer space) but they had established common ideas and goals and had developed special methods to execute their plans on time.

Watching the events happening rapidly and simultaneously in America, Europe and around the world, takes me back to the X Files series. I am not able to stop comparing the similarities between the two. The actual horror music that we hear in real life, seems to come from an orchestra where each player is playing his/her instrument perfectly in tune with the other players. They are able to create this complicated symphony, in perfect harmony. Of course, we can see the players clearly, but the conductor of the orchestra is hidden in darkness, no one knows who he is, nor see his face. We can only guess his identity by the movement of his hands.

The players are all well-trained. They are dedicated and organized performers who are motivated to perform their parts perfectly. There are mainly three reasons for their motivation: money, power,

and fame.

Everything, even honor, has a price. It is a kind of prostitution. The customer is aware of this, so his choice will depend on the size of his pocket. But for the conductors of this orchestra, money is not an obstacle. They are loaded with the green paper. They have enough money to buy anyone, from the lowest to the highest powers in any country. They buy ordinary citizens, voters, senators, congressmen (& congresswomen), ministers, district attorneys, school board members, educators, prestigious reporters, and journalists, religious leaders and even the presidents. Just give a person money and promise them power and they will do exactly what is expected of them.

In reality, the conductors of this orchestra are working meticulously to destroy all obstacles on their path to victory. These obstacles are ethics, humanitarian principles, spiritual beliefs, family and social values, traditions, justice, and respect for all.

Once these obstacles have disappeared there will be nothing left but new laws and philosophies, for people to lean on. This applies especially to the new generation. The conductors of this symphony worship the god of wealth; their shrines are made of gold and precious stones; the pages of their holy book are stamped by the dollar sign and they are ready to

do anything to obtain more wealth, even if they have to destroy the lives of beautiful innocent children or countries that have been created by sweat and blood of young and old people!

They focus on children and the younger generation. They are waiting patiently for the elders of society to disappear so they will have a free hand to finish their job! But they forget that they themselves are reaching the same age as the elders, and as we say in Persian, they have one leg is here on the earth and the other one already inside the pit! So, we can ask ourselves who are they working for? Can they be guided by the evil spirit, Ahriman who is warring with the divine spirit, Ahura Mazda?

It is another story with the new generation. They have been brainwashed and programmed from birth. They have been manipulated and cheated by everyone. They have been targeted especially since many of them are lonely and scared in a vast society where they do not have a decent family life from early childhood.

The unfortunate ones have moved from foster homes to shelters. Some have eventually ended up on the streets. Some may have lived for a short time, with a person who promised to protect and give them security. These young people have never been loved

or taken care of by their families. No one has ever cared for them.

I am reminded of Jerry Springer. Though his shows were for entertainment, they contained an educational element. He gave voice to a specific class of Americans, which most people are unaware of their existence, of their lives and their way of thinking. On some shows, young girls were invited to face their boyfriends and solve their intimate problems in public. Most of them were under the age of twenty. Some of these women already had two or three children and were pregnant. Their boyfriends denied being the father of the future baby, but the young women would be insistent; they would cry, argue, and swear that their boyfriend was the father. After taking DNA tests many times, we learnt that the boyfriend was not the father. Later, she would admit that she did not know who the fathers of any of her children were. Unfortunately, this is the situation with many young people in America. Can anyone imagine what those children go through till they become adults? What becomes of them, without a positive role model, without love, caring and education?

Unfortunately, this is the situation with many young people in America. Can anyone imagine the turmoil those children would go through until they reach the age of puberty?

The children in rich families sometimes fare no better. They grow up in large mansions mostly alone surrounded by nannies and babysitters.

Their mothers and fathers are busy accumulating wealth and showing it off to their friends. They don't have much time left to spend with their children or show them affection! They express their love and attention by lavishing expensive gifts on their children and giving them plenty of money. These young people too, may end up spending their time on the street or indulging in drinking alcohol and taking all kinds of drugs.

Our leaders are trying hard to replace our spiritual, social and family values with odd ideologies, drugs, unlimited sexual freedom and all the wrong things that will destroy a society. Many children grow up in front of the television sets from early childhood or they have been a witness to people acting real tragedies right in front of their eyes, in their homes. Whatever happens in America and in the world right now, is successfully planned and executed. The aim is to at first destroy United States and then every other part of the world. Replace the past civilization with the new society that they have in mind.

They achieve their goals through:

1. creating division and hate among people
2. By appealing to the good intentions and the kind hearts of children and youth through the use of special slogans and words that resonate well with the new generation, they enforce their ideology and create robots.
3. The classical education of the past is abandoned in favor of teachings that are more mechanical. This fosters a new

generation of obedient slaves. This is neither fair for the coming generation nor good for their future.

4. The youth are introduced to drugs, alcohol, and sex in abundance. Addiction is the best way of controlling the minds of anyone, at any age. This is the main key to modern slavery.

5. Once slave mentality is created, the youth will be used as they wish. The slaves-serfs obey their masters' orders. When required, they will chant in the street, burn, and destroy buildings and kill anyone who is unlike them. Special limousine services will take them to stores, to smash, steal and run back to the waiting cars. The authorities show no interest in any of this. They can't be bothered to even learn who are facilitating the getaways. Who has been buying and selling stocks worth millions of dollars since the summer of 2020, while so many stores and companies have been closed or lost their business because of these situations? Do the authorities care about the situation or are they actually accomplices.

Is this normal?

- Has it become a normal behavior to rob and beat hard-working citizens in the streets, metros, and parking lots, and leave without the fear of punishment? When there are no consequences for destructive behavior and actions, they will continue doing it!
- Once God, justice, family values and love is eliminated from the lives of young people, they will become vulnerable for any given situation.

Right now, in America, gov-

ernment decisions and actions are so illogical that even the most uneducated individuals in the "underdeveloped" countries around the world are laughing at us! By making the United States a mocking subject, are the authorities aiming to weaken it or do they want to irritate the population to a point that finally the hard working, silent population will lose their control and patience so that God forbid the country will enter, a bitter civil war. Are the policies regarding open borders and illegal immigrants by any chance have the same aim?

How can a five-year-old know what gender is and how can the educators trust the wishes of a five-year-old child, and help him/her to change their sex? Most five years old boys want to become fire fighters, astronauts, and garbage collectors. And the same age girls want to become like their mommy and have children! Why do the school advisors not help them to achieve their goals? Why are the authorities engaged only on sexual matters? Can they in reality be hiding their real identity? Can they be child molesters, pimps, or sexual addicts themselves?

In contrast, most of the decision makers send their own children to exclusive private schools. Later in life, their wealth and influence guarantee them a place at Harvard or Yale! Are the decisions made intended to irritate, anger, and divide people? "Divide and conquer" was the British policy in their colonies. Since then, others are applying the same principles. For the seekers of power, there is victory in

Persian Dance

Dance (Raghs) has been a big part of Persian culture and identity for many years.



What is Dance?

Dance is a series of body movements in a rhythmic way to a piece of music. The purpose of dancing is usually expressing a particular emotion for example happiness!

Dance is categorized by its choreography, repertoire of movements or its historical period or place of origin. First archeological proof of dance comes from the 9 thousand year old cave paintings in India. One of the earliest uses of structured dance was introduced in religious ceremonies that told the stories of ancient myths and gods.

Persian Dance

Dance (Raghs) has been a big part of Persian culture and identity for many years. Dancing had a significant role in religious rituals specifically in the faith of Zoroastrianism.

At the time of Persian Empire and during Achaemenids, Parthians and Sassanids dynasties, dancing was a well-developed and respected art form. Ritual dance was adapted into religious and other type of ceremonies in the Persian Emperor's court. These dances incorporated high aesthetic and cultural values. Dance types in Iran differ massively based on culture differences and areas.

And since Iran consists of many ethnicities, one can find a large variation of dance types ranging from folk dances to complicated dance routines. However, researches show that the oldest known Persian dance is a rhythmic routine that depicts the worship of Mithra. This type of Persian dance was related to Mithrakana or Mehrgran ceremonies. In these ceremonies even the Persian Emperors did dance to the music and participated in worshipping. The purpose of this dance was be-

lieved to be restoring vigour and energy in one's life, and the dance included slaughtering a bull as sacrifice. After the brief periods in which Iran was seized by different powers such as the Arabs or the Greeks, the dance lineage was a little bit lost due to political unbalance and insecurity. But one of the massive changes in Persian dance happened when the Persian Empire crumbled. In that time, the Persian females were forced into sexual labour and slavery by the new oppressors that ruled over Iran.

These females were forced into performing erotic and sensual dances for the rulers. This situation went on for a time until Islam took over and banned dance entirely.

Since this prohibition was not taken very seriously from time to time, dance still lived on in the Persian culture.

To be Continued

آزادی - شماره ۱۶۴ - صفحه ۵۹

Looting in Los Angeles

News from Los Angeles and Beverly Hills.

The newly built Chanel store in Rodeo Drive - Beverly Hills, was inaugurated on May 5th. Peter Marino is the architect of this beautiful 30.000 square foot gleaming white cube building that its construction took over three years. With all the craziness going on around Los Angeles, unfortunately, I am not able to stop asking myself the one question; «Will this place have the same fate as other neighboring ones?»

Years ago, no one would even have imagined that all these lawlessness' could happen in Los Angeles, especially in Rodeo Drive! Let's hope for the best!

The story of Coco Chanel can inspire our youth who are struggling at the beginning of their professional life. Chanel was born into poverty in the French countryside. Her father Albert Chanel was an itinerant street vendor peddler. As her mother died, her father abandoned Coco to an orphanage. Yes, it is only by hard work and great imagination that miracles happen.

Not everyone is able to afford to purchase Chanel products, but at least everyone can appreciate the beauty and creativity of the building outside as well as the decoration and



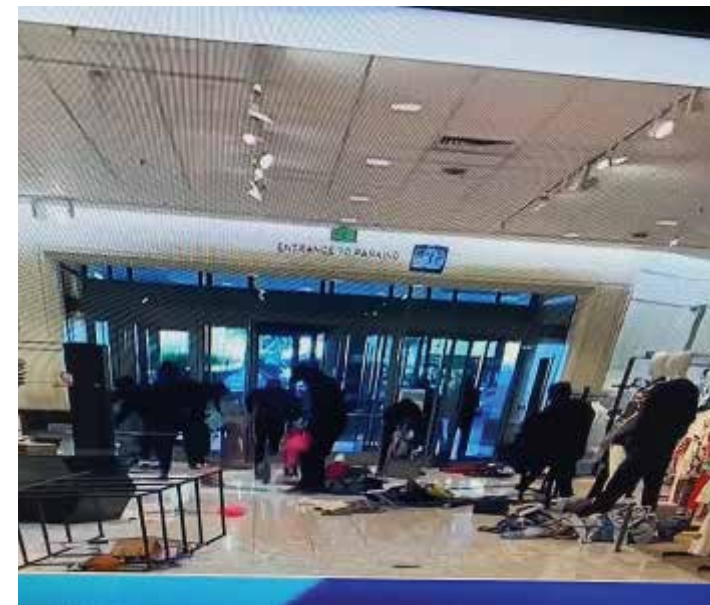
different creations of fashion inside.

Smash and Grab

Recently in Los Angeles, the boutique, Yves Saint Laurent was looted. An estimated \$350.000 dollars of their merchandise was stolen.

Many of the Mamas and Papas franchise as well as other chain store and convenience stores are being looted daily. Some of the owners of these stores are not able to come back and restart their business.

Therefore "Store for Lease" signs are present on many empty windows. In some areas, almost all the windows in the entire street are covered with signs saying: "Sorry, closed, out of business", or "Stores



for lease!" Just considering these occurrences, one can ask: "How come the authorities allow these "smash and grab" lootings to happen under their watch?"

"What is the logic of allowing thieves continue their actions?" "What is the role of the ministry of justice?"

"Why do we have laws, judges, and a court system, when the laws are not implemented, and no one respects them?"

"How about the rights of hard-working and honest citizens?"

Yadash be kheyer, there was a time that "dozdhave gardaneh zan" were present on all the roads and mountains in Iran. The businessmen and ordinary travelers were attacked and stripped of all their belongings; they were lucky if they stayed alive.

It took the brave citizen, khoda biamorz, (blessed be his memory) Reza Shah Pahlavi, (1925 - 1941) who established peace and safety in the country and put an end to the activities that was going on for hundreds of years before he took power!



Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

AZADI

No 8, Vol.14 ; 21 Sept., 2023 . Published by Pars Mass Media, Inc.

Hameira Mortazavi's Seven Artworks Are Sent to the Moon to Stay There Forever (English Section P.6)

